هذه

الرسالة الشريفة المسمى

بمراغ الايمان [illegible] العالم العامل

الفاضل الكامل قدوة الانام ومروج الاحكام

الشيخ الشائخ العظام الشيخ علي البحريني

السيرجاني الحايري دام ظله العالي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة
والسلام على محمد وآله الطاهرين واللعنة الدائمة
على اعدائهم اجمعين من الان الى يوم الدين
وبعد پس ميگويد ابن جانی فانی
الشيخ علي البحريني اصلا والسيرجاني الكرماني
مولدا والحايري مسكنا ومدفنا انشاء الله چون بحمد
الله در مدارج ومعارج كوشيد وبمرتبه
استنباط احكام از ادله تفصيليه قابل شدم

و مجاز از استاد مرحوم مغفور حجة الاسلام
والمسلمین و غیاث الملة والدین آقای شیخ زین
العابدین قده که سلمان زمان و وحید دوران
بودند و از حجة الاسلام والمسلمین و غیاث
الملة والدین آقای حاجی میرزا محمد حسین شهرستانی
طاب الله ثراهما کرده بلکه بعضی از اخوان دینی که
جایز نبود رد حاجت ایشان خواهش نمودند که
رساله در احتیاط بجهت عمل ایشان که محل ابتلا
و قلّ احتیاج نبود لهذا استفراغ وسع کردم و تمام
ابواب فقه که محل احتیاج عوام بود بحمد الله نوشته
شد و او را مسمّی نمود بنور الدین و چون در اول
رساله احتیاطیه ذکر شده بود که پسر و دختر
هنگامیکه داخل در حد بلوغ شدند بایست اصول
دین را بدانند و در انها اجتهاد کنند و اگر ندانند

مفاسد

مفاسد بسیاری بر آن مترتب است لهذا
خواهش کردند که رساله در اصول دین بنویسیم
و چون جایز نبود رد مسئول ایشان لهذا شروع
نمودم در ذکر این رساله و مسمی نمودم آنرا بچراغ
ایمان و امیدوارم از خدا که منتفع بشوند اخوان
دینی از این رساله بفضله و منّه و منه التوفیق و
علیه التکلان و این رساله مشتمل است بر پنج اصل و
هر اصلی مشتمل است بر چند فصل

اصل اول

در توحید است و در آن چند فصل است

فصل اول

در اثبات واجب الوجود
و موجد هر موجود بدانکه این مطلب اگرچه اوضح
من الشمس و ابین من الامس است زیرا که بر هر
موجودی که شخص نظر کند جمال بیمثال ذو الجلال
او را مشاهده میکند برگ درختان سبز

در نظر

در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت
کردگار چنانچه حضرت سید الشهداء عرض
میکند الهی تعرفت الی فی کل شیء حتی رایتک ظاهرا
فی کل شیء نداری چشم معنی بین که در طومار
هر خاری حدیث حسن آن گل داستان در
داستان بینی خلیل آسا درا در آتش عشق
تماشا کن که خود را هر سر مو همچو شاخ ارغوان
بینی وابو نواس شاعر عرب گفته تامل فی
ریاض الارض فانظر الی آثار ما صنع الملیک
عیون من لجین ناظرات علی احداقها ذهب سبیک
علی قضب الزبرجد شاهدات بان الله لیس
له شریک ودلیل براین مطلب اگرچه از حد و حصر
افزونست ولیکن ما بچند دلیل در اینجا اکتفا
میکنیم دلیل اول آنکه شک نیست که ممکن الوجود

موجود

موجود است و ممکن بی علت موجود نمیشود
زیرا که ممکن بخودی خود وجود برایش واجب
نیست و وجود که واجب شد پس وجود و عدم
مساویست و من حیث هو علت برای اثبات
مگر آنکه موجدی داشته باشد غیر از خودش و
آن غیر اگر ممکن باشد آن نیز محتاج بموجدی
دیگر است پس سلسله موجودات یا بی نهایت
خواهد بود لازم می آید تسلسل و آن باطل است
یا آنکه منتهی میشود بممکنی که معلول ممکنات سابق
باشد لازم می آید دور و باطل یا منتهی میشود بموجودی
که موجود بمحض ذات خود واجب الوجود باشد
هو الحق المطلوب دلیل دویم آنکه شکی نیست که
غیر وجود از ذوات و حقایق و اشیاء مبدء
و منشاء افعال و آثار شدن آنها محتاج است

بوجود

بوجود پس اگر وجود هم محتاج بانها باشد لازم
می آید دور باطل پس باید وجود در این امور
محتاج بغیر نباشد جز بواجب الوجود وهو
المطلوب که بایست وجود ذاتی باشد که تمام
اشیاء وحقائق بود ومبدء بودن افعال وآثار
محتاج باو باشند واو مستغنی از همه اعتبار
واو واجب الوجود است دلیل سیم آنکه اگر
گفتیم که ممکن الوجود علة وجود ممکن الوجود
لازم است تا ممکن الوجود آنهم نباشد بجهة
آنکه معلول منفک از علت نشود پس لازم
می آید عدم برای آن محال باشد مگر آنکه تمام
موجودات ممکنات یکمرتبه معدوم شوند و
چون محال است که این عدم بنفس اینجمله نتواند
بود پس بالضرورة علتی باید موجودات

غیر

غیر اینجمله تا اینجمله با موجود شود و با معدوم
شود و آن نیست مگر واجب الوجود پس ثابت
شد که موجد مجموع ممکنات نیست مگر واجب
الوجود بالذات دلیل چهارم اجماع باین تقریر
که میگوئیم کما اینکه تواتر در محسوسات افاده
علم میکند کذلک در معقولات پس هرگاه جمیع
انبیاء و عقلا و اولیا اتفاق کنند بر وجود
صانع عالم و وحدت او علم بهم میرسد که این
حق است دلیل پنجم معجزاتی که از این ذوات
مقدسه ظاهر گردید مانند شق القمر و نطق
جمادات و نباتات و حیوانات و اژدها شدن
عصا و شکافته شدن دریا و نسوزاندن
آتش و مرده زنده شدن و امثال اینها کاشف
قطعی است که ثابت خدای قادری ثابت

که انبیا طالب فوق حد بشر را بر دست آنها
جاری کرده دلیل ششم آنکه علم بوجود صانع
عالم بدیهی است و فطری تمام موجودات و همه
عقول بر آن مفطور است چنانچه خدا فرموده
اگر سوال کنی از کافران که که آفریده است آسمان
و زمین را هر آینه گویند خدا آفریده و باز فرموده
افی الله شک فاطر السموات و الارض و فرموده
فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق
الله بلکه جبلی حیوانات است و در حال اضطرار
توجه تمام حیوانات بسوی اوست چنانچه
پیغمبر رفت بطلب باران دید که موری سر باسمان
کرده دعا میکند فرمود برگردید که خدا مستجاب
کرد دعای این حیوانات را و سلیمان رفت دعای
باران کند دید موری چه دعا میکند برگشت

فرمودند خدا دعای این مورچه را مستجاب کرد

صیادی بچه کاو کوهی را صید کرد هر چه کاو کوهی

دوید بعقب صیاد باو نرسید سر بآسمان کرد

اشکش جاری شد فورا صیاد پایش سست شد

بگودی افتاد بچه کاو از دستش خلاص شد خود را

بمادر رسانید و از این حکایات بسیار است خلاصه

ادله بر اثبات صانع بسیار است از آنجمله طبیبی را

پرسیدند دلیل بر وجود صانع چیست گفت هلیله

سیاه سرد و خشک است مزاجش مع هذا اسهال

می آورد و کتیرا گرم و تر است مع هذا قبض می آورد

اعرابی را پرسیدند دلیل بر وجود صانع چیست

گفت البعرة تدل علی البعیر و اثر الاقدام یدل علی

المسیر فالسماء ذات ابراج والارض ذات فجاج

بحار ذات امواج لا تدل علی اللطیف الخبیر عجوزه

گفت این چرخ کوچک من بدون گرداننده نمیگردد

چگونه این افلاک بدون گرداننده میگردد از باغبانی

پرسیدند گفت یک توت را که همه یک طعم و بو

و رنگ دارد کرم میخورد ابریشم میدهد زنبور

میخورد عسل میدهد آهو میخورد از او مشک

خارج میشود گوسفند میخورد شیر از او خارج شود

پس معلوم میشود صانع حکیمی هست کسی دیگر گفت

دلیل بر صانع زنبور عسل یکسمتش نیش و یکطرف

نوش از امیرالمؤمنین ع پرسیدند فرمود عرفت الله

بفسخ العزایم وقطع الهمم و غیر اینها که اسباب است

فصل دویم در وحدت صانع است

بعد از اینکه معلوم شد وجود صانع بدانکه وحدت

او نیز بدیهی و فطری است و از خود او بوجود او استدلال

میشود چنانچه فرمود یا من دل علی ذاته بذاته

و فرمود شهد الله انه لا اله الا هو ولیکن بچند
دلیل اکتفا میشود دلیل اول آنکه مراد از توحید
تنزیه ذات مقدس اوست از ترکیب فی تشریک این
دو بر ذات او محالست اما ترکیب بجهت انکه هر مرکب
بالضرورة ذات او در وجود و تمامیت محتاج است
با جزاء خود و موخر است از آنها بالذات باین معنی
که ابتدا اول اجزاء موجود بشوند بعد از آن مرکب
موجود شود و اگر اجزاء متحصل نشوند مرکب
ناتمام و معدوم باشد و هر چه متحصل و وجود شد
بعد از عدم و موخر از دیگری باشد واجب الوجود
نخواهد بود علاوه انکه مسلما مرکب محتاج است
بترکیب اجزاء و واجب الوجود محتاج نخواهد بود
واما تشریک در واجب الوجود نیست بجهت انکه
مسلما هرگاه دو ذات باشند که هر یک بنفس ذات خود

واجب الوجود باشند که اینمعنی واحد ذاتی وجزء
ذاتشان نباشد وچون اینمعنی جزء ذات ایشان
نباشد عرضی مشترک میانشان پس هر یکرا جزء دیگر باید
غیر مشترک ومخصوص باو تا هر یک از دیگری بآنجزء
ممتاز شوند والا لازم می آید هر دو یکچیز باشند
نه دو چیز وچون هر یک دو جزء داشته باشند
باید که ذاتشان مرکب باشد وترکیب چنانچه
گذشت محال وباطل است پس شبهه ابن کمونه باین
تقریر منقطع شد وشبهه او اینست که میگوید
میشود چند ذات باشند همه بسیط ومختلف بتمام
حقیقت ووجود که معنی واحد است وهمه واجب الوجود
باشند ترکیب واحتیاج بذات او نباشد دفع
آن بعد از آنچه ما ذکر کردیم واضح است بحمد الله باینکه
میگوئیم حقیقت فی احده بمحض وحدت من حیث وحدت

احتمال دو ابیت و کثرت ندارد مگر بترکیب از ممیز

و بدون ترکیب محال است و ذکر شد که ترکیب در ذات واجب

الوجود محال است دلیل دویم اینکه وحدت صانع ثابت

میشود باخبار جمیع انبیاء و رسل و ضرورت جمیع

ادیان حقه و ببدیهه عقل معلوم است که نظام عالم

وجود و انتظام احوال عالم نمیشود بدون وحدت الٰه و

تعدد و کدخدا در یک قریه و دو پادشاه در یک شهر و

در یک مملکت باعث اختلال و اوضاع انها گردد و

چون تواند بود که احوال آسمانها و زمینها بدو خدا

منتظم گردد بلکه دو کدبانو در یک خانه باعث فساد

شود چنانچه آیه شریفه شاهد است لو کان فیهما

الهة الا الله لفسدتا و آیه شریفه ان فی خلق السموٰت

والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب

بلکه فطری همه حیوانات و همه رو بیکی نیاز دارند و حضرت

امیر المؤمنین ع میفرماید که اگر خدای دیگری بود
میبایست کتابها و رسولان او نیز بنزد ما بیاید
هرگاه یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر و سیصد و
شصت کتاب آسمانی این خدا برای معرفت خود و عبادت
خود و هدایت خلق بفرستد و اگر خدای دیگر میبود
میبایست او نیز پیغمبری برای شناسانیدن خود و
عبادت خود بفرستد و حیث انکه کسی نیامده معلوم
میشود که نیست با اینکه کتابی که خدا فرستاده است
هر یک از آنها آیه کبری و نشانه عظمی هستند بر یگانگی
او و بیانات معجزات قاهره فرستاده که تمام عقول را
متحیر ساخته **فصل سیم** در بیان
صفات ثبوتیه و اثبات آنها بدانکه کمال و جمال واجب
الوجود از حد بیرون و از عدد افزونست ولی المهم
صفت کمال و جمال که علما ذکر کرده اند هشت صفت است

حیوة و علم و قدرت و مشیت و اراده و اختیار
و سمع و بصر و کلام و بقاء و معنی حیوة آنست که
موجود بسبب آن متصف بصفات مذکوره تواند
شد و بقاء دوام وجود است ازلا و ابدا و علم دانستن
است و قدرت توانائیست بکار بحیثیتی که فعل
و ترک هر دو از وی بخواهش و علم باشد و قول بانکه
علم و قدرت هر دو بمعنی ضدیش جهل و عجز است و سخن
لا ضد له است ممنوع است یا بانکه جهل و عجز از امور
عدمیست نه وجودی پس ضدیت ایشان عدمی و مشیت قصد
فعل و ترکست و اراده تعلق کردن قصد بفعل یا
ترک و اختیار ترجیح دادن فعل یا ترکست پس اختیار
متوسط میان مشیت و اراده است بجهت آنکه
اول قصد بفعل یا ترک بعد از آن ترجیح یکی از آن دو
بعد از آن اراده و عزم بر یکی از آن دو و سمع علم

بمسموعات

بمسموعات و بصر علم بمبصرات و کلام یعنی قدرت
بر خلق کلام پس اصول اینها تا سه تا است علم و قدرت
و حیوة و این سه اگرچه شامل هر ده تا است لیکن بجهت
ترغیب و ترهیب عباد که مکلفند بتکالیف ده تا شمرده‌اند
تا اینکه خوف و رغبت عباد بیشتر شود و دلیل بر
اثبات ابن سینا بر واجب الوجود اینست که موجود یا هو
موجود قطع نظر از موانع ممکن است اتصاف آن با
صفات و ذات واجب محض حقیقت وجود و موجود
محض است و هیچ گونه ماهیتی و خصوصیتی غیر از معنی
وجود و موجود ندارد پس مانعی از اتصاف آن بصفات
مذکوره نیست و هرچه ممکن است در واجب الوجود
باشد باید بالفعل باشد نه بالقوة پس جمیع صفات
باید در او بالفعل باشد دلیل دیگر اینکه این صفات
برای موجود لامحاله شرف و کمال‌اند و نسبت اینها از ممکنات

متصف‌اند بانها پس واجب الوجود که علت و مبدء
ایشانست بطریق اولی باید صاحب صفات شرف و
جمال باشد و هو المطلوب اما کیفیت اتصاف واجب الوجود
باین صفات بدین طریقست که تمام این صفات عین
ذات اوست بجهت آنکه واجب الوجود متصف بوجود
است بجوهر خود پس متصف است باین صفات بجوهر
خود پس چنانچه ذات خود هم وجود است هم موجود هم
چنین ذات و بمحض ذات خود هم حیوة است هم حی و هم
بقاء است و هم باقی هم علم است و هم عالم هم قدرت
و هم قادر و همچنین همه صفات جمال و کمال دلیل
دیگر اگر این صفات یا یکی از آنها زاید بر ذات باشد
پس ذات بنفسها خالی از آنست و در حصولش محتاج
بغیر خواهد بود تعالی الله عن الاحتیاج پس همه
صفات یک صفتست و آن یک صفت محض ذاتست

بی تعدد

بے تعدد وکثرت وتفاوت علاوه انکه اخبار اهل بیت

علیهم السلم در اینمطلب ظاهر و متواتر است پس واجب

الوجود بمحض ذات خود را میداند و همین علم که عین

ذات او است و بذات خود دارد همه چیز غیر خود را از

ازل تا ابد میداند و هیچ چیز در علم او مشتبه بدیگری

نمیشود و همچنین در ازل بنفس ذات خود قدرت دارد

بر همه چیز حتی بر محالات و ممتنعات اگرچه آنها قابلیت تعلق

ندارند **فصل چهارم** بدانکه واجب الوجود

خیر محض است و از صفات نقص و زوال منزه است

اما اول بجهت انکه ذات واجب الوجود محض وجود است

و وجود خیر محض است و هیچگونه شریت در او نیست

زیرا که هیچ شک نیست در اینکه بعض وجودات خیر است

البته مثل وجود انبیاء و اولیا و ملائکه بمحض ماهو

وجود ها و اگر بعض وجودات نیز شر باشد خالی از آن

نیست که شریت و محض ما هو وجود است یا بجهت
خصوصیتی است که در آن وجود ابداً محال است زیرا
که وجود محض ما هو وجود معنی واحد است اگر هم خیر باشد
و هم شر هر آینه اجتماع متقابلین و ضدین در شیء واحد
شخصی و این محال است پس باید بجهت خصوصیتی باشد
پس حقیقت وجود ذات واجب الوجود که محض حقیقت
وجود است محض و خیر محض است در هیچ نحو شریت ندارد
این نیست و شریت که در موجودات هست بجهت عدمی
است که لازم او گشته از شیطان و عدم ایمان و عدم علم
و عدم طاعت که اینها شر بوده اند و اگر ایشان مطیع عاقل
و مؤمن میبودند تمام خیر میبودند اما دوم که واجب
الوجود از صفات نقص و زوال منزه است بدلیل آنکه ثابت
شد تنزه ذات واجب الوجود از شرکت و ترکیب و هم
چنین منزه است از ماهیت و کثرت و امکان و قوة

وضعف وحاجت بجهت اینکه همه اینها از چیزهائیست

که باعث حاجت او منزه است واجب الوجود از آن چیزها

بهم رسد بلکه منزه است از جسم و ماده و صورت و عرض و جوهر

و تولد و والد و ضد و مثل و حرکت و انتقال و سکون

و زوال و زمان و مکان و قعود و قیام و سنه و نوم

بجهت آنکه خست و حاجت در همه اینها ظاهر است و

تعالی الواجب عن الخست والحاجت **فصل**

پنجم باید دانست که واجب الوجود جل و عز

دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت نه آنکه می بیند

او را نه پیغمبر نه ملائکه نه هر شئ آنچه وارد شده از اخبار

و آیات بر جواز رویت مراد رؤیت بدیده دل است چنانچه

فرمود امیر المؤمنین ع در جواب سؤال سائل رأیت

ربک فرمود ما کنت اعبد ربا لم اره بعد فرمود و یحک

ما تدرکه الابصار بمشاهدة الابصار و لکن رأته القلوب

بحقایق

بحقایق الایمان عرض کردند صف لنا ربک فرمودند
ان ربی لطیف الرحمۃ وکثیر الکبریاء جلیل الجلال قبل
کل شیء ولیس قبلہ شیء وبعد کل شیء ولا بقاء للشیء بعدہ
ظاہر لا بتاء وبل المباشرۃ باطن لا عن الاتصال و
المجاورۃ سمیع بلا آلۃ بصیر بلا حدقۃ لا یحدہ الصفات
ولا تاخذہ السنۃ الفید وجود ولا بدء لا ذاتیتہ والذی
این الاین لا یقال لہ این والذی کیف الکیف ولا
یقال لہ کیف وبا یدرا نست کہ احدی کنہ ذات او را نمی
شناسد بجہت آنکہ تا کسی احاطہ بکسی نداشتہ باشد نمی
تواند بکنہ حقیقتہ شناسد احدی محیط بحضرت او نیست
حتی پیغمبر آخر الزمان کہ اشرف مخلوقات است و افضل
عارفان است فرمود ما عرفناک حق معرفتک و خدا فرمود
ما قدروا اللہ حق قدرہ و فرمود پیغمبر رب زدنی تحیرا
چنانچہ فرمودند تبارک اللہ من لا عقل یدرکہ ولا

استشہادہم وعلیہ رایہ واقوال رادر عقول
آخرالامر الہیمہ کلام صورت
فالفہم ولکلام آقرار
موالیہ رایہ آنرا بحرہ خوبی
ثبوت و کرم خود کی فرموده
فرمودہ تکامل وبحبر ذکر کنند
وونمودہ باپیم رحمہ رذن دوزیہ
ما شناسند اوتشونوان ذاتی
تجلیات و در کمال اوست
بیانیہ اولا اشیاء کند و
ملکی عقل را کرم ات میسوط
بعقل فہم مادرک او
حجت است کہ اجسام
بجہا کسی عطا کند
وہم کریم کریم بادویات
و مادرا قوت بپیمبر
تمام است مرجع اوراک اسکندر
وآرزو کرد استدلال و باطن
علم الست عقیدہ در طلب
عقیدہ حلیم ساخت
بیت پیش حکم
مطلقا اوراک

والعقل تعقل ما عدا الملک
عقلا شیء ندارد الکل بحز ذم ادراک
بلاد اللہ العظیم للخبر الدور
عمیق تحت فرق در مرتبہ کمال
است و اثبات ناقصا با عقل
ملا القطعہ و ضعف در ادراک
بیمعنی و العرفی موجود
علتہ و وجدی ایشان را

تصوره الاوهام والفکر وابهم فیک یا اغلوطة
الفکر تاه فکری وانقضی عمری سافرت فیک العقول
فما ربحت الا اذی السفر رجعت حسری فما وقعت لا علی
عین ولا اثر فلحی الله الاولی زعموا انک المعلوم بالنظر و
قال الخرائج فیک یا اعجوبة الکون عذر الفکر کلیلا
انت بلبلت ذوی اللب وحیرت العقول کلما قدم
فکری فیک شبرا فر میلا وچنانچه بعقل هیچ نمیشود
وبچشم دیده نمیشود بنا بر حواس ظاهره مثل سامعه
وشامه وذائقه ولامسه بنا بر قوای باطنه مثل
واهمه حافظه متخیله متصرفه ادراک آن نتوان کرد
ونا پیداست که خداوند جل وعلا محل حوادث نیست
که احوال مختلفه بر او وارد شود مثل سهو ونسیان
وخواب ودلتنگی وخستگی ودرماندگی ولذت والم و
درد وسیاهی وجوانی وپیری وخوردن وآشامیدن و

بجماع

جماع کردن و شهوت داشتن بجهة اینکه این صفات
باعث نقص و احتیاج است و حضرت باری تعالی منزه است
از عجز و نقص و احتیاج و باید دانست که خدا متحد با چیزی
نشود و زن و فرزند او را نمی باشد و حلول در چیزی نمی کند
و بصورت پیغمبر یا ولی یا جوان خوش رو بیرون نمی آید و با چیزی
مقرون نمیشود چنانچه فرموده من وصفه فقد قرنه و من
قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله
یعنی هر که خدا را وصف کند بصفات زائده بر ذات پس
مقارن گردانید او را با صفات و هر که او را مقارن ساخت
بصفات زائده پس اعتقاد به خدا کرده یا دوئی در ذات
خدا قایل شده پس او را صاحب جزء دانسته و هر که
صاحب جزء دانسته خدا را پس خدا را جاهل است و ایضا فرموده
کمال الدین معرفته و کمال معرفته توحیده و کمال توحیده نفی
الصفات یعنی کمال دین شناختن خدا است و کمال شناختن خدا

یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستن نفی صفات زائده است از او والله تعالی اعلم

اصل دوم

در عدل است و در آن چند فصل است

فصل اول

در معنی عدل است و دلیل بر آن بدانکه مراد از عدل وجوب اتصاف واجب تعالی است بفعل حسن و جمیل و تنزه او از فعل شر و قبیح چنانچه توحید کمال اوست در ذات و صفات عدل کمال اوست در افعال و اقوال بدانکه حسن و قبح بسه معنی اطلاق میشود اول بمعنی صفت کمال و نقص مثل علم و جهل بمعنی علم حسن است زیرا که صفتی است موجب کمال است و جهل قبیح است بمعنی جهل باعث نقص و پستی صاحب او است دوم بمعنی موافقت و مخالفت غرض که هر کاری که موافق غرض است حسن است و آنچه مخالف غرض است قبیح است و اینرا مصلحت و مفسده نیز میگویند سیم بمعنی استحقاق مدح و جزای خیر و آن حسن است یا استحقاق ذم و

شر و آن قبیح است و خلافی نیست در اینکه حسن و
قبح اشیا و افعال بهر سه معنی عقلی است یعنی عقل
حاکم است بحسن و قبح و اگر از شرع برسد مؤکد حکم
است یا کاشف از آن و لکن بعضی را عقل پیش از ورود
شرع ادراک حسن و قبح او را میکند و اگر از شرع هم برسد
مؤکد حکم عقل است مثل حسن عدل و سخا و صدق و قبح ظلم
بخل و کذب و بعضی را بعد از ورود شرع عقل حکم بان میکند
که هر چه امر کرده حسن است و آنچه نهی کرده قبیح است و باید دانست
که آنچه خدا میکند یا امر میکند حسن است و آنچه نهی میکند
قبیح است و از او فعل قبیح سر نمیزند نه از جهة جبر بلکه
از روی اختیار بجهة آنکه افعال اگر چه در نهایت قبح
باشد خدا قادر است بر فعل و ترکش اگر چه محال
و ممتنع است که فعل او را اختیار کند زیرا که محال است
که خوب بد را اختیار کند و خوب او [illegible] نه از اینکه

هرگاه

هرگاه خوب اگر قدرت بر کردن بد ندارد و چون
واجب تعالی قادر مطلق و مختار است و خبر محض آن
پس افعال او مشتمل بر منافع و مصالح باشد و لغو و
عبث نباشد چون بذاته کامل و غنی مطلق است و نقص
و حاجت را در او نیست پس منافع او راجع بذات خودش
نیست بلکه البته راجع بعباد است بجهة آنکه اگر نفع
راجع بعبادش نباشد یا باید راجع بخودش نفع آن
نباشد یا باید فعلش بی نفع و عبث باشد و ثانی قبیح و اول
مستلزم حاجت و نقص و هر دو نسبت بخدا یا و محال و
ممتنع است و تعالی شانه جل و عز

فصل دوم

بدانکه واجبست بر خداوند تعالی لطف و اختیار اصلح
چه بالنسبة الی الکل چه بالنسبة الی الجزء در صورتی
که منافی با اصلح بحال کل نباشد زیرا که اگر اصلح مصلحت
کل نباشد واجبست تقدیمش و اما اگر اصلح بحال جزء

منافی اصلح بحال کل باشد واجب نیست کردنش بلکه
واجبست نکردنش و دیگر اینجا چند شبهه از منکرین جهت
اوّل آنکه اگر اصلح بر خدا واجب باشد لازم است که در
تمام زمان انبیاء و خلفاء الهی باشند هرگز منقطع
نشوند دویم آنکه مقتضی اصلحیّت آنست که مردم همه
معصوم باشند تا هرگز گناه نکنند و مستحق عذاب نشوند
سیّم آنکه میبایست ابلیس و ذرّیت او هرگز نباشند که
مردم را اغوا کنند چهارم آنکه اگر اینچنین باشد که خدا
اصلح را بجا آورد پس تفضّل و دفع بلیّات و قضاء
حوائج و اجابت دعوات و دعا کردن معنی ندارد زیرا
که آنچه اصلح است بجای آورد خدا و نبود هر چیز غیر اصلح
است محالست که بکند پنجم آنکه اصلح بحال کفّار
آنست که موجود نشوند یا در طفولیّت بمیرند نه
اینکه بمانند و بحد تکلیف برسند مخلّد در نار باشند

وجواب

و جواب آنها و دفع آنها اینست امّا اوّل پس قرون

امت و هست زیرا که در هر زمان حجت خدا در میان

خلق بوده و هست و هیچ زمان خالی نیست و فرقه دگر

مذهب ما نیست پس حجت همیشه هست امّا ظاهر مشهور

وامّا غایب مستور امّا دوّم پس میگوئیم اگر مردم

معصوم باشند بجبر پس خدا قادر است لکن خلق

مستحق ثواب و عقاب نمی شوند اگر باختیار باشند

محالست زیرا که همه مردم بدون جبر قابلیت رسیدن

مقام عصمت ندارند امّا سیم پس میگوئیم اگر

شیاطین کاری بکنند که انسان را مجبور سازند بر

معصیت بلی وجود شان قبیح و منافی با اصلح است

امّا اگر کار شیطان میگوید ما کان لی علیکم من سلطان

الّا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلوموني ولوموا

انفسکم و در اخبار رسیده نهی از اتباع شیطان

ونفس

ونفس اماره اگر مردم مجبور باشند نهی معنی ندارد

اما چهارم پس میگوئیم شاید تکلیفات و دعوات از جمله

اسباب حصول اصلح باشد یا اینکه اینها اسباب تربیت

و رسیدن بمراتب علیه و سعادات و کرامات و اخلاق

سنیه و ملکات کریمه شود و باین وسیله مستعد

فضل و انعام و احسان و اکرام گردد و جواب کلیه

از جمیع شبهات آنکه بعد از اینکه معلوم شد بادله صحیحه

قاطعه غایت علم و قدرت و عدل و غنای و جود و شفقت او و

جناب او هر چه میکند نهایت صلاح و شفقت است

نسبت بانکه کرده اگرچه ما نفهمیم جهت او و از فهم ما

قاصر باشد از رسیدن بجهت و کنه او و لطف ایضا

بر خدا لازم است و لطف آنستکه بسبب آن اتیان باوامر

و نواهی آسان شود و ملجاء نباشد باتیان آن و

استحقاق ثواب و عقاب از این بابت است والله العالم

فصل

فصل سیم بدانکه واجب تعالی

منزه باشد از ظلم و شر بدلیل آنکه صدور هر فعل از فاعل
خود البته مناسبتی میان او و فعل باید باشد و واجب تعالی
محض خیر است پس هیچگونه مناسبت میان جناب او
و میان فعل شر و قبیح نتواند بود دلیل دیگر آنکه
صدور افعال ظلم و شر از فاعل یا جهل فاعل است بآنها و
آثار آنها و یا حاجت او بآنها و یا عجز او از ترک آنها
و از تغییر آنها بمقابلات آنها و بعد ازینکه ثابت شد که
واجب تعالی شانه غنی مطلق و عالم و قادر مطلق است
پس هیچگونه این افعال در او نتوان بود دلیل دیگر آنکه
فاعل این افعال نزد هر کس خصوصا با وجود علم و قدرت
و غنی مستحق ذم و ملامت است بالضروره و اینمعنی بر جناب
او محالست دلیل دیگر آنکه از واجب الوجود خیر و
عدل البته صادر شده پس اگر صدور شر و ظلم نیز

ممکن

ممکن باشد لازم می آید که ذات احدیت او مرکب باشد
از دو جهت مقابل خیر و شر و ظلم و عدل و این محالست
ولکن شبهه عظیمه درین مقام هست و آن اینست که
مسلما شرور در عالم کون و فساد واقع است بجهت اینکه
طایفه ثنویه قائل شده اند که دو واجب الوجود هست
یکی فاعل خیر و آن یزدانست و یکی فاعل شر که اهرمنست
آیا این شرور داخل در قضا و قدرند یا نه و جواب این
شبهه آنست که میگوئیم شر بالذات که فاعل آنرا عمدا
کند محالست بالنسبه بواجب تعالی و اما بالعرض مثل آنکه
بواسطه این ضرر دفع ضرر اقوی کند مثل آنکه کسیکه
بعضو او مرض شفا قبول نباشد میبرند اگر نبرند او را
میکشد یا حجامت کند کسیرا بجهت صحت او و جمیع ضررها
و شرهائیکه داخل در قضا و قدر است از این قبیل است
واینست معنی قوله تعالی ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت

يعنى هر چيز را آنچه مناسبست داد و او وسعت
داده و هيچ چيز را از آنچه قابليت او بود منع نكرد
واينست معنى قوله تعالى ما اصابك من حسنة فمن الله
وما اصابك من سيئة فمن نفسك زيرا كه هر چيز را
معلوله ضعف ونقص است در شرّ وعدم آن بسبب اينست كه
اشيا قابليت بيش نداشته اند والا جواد حقيقى
عطا ميفرمود وبخل در ساحت كبريائى او راه ندارد

فصل چهارم در بيان آنكه در خلق افعال

عباد سه قولست جبر و آنها اشاعره اند كه انها را
مجبره مينامند وتفويض و آنها معتزله اند كه انها
را مفوضه مينامند امر بين الامرين و آنها را
عدليه مينامند مجبره ميگويند صدور فعل از عبيد
بخلق واراده واختيار خداست وبنده را دخلى
بآن فعل نيست بلكه آلت صرفست نظر صدور حرارت

از آتش و برودت از آب و نور از آفتاب و آثار از
مؤثرات و بطلان این مذهب در غایت ظهور است
زیرا که هرگاه افعال عباد را خدا کند و اثری باشد
که او قرار داده باشد و دخلی بعبید نداشته باشد
لازم است تکالیف باطل و بی فایده باشد و ملل و شرایع و وعد
و وعید و ثواب و عقاب و جنت و نار همه باطل و لغو
و عبث باشد و عقاب قبیح و ممتنع و ایضا لازم می آید عدم
مدخلیت انسان در افعالش و حال آنکه بالبداهه
مدخلیت اراده ما در افعال صادره از ما و لذا همه
عالم حتی مجانین و اطفال و اشاعره اصحاب سیئات را
و قبایح را ملامت و مذمت نمایند و از کسی که نسبت
بایشان بدی کند انتقام می کشند از او و اگر کسی بایشان
احسان کند مدح می کنند او را و ایضا بالبداهه
فرق است میان کسیکه بزور و قهر صدقه بفقیر روزه

بکیرد و نماز کند و کسی که برضا و رغبت مدد بدهد

در روزه بکیرد و نماز کند که اولی مستحق اجر و ثواب مثبت

و دویمی مستحق است و معتزله که مفوضه باشند میکویند

بنده در فعل خود مستقل است و اراده و قدرت خدا

در فعل بنده دخل و تاثیر ندارد سوای اینکه او را آفرید

و قدرت و اختیار داده هر چه خواهد بکند این مذهب

نیز باطل است بجهت آنکه فعل عبد از جمله ممکنات است و

ممکن بدون علت موجبه موجود نمیشود و آن علت اگر ذات

عبد باشد و محتاج بچیزی از خارج نباشد لازم آید

که همیشه آن فعل از او صادر شود و از آن تخلف نکند

و از آن فارغ نباشد این خلاف واقع است و ایضا

از بنده افعال متقابله و متضاده صادر میشود مثل

قعود و قیام و خواب و بیداری پس اگر ذات عبد مستقل

باشد در صدور این افعال لازم می آید که بدان واحد

همه این متقابلات درو جمع باشد پس حق مذهب
عدلیه است که صدور فعل از بنده در هر وقت موقوف
بحدوث اراده در آن وقت بخصوص از خارج ذات او و بقدرت
و اختیار عبد که در آن وقت علت فعل عبد تمام شود
و صدورش واجب گردد پس فعل در عبد مستقل
نباشد و صدور فعل بحیثیتی که اراده و اختیار
حق را هیچ در آن اثر نباشد و لیکن فاعل فعل بنده
است حقیقة خواه خیر و خواه شر خواه طاعت و خواه
معصیت بلکه هر کلی و جزئی و حرکت و سکونیکه صادر
میشود از بنده از خود او است و لیکن باراده و اذن خدا
میباشد و بی اراده و اذن خدا از او صادر نمیشود
بجهت آنکه اگر فاعل فعل حقیقة عبد نباشد لابد جبر
لازم می آید و اگر عبد مستقل باشد تفویض لازم
آید و این هر دو باطل پس فاعل حقیقی عبد خود است

اما مستقل نیست بلکه محتاج است بامور خارجه
از ذات خودش که آن امور از جانب حق تعالی است مثل
اراده خدا و دادن قدرت بعبد و این معنی امر بین
الامرین است که فرموده لا جبر و لا تفویض بل امر بین
الامرین والحاصل آنکه وجود و تعین خصوص فعل
از طاعت و معصیت بذات عبد است و از جانب
خدا امر و نهی و اعطا قوت و توفیق و هدایت و
ارائه طریق خیر و شر که هم بمطیع داده هم بعاصی و
هیچکدام را در این اشیا ترجیح بر دیگری نداده ولیکن
مطیع بسبب طیب طینت اختیار خیر میکند و عاصی
بسبب خبث طینت اختیار شر و معصیت میکند و تحقیق
در این مسئله بیش از این منهی عنه است والله تعالی یهدی
الی سبیل الرشاد و هو بحقایق الامور اعلم

اصل سیم

در نبوت است و در آن چند فصل است

وسیاست تادیب متنازعین بعدل و ظلمی در بین واقع

نشود و مسلم است که هیچ یکی کسی غیر از خدا کسی نمیتواند تعیین

کنند بلکه دیگر آنکه بدن انسان مرکبست از عناصر متضاده

و مزاجش واقع است میان کیفیات متغایره و در معرض

آفات و عاهات پس محتاج است بطبیبی حاذق که عارف باشد بجمیع

خواص و منافع و مضار اشیا تا از روی کمال حفظ صحت

و دفع امراض و علاج اعراض و هدایت راه خدا نماید و

تربیت نفوس کند و بالضروره باید چنین کسی از جانب خدا

مخصوص کرده بادله ظاهره و حجج باهره که دیگران دست

تصرفشان از دامن داعیه قاصر باشد پس بر خدا لازم است تعیین

حاکمی موصوف بصفات مذکوره و مؤید بآیات مزبوره

برای تربیت کاینات بخصوص نوع انسان که اشرف کاینات

است والا لازم می‌آید بطلان اشرف کاینات و مؤدی

شود بهلاک کافه بریات و مراد از نبی است مگر چنین

شخص

شخصی و هو المطلوب دلیل دیگر آنکه خداوند ارتکاب
محاسن و اجتناب رذایل بحکم عقل بر انسان واجب کرده
ولی موضوع حسن و قبح را معین نکرده که چه حسن است که
مرتکب شود و چه رذیله و قبیح است که اجتناب کند پس معلم
و مربی که باعث اطمینان خاطر باشد بآن لازم دارد
و آنرا باید خدا بفرستد دلیل دیگر آنکه خداوند انسان را برای
عبادت و معرفت خود آفریده و خود انسان طریقه عبادت
و معرفت را معین نکرده پس باید معلم و مربی خبیر و عالم
باشد و آنرا باید خدا بفرستد و هو النبی **فصل**
دوم در وجوب عصمت انبیا بدانکه همه اهل ملل
و شرایع متفقند در وجوب عصمت از کذب در تبلیغ و
انما الخلاف فی غیره که آیا قبل از بعثتشان لازم است
عصمت یا نه و در صورت وجوب عصمت آیا از خصوص
کذب و معصیت [illegible] عمداً است یا خصوص کبیره عمداً و سهواً

یا عمداً ولیکن مذهب امامیه و اعتقادات ایشان و ضرو
مذهب ایشان وجوب عصمت ائمه است مطلقا از جمیع معاصی
قبل از بعثت و بعد از بعثت در همه اوقات عمداً و سهواً
و دلیل بر این مطلب آنست که بالضروره نبوت خلافت
و نیابتی است عام از جانب خدا بر مکلفین و غیر مکلفین
در جمیع امور پس بالضروره چنین کسی باید امین و معتمد
باشد تا همه خلق را اعتماد بر امر و نهی او باشد و احدی
در مخالفت و معصیت او نباشد و قول و فعل و حکم او
بر همه کس حجت باشد والا هر کس را مخالفت او رسد
و احدی را اطاعت او لازم نباشد و معصیت بالضروره
خیانت و متابعت شیطان است که دشمن خدا و انسان است
و بالضروره چنین کسی لیاقت اعتماد و امانت در
امور جزئیه دنیویه ندارد که کیف در امور کلیه دینیه
و دنیویه از حقوق الله و حقوق الناس و امثالهما

امین کردن خصوصا مثل خدائیکه عالم بما فی الضمائرست

قبیح است و محال وچنانچه کذب باتفاق تمام شرایع وحرام

است در او نباشد بجهت اعتماد بر آن و وجوب تصدیق

او همچنین باید هیچ معصیت نکند و چنانچه اخبار او به

تبلیغ صدقست بالاتفاق عصمت مطلق بقول الوزیر ثابت

است و او در قرآن خبر داده بعصمت خود یعنی قوله تعالی

أتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب

افلا تعقلون یعنی آیا امر میکنید مردمرا بنیکوئی و خود

را فراموش میکنید و حال شما کتابرا میخوانید آیا عقل

ندارید و قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا

تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون

یعنی ای مؤمنین چرا میگوئید چیزیرا که خود بجای نمی آورید

بزرگست از حیث غضب در نزد خدا اینکه بگوئید چیزیرا

که خودتان بجای نمی آورید و مسلما هرگاه خدا ورسول

دیگرا از مذمت و ملامت کنند در امر مردی پس خواری
بتر شد لیکن دیگر آنکه ثابت است براهین عقلی که هر کسی
کاری کند واجب است که از جنس او و مناسب او باشد،
خوب خوبی و بد بدی و جواد جودی و بخیل بخلی و شجاع
دلیری و جبان بیدلی از کوزه همان برون تراود که
در اوست و قرآن هم تصدیق این مطلب می کند قوله تعالی
قل کل یعمل علی شاکلته و قوله تعالی الخبیثات للخبیثین
والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون
للطیبات و دیگر آنکه تمام احکام عقل عملی و مبرا
از شایبه باطل و هوای حیوانی و هوس نفسانی است پس
واجب است صاحب و فاعل آن شخصی باشد مثل آن مبرا از
هوای نفس و خواهش طبع و همه قوای حیوانی او مقهور
و مطیع قوای عقلی باشد تا اصلا داعیه خلاف حق و باطل
در او نباشد و مراد از عصمت همین است و آنچه معصیت که

منسوب

منسوب است بعض انبیاء در قرآن و کتب سیر حقیقة انها معصیت
نیست بلکه هر یک از آنها ولی صحیح در اخبار رسیده و مراد ترک
اولی است و اسم معصیت بر آن شده بجهت اینکه اینقدر هم
نسبت بجلال و قدر ایشان مناسب نبود یا بجهة آنکه
جهال بعد از مشاهده کمالات ایشان ترک اولی عظم
عظیم پیدا میکردند در نظرشان و باید دانست که سهو و
نسیان در آنها راه ندارد و شیخ صدوق قده سهو را
بدو قسم کرده یکقسم از نزد شیطان و اینرا نفی کرده از معصوم
و یکقسم از جانب خدا برای مصلحتی و اینرا جایز دانسته
بر معصوم چنانچه سهو پیغمبر در دو رکعت ظهر سهو اسلام
داده و حق اینست که سهو ابدا در معصوم راه ندارد و یک
روایت یا مطروح است بجهت مخالفت آن با قواعد عقلیه یا
محمول است بر آنکه سهو نکرده بلکه امر خدا بوده که بدو رکعت
سلام بدهند تا مردم گمان سهو کنند و قبح سهو که در نزد

مردم

مردم بود بر داشته شود والله العالم **فصل**
سیم در معنی عصمت بدانکه مراد از عصمت نه آن
است که خدا بتعمیم کسیرا بر طاعت جبر کند و از معصیت جبرا
باز دارد والا لازم می آید که معصوم مجبور باشد مستحق
اجر و ثواب و فضل و کمال نباشد زیرا که هر کسیرا که خدا مجبور
کند معصوم میشود بلکه معنی عصمت آنستکه انسان بسبب
قوة عقل وحدة ذکاء و کمال اهتمام در طاعت بسبب
تصفیه قلب از هوا و هوس و تزکیه نفس از غیر خدا بمرتبه
رسد که تمام ظاهر و باطن او مستغرق طاعت و رضای
الهی شود و تمام اعضای آن مشغول لمحه لحظه جناب الهی
باشد و بالکلیه از همه جزئیات و کلیات احوال و اعمال
و آمال خود منقطع باشد و هیچ راضی نباشد مگر
بآنچه او راضی شود و هیچ چیز نخواهد مگر او بخواهد و چون
باین مقام رسد لحظه از او غافل نشود و تمام حرکات

وسکنات او بامر در رضای او میباشد مثل کسیکه در نزد
پادشاهی در کمال محبت و شفقت و احسان و امتنان بوده
باشد و آن پادشاه در نهایت سطوت و قدرت و سلطنت
باشد که غایت محبت و شفقت پادشاه باو داشته باشد
چنین کسی مخالفت خلاف رضای او کاری بکند یکی از جهت
محبت بآن پادشاه زیرا که دوست خلاف رضای دوست
نمیکند یکی از جهت شرم و حیا بلکه البته در غیاب او مخالفت او
نمیکند که در حضور او و یکی دیگر از جهة خوف زیرا که
هر که قربش بیش خوفش بیشتر والحاصل انکه طیبت و
تقدس نفس و طهارت و پاکی ذات معصوم مانع است از رغبت بمعصیت
نه اینکه قدرت ندارد بلکه رغبت و مشیت ندارد و باید
دانست که عبادت او محض خدا است و هیچ غرضی ندارد
بلکه خالصا لوجهه است چنانچه عرض میکند الهی ما عبدتك
خوفا من نارك ولا طمعا في جنتك بل وجدتك اهلا

لِلعبادة فعبدتُك و این تمام کمال است و هیچ شائبه
نقص و جبر در او نیست والله العالم **فصل** چهارم
در طریق معرفت نبی بدانکه طریق معرفت صدق نبوت
منحصر است بمعجزه زیرا که نبوت ریاستی است من الله بر با
مقارن باشد بامر او و فعل او تا دلالت کند بر صدق آن
دعوی تا بر مردم لازم شود اطاعتش و معجزه آنستکه خرق
عادت باشد و عادت الله جاری شده بر حدوث حوادث
بر اسباب و آن اسباب که عادت جاری شده بر جریان امور
بآن اسباب و آن منحصر است بدو اسباب عنصریه مثل گرم
شدن آب از آتش و خاموش شدن آتش از آب یا خاک دویم
اسباب سماوی مثل گرم شدن تابستان و سرد شدن
زمستان سیم اسبابی که مرکب و ممزوج میان اسباب
سماوی و عنصری مثل نشو و نمو و رسیدن نباتات و میوه‌ها
در فصول بر همراه که بیکی از آن اسباب ثلثه مستند گردد

در معرفت نبی

حادث شود داخل امور عادیه است و دلالت بر صدق مدعی نبوت
نکند هر چند خفی باشد سببش مثل سحر و شعبده پس معجزه باید
از اسباب خارجیه از مجرای عادت و آن امور یست که باسباب مذکوره
نباشد مثل شق القمر و رد شمس و تسبیح حصاة و امثال اینها زیرا
که ظاهر است که مؤثر در این امور هیچ یک از اسباب سماوی و عنصری
نیست بلکه محض اراده و مشیت الهی است پس اگر مقرون بدعوی نبوت
یا امامت شد معجزه است و اگر مقارن نشد کرامت است مثل مائده مریم
و احضار آصف بن برخیا تخت بلقیس و معجزه ای که قبل از بعثت ظاهر
شود مثل معجزات ولادت پیغمبر صلعم اسم آن ارهاص است بمعنی انتظار
دادن یعنی انتظار میدهند مردم را باینکه امری حادث میشود و اگر کاذب
ادعای نبوت کند و اظهار معجزه کند اما بخلاف مدعا او باشد اسم
آن معجزه مکذبه است چنانچه از مسیلمه کذاب نقل شده که برای
اعوری دعا کرد هر دو چشمش کور شد و آب دهن در چاه انداخت
که آبش زیاد شود فوراً خشک شد **فصل پنجم** در بیان
افضل بودن انبیاء از جمیع امت بدانکه باید پیغمبر افضل باشد
از جمیع امت خود و اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول بر فاضل
عقلاً قبیح است و باید عالم باشد بجمیع علومی که امت باو محتاجند
و باید بصفات کمالیه موصوف باشد مانند کمال عقل و فطانت و
عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و نیز از
صلحاء و علماء و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند

کینه و بخیلی و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و جاه و کج خلقی و نزار اینها که
موجب نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و گنگی و مقعد
بودن و کرم بدبو بودن و امثال اینها پاک باشد و از قدح بد نسبی عیب ناک
یعنی ولد الزنا و شبهه نباشد پدرانش تنها پست نداشته باشند
صنعتهای پست نداشته باشند مثل جولائی و حجامی و حمالی و بیطاری و کار
هائیکه منافی مروت است مثل جیره خوردن در بازار و در حال راه رفتن
نداشته باشد آبا و اجدادش همه مسلمان باشند خلافیست لکن اعتقاد
ما شیعه آنست که آباء پیغمبر تا آدم همه مسلمان و پاک بودند اشهد انک
کنت نورا فی الاصلاب الشامخة والارحام المطهرة لم تنجسک الجاهلیة
بانجاسها ولم تلبسک من مدلهمات ثیابها و باید دانست که مقام انبیا علیهم السلام
و ائمه علیهم السلام از همه ملائکه بالاتر است و ایشان افضل هستند از ملائکه تماما
و اخبار و آیات در این باب بسیار است بلکه ملائکه افتخار میکنند بخدمت
ایشان و کم و بیش عدد ایشان و در عدد انبیاء خلاف است مشهور میان
امامیه آنست که ایشان صد و بیست و چهار هزار میباشند لکن مجملا باید
اعتقاد کرد که همه آنها با اوصیاء ایشان بر حقند و آنچه آورده اند صدق است
و از جانب خداست و آنچه در قران مجید ذکر شان نموده اگر کسی انکار کند
کافر است و افضل از همه انبیاء پنج نفرند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و
خاتم انبیا محمد ص و ایشان اولو العزمند شریعت ایشان ناسخ شرایع سابق
بر ایشانست و افضل از همه پیغمبران حضرت خاتم النبیین محمد ص است بعد از آن جد
بزرگوارش ابراهیم ع

فصل ششم

بدانکه دانستی که بعد

پیغمبری دو چیز است دعوای نبوّت و اتیان معجزه و هر دو اینها بالنسبه
به پیغمبر ما متواتر است اما دعوی نبوّت پس همه ملل و نحل متفقند که محمّد
ابن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف در زمان هزار و سیصد
و نه سال قبل از این زمان که هزار و سیصد و نود و نه سال هجری است ادعا
نبوّت کرده اما اتیان معجزه پس معجزات آن بزرگوار فوق حد احصاء است از جمله
و جمیع اقوال و افعال و احوال و اخلاق آنحضرت معجزه بود از برای
سعادت یافتگان بخصوص و اما برای امثال ما که محرومان از شرف صحبتیم
منحصر است بدو چیز یکی معجزه ظاهره بالعین و یکی معجزه ظاهره بالمعنی اما اوّل
که معجزه ظاهره باهره بالعین باشد پس آن قرآن مجید است که عین آن ظاهر و
باقیست تا روز قیامت و در اینکه این قرآن از آنحضرت نبینا است بتواتر
قطعی و بما وصل مسلّم است شکی نیست در اینکه این قرآن از آن وجوه معجزه
است به اینکه اکثر اهل آن عصر همه بلغا و فصحا و در بلاغت و فصاحت
بمرتبه بودند که از زمان ایشان تا حال هیچ یک از بلغا ماهر در بلاغت
سلیقی فطری با بلاغت کسبی از فنون ادبیه و علوم عربیه بعشری از اعشار
سلیقه های ایشان نرسیده با وجود این انشاء کلامی که معارضه با
اقصر سوره و اخصر آیه آن توانند نمود نتوانستند با وجود تا حدّی
که شبها فکرها میکردند انشاها میکردند چون صبح میشد از غایت
نجابت تلفظها آنرا نمیتوانستند کرد و اعتراف بعجز مینمودند چنانچه از
ولید بن مغیره و امرء القیس و غیرهما نقل شده و ظاهر است که اگر معا
میتوانستند بکنند محتاج بقتال و جدال نبودند و اگر معارضه میتوانستند

بالضروره نقل میشد چنانچه نقل شده همینکه یا ارض ابلعی ماءک الخ نازل
شد رفتند معلقات سبعه را شب کندند و پنهان کردند از خجالت
و تا الی الان تا اینکه در هر عصری دشمنان بسیار بوده‌اند نتوانستند بیاورند
پس معلوم شد که این کلام بشر نیست و فعل خداست و اگر آنحضرت پیغمبر
نبود چنین امر بزرگی بر زبان او جاری نمیکرد و الا اغراء بر کذب و دروغ و اضلال
حق لازم می آید و آن قبیح است و تقدس عن القبیح علاوه اینکه از جهات
متعدده غیر از جهه فصاحت و بلاغت حلاوت که اگر عجمی زبان بشنود
امتیاز آنرا از سخنان دیگر میفهمد و هر فقره از آن در میان کلام فصیح
واقع شود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشان و ماه تابان میدرخشد
و جمیع فصحاء عدنان و بلغاء قحطان اذعان بفصاحت او نموده‌اند و تمام
اهل عربیت استشهاد باو میکنند اثبات اعجاز آن میتوان نمود اول از
جهت غرابت اسلوب او که آنچه از فصحاء و بلغاء این نظم عجیب و شیوه این
اسلوب غریب را ندیده بودند و همه از غرابت اسلوب او متحیر بودند دویم عدم
اختلاف در او چنانچه فرموده و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه
اختلافا کثیرا نه اختلاف در حکم دارد نه در مضمون تا اینکه گویند
صاحب آن نه صاحب خط و سواد نبود و اکثر نویسندگانش منافق و دشمن
بودند و نه اختلاف در فصاحت و بلاغت زیرا که هر ماهری هر گاه خطبه انشا
کند لابد بجزء آن طوری باطل است و کلامیکه از اول تا آخر بهتر و اعلا
مدرجه بلاغت باشد نیست مگر از قادر حکیم سیم از جهت اشتمال
او بر معارف زمانی زیرا که آنوقت در میان عرب خصوص اهل مکه

علم بوطرهشته بود و آنحضرت پیش از بعثت با احدی از علمای یهود و سایر
اهل کتاب معاشرت نکرده و همیشه در سفر بود بجهت تجارت یا چرانیدن
گوسفند و آنچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کرده اند در
هر سوره و آیه با حسن وجوه بیان کرده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام
مستقیمه باشد در او نیست و عربی که مشهور آفاق بودند بعدم فهم
علم و ادب مغبوط ساکنان عالم گردیدند در علم و ادب از زمان پیغمبر
و علمای جهان در اکثر ابواب تا بحال محتاج بایشان شدند چهارم از جهت
اشتمال آن بر آداب کونیه و شرایع قویمه زیرا که آنچه حکما و علما فکر کرده اند
در رسالها بجهت دفع نزاع و جدال در قرآن قوانین محکمه ذکر کرده در
معاملات و مناکحات و معاشرات و مواریث و حدود و احکام و حلال
و حرام که احدی بهتر از آن نیاورده و نمیتوانند آورد پنجم اشتمال آن
بر قصص و حکایات انبیاء سالفه و قرون ماضیه که احدی مطلع بر اینها
نبوده ششم از جهت خواصی که در آیات و سورها است که شفای دردها
و علاج امراض و کشف همها و غمها است هفتم از جهت اشتمال آن بر
اخبار مغیبه که احدی غیر از خدا نمیدانست الی غیر ذلک من المعجزات اما
قسم دویم که معجزه ظاهره بالمعنی باشد یعنی از مجموع آنها قطع حاصل
میشود بصدور معجزات کثیره از آن حضرت و اینها امری چند اند که هر یک
از آنها بر تقدیر ثبوت خارق عادت و معجزه است و هر یک از آنها
مستفیض و قریب بتواتر است و زیاده از هزار معجزه است و زیاده از
بیجاه معجزه معجزه بدن آنحضرت است مثل آنکه پیوسته نور از جبین مبارک

ساطع مثل ماه شب چهارده بود روز و نیز بود میتابید ۲ دست مبارک
وقتی بلند میکرد در شب مثل دو شمع روشنی میداد ۳ بوی خوش آن
حضرت چنان بود که از هر راهی عبور میکرد بوی خوش تا سه روز ظاهر بود
۴ از عرق آنحضرت جمع میکردند بهترین عطرها بود ۵ آب دهن مبارکش
در چاهی ریختند آن آب از مشک خوشبوتر بود ۶ آنحضرت را در آفتاب
سایه نبود ۷ با هر که راه میرفت هر چه بلند قد بود آنحضرت بیک سر
و گردن بلندتر بود ۸ انکه پیوسته ابر بالای سرش بود ۹ مرغ
از بالای سرش عبور نمیکرد ۱۰ پشه و مگس بر بدن مبارکش نمی نشست
۱۱ از پشت سر هم مثل پیش رو می دید ۱۲ خواب و بیداریش یکسان
بود ۱۳ ملائکه را میدید ۱۴ هر چه در خاطرها میگذشت میدانست
۱۵ بوی نیم کره تمام شیرها و غیره میسبد ۱۶ آب دهن بادزخم اگر آب
از انگشت بر آب میشد ۱۷ آب دهن مبارک بهر دردی میمالید شفا می یافت ۱۸
دست مبارکش طعامی میرسید برکت میکرد ۱۹ از طعام قلیل مثل
یکبزغاله جماعت کثیر را سیر کرد و از یکصاع جو و بزغاله جابر زیاده
از هزار نفر را سیر کرد ۲۰ جمیع لغات را میفهمید ۲۱ بجمیع لغات
تکلم میکرد ۲۲ هفده موی سفید در محاسنش بهم رسیده بود که مثل آفتاب
میدرخشید ۲۳ مهر نبوت بر پشت مبارکش بود ۲۴ مثل آفتاب
مهر نبوت میدرخشید ۲۵ آب از میان انگشتانش جاری شد جماعت بسیار
سیراب شدند ۲۶ باشاره انگشت ماه را دو نیم کرد ۲۷ سنگریزه در
دست مبارکش تسبیح کرد ۲۸ مردم میشنیدند ... سنگریزه تا

٢٩ ختنه کرده بدنیا آمد ٣٠ ناف بریده زاییده شد ٣١ سر تراشیده
متولد شد ٣٢ بیان زمین آمدن تیر وقت تولد ٣٣ پاک از آلایش خون
وغیره متولد شد ٣٤ چون بزمین آمد جهان را معطر کرده ٣٥ رو بکعبه
بسجده رفت وقت تولد ٣٦ سر از سجده برداشته بسوی آسمان بلند
کرد بمحض متولد شدن ٣٧ اقرار بوحدانیت خدا و رسالت خود کرد
در حالت تولد ٣٨ نوری از آنحضرت در وقت تولد ظاهر شد که مشرق
و مغرب عالم را روشن کرد ٣٩ هرگز محتلم نشد ٤٠ خواب شیطانی هرگز
ندید ٤١ فضله که از آنحضرت ساطع شد بوی مشک و عنبر میداد
٤٢ کسی فضله آنحضرت را ندید ٤٣ انکه زمین مامور بود آنرا فرو برد
٤٤ هر چهارپائی که سوار میشد هموار میشد ٤٥ انکه آنحضرت پیر
نمیشد همیشه جوان بود ٤٦ انکه کسی قدرت مقاومت با آنحضرت نداشت
٤٧ بر هر سنگ و کلوخ که مینشستند نرم میشد ٤٨ انکه سنگ و کلوخ
بر آنحضرت سلام میکرد ٤٩ انکه در طفولیت ماه گهواره آنحضرت را
میجنبانید ٥٠ انکه اگر بر زمین نرم راه میرفت اثر پا بر آن ظاهر نبود ٥١ انکه
بر سنگ و زمین سخت که راه میرفت اثر پای شریفش ظاهر بود ٥٢ انکه
حقتعالی مهابتی از آنحضرت بدلها انداخته بود با آن تواضع و شفقت و
مرحمت که داشت کسی بروی مبارکش نظر نمیتوانست کرد ٥٣ هر کافر و
منافقی که میدید آنحضرت را از بیم میلرزید ٥٤ از دو ماه راه رعب او در
دل کافران اثر میکرد ٥٥ از هر درگاه کوتاهی که داخل میشد که بایست سر
خم نمیکرد خود درگاه بلند میشد اما معجزات غیر بدنی آنحضرت بیحد

قسم است قسم اول معجزات تولدش و آنها بیست و نه اند ۱ منع شیاطین
از صعود بآسمانها ۲ تیر شهاب از آسمانها بر شیاطین زدن ۳ بر طرف
شدن علم کاهنان ۴ ضعف سحر ساحران ۵ بر و افتادن بتها ۶ لرزیدن
طاق کسری پادشاه عجم ۷ افتادن چهارده کنگره ۸ از میانش شکستن و دو
و تا دمین دو حصه شد و تا حال شکستگی بغیر از آن ندارد ۹ خرابی قصر
دجله ۱۰ جاری شدن آب در دجله بغداد ۱۱ خشک شدن دریاچه ساوه
والحال بجای آن نمک زار است نزدیک کاشان ۱۲ خاموش شدن
آتشکدهٔ فارس که هزار سال روشن بود ۱۳ جاری شدن رودخانهٔ
ساوه که سالها خشک بود ۱۴ منتشر شدن نور در تمام عالم از طرف حجاز ۱۵
سرنگون شدن تختهای پادشاهان عالم ۱۶ لال شدن تمام سلاطین تا
شبانه روز ۱۷ حاضر شدن ملائکه مقربین و ازواج اصفیا و پیغمبران در
وقت ولادتش ۱۸ نازل شدن رضوان بهشت و حوریان در آن شب ۱۹
حاضر کردن حوریان ابریق و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشتی ۲۰ برای
آمدن شربتها از بهشت آوردند که او نوشید ۲۱ غسل دادن حضرت را
با آبهای بهشتی ۲۲ معطر کردن حضرت را بعطرهای بهشتی ۲۳ مهر نبوت را بر پشت
حضرت زدند ۲۴ در حریر سفید بهشتی حضرت را پیچیدند ۲۵ در سندس
بهشتی حضرت را پیچیدند ۲۶ او را عرض کردند بر ملائکه و روحانیان ۲۷ همه
بر آنحضرت سلام کردند و صلوات فرستادند و سجده کردند ۲۸ تمام سبزه
بآسمانها بالا بردند و اهل آسمانها بر او درود و تحیت کنند او را زیارت
کردند ۲۹ چهار رکن کعبه بجانب حجرهٔ آنحضرت تعظیم کرد ۳۰ بتهای خانهٔ

کعبه بر زمین افتادند بطرف روی بتان وغیر اینها بسیار است قسم دویم معجزات
متعلقه باجرام علویه ۱ اول شق القمر ۲ رد شمس ۳ ریختن ستارها
در شب ولادت آنحضرت ۴ نازل شدن ستاره در خانه امیر ۵ نازل
شدن مائده مکررا ۶ نازل شدن صواعق و عقوبات از برای بعض دشمنانش
۷ فرود آمدن سنگ بر سر دشمنش ۸ نازل شدن ملائکه برای یاریش ۹
نازل شدن باران برای ثبات قدم اصحابش ۱۰ نازل شدن جبرئیل و روح و ملائکه
دیگر بر آنحضرت وغیر اینها قسم سیم معجزات متعلقه بجمادات ۱ اطاعت نمودن
جمادات ۲ اطاعت نمودن نباتات ۳ ناله کردن چوب خرمائی که حضرت بر
آن تکیه میداد و موعظه مینمود ۴ بر روئیدن رطب و انگور در غیر فصل از ستون
مسجد ۵ آمدن درخت ۶ سبز شدن و میوه دادن درخت خشک ۷ برو افتادن
بتها و تعظیم نمودن باشاره حضرت ۸ سلام کردن سنگها ۹ سلام کردن و تعظیم
نمودن درختها در وقت عبور آنحضرت ۱۰ زراعت نمودن درختهای خرما و فورا
سبز شدن و میوه دادن در وقت خریدن سلمان ۱۱ تغییر کردن آن درختها
باقسام مختلفه خرماها ۱۲ فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را ۱۳ سوراخ
شدن و بکردن ابوجهل افتادن سنگی که برای کشتن بر داشته بود ۱۴ آمدن
سنگ از خانه ابوجهل در هوا تا غلام ابوجهل ۱۵ بلند شدن خانه کعبه
بر سر جماعتی از یهود ۱۶ مملو شدن از آب تشت کوه ابو قبیس دریا
شدن برای جماعت یهود وغیر اینها بسیار است قسم چهارم سخن گفتن حیوانات
با آنحضرت مانند آهو و شتر و گرگ و سوسمار و بزغاله و برّه و ناقه
آنحضرت در شب عقبه و دلالت نمودن شیر سفینه غلام حضرت را بر راه

وانها نیز بسیار است قسم پنجم مستجاب شدن دعای آنحضرت مثل زنده
شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این قسم هم
بسیار است قسم ششم استیلای آنحضرت بر دشمنان و دفع شر
ایشان قسم هفتم استیلای آنحضرت بر شیاطین و اجنه و ایمان آوردن
اجنه قسم هشتم خبر دادن از امور پنهان از گذشته و آینده مثل اخبار
از دولت بنی امیه که هزار ماه است و دولت بنی عباس و مظلوم شدن
اهل بیت در میان ایشان و شهید شدن امیر و حسنین و کیفیت شهادت هر
یک و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن
از شهادت امام رضا و مدفون شدن آنحضرت در طوس و خبر دادن
از شهادت عمار در خدمت امیر و خبر دادن از جنگ امیر با عایشه
و طلحه و زبیر و معویه و خوارج و خبر دادن از مظلومی ابوذر و بیرون
کردن او از مدینه و مردن در ربذه تنها و آمدن جماعتی و غسل دادن
و کفن کردن و دفن نمودن آن و خبر دادن از وفات نجاشی پادشاه
حبشه در ساعت فوت او و خبر دادن از کیفیت شهادت جعفر و
شهادت زید و عبدالله و رواحه در ساعت شهادت آنها در جنگ
تبوک و خبر دادن از شهادت خبیب بن عدی در مکه و از مالیکه عباس
پنهان کرده و خبر دادن از آنچه منافقان در خانهای خود می گفتند
و میکردند و مخفی بودند و خبر دادن از مطالب پیش از سخن گفتن و کم سخنی
میگفت که خالی از معجزه نباشد قسم نهم کیفیت معراج که از جمله
ضروریات دین است و منکر آن کافر است و یکمرتبه قبل از هجرت

توجیهی قائل شده اند بتکرار آن و ابن بابویه و صفار از حضرت صادق ع
نقل کرده که صد و بیست مرتبه بآسمان رفت آنحضرت و هر مرتبه آن
حضرت را وصیت میفرمود در باب ولایت و امامت امیرالمؤمنین ع و
سایر ائمه طاهرین ع زیاده از فرایض دیگر و در مجمع البیان است
کسیکه یکی از چهار چیز را انکار کند معراج و سؤال قبر و مخلوق
بودن بهشت و دوزخ چهارم شفاعت آل محمد در روز قیامت و باید
دانست که آنحضرت مبعوث شده برکافه بشر و برکافه جن و دین او
ناسخ ادیانست و آخر پیغمبرانست و اشرف همه مخلوقات او مستجمع جمیع
صفات کمالیه است و جمیع ملائکه مطیع و منقاد او و ائمه ع هستند
و ملائکه از انوار مقدسه ایشان مخلوق شدند و از ایشان تنزیه و تقدیس
و تسبیح حق را یاد گرفتند و بی رخصت ایشان احدی از ملائکه حتی جبرئیل
و عزرائیل داخل خانه ایشان نمیشدند و چون داخل میشدند مثل عبد
ذلیل در خدمت ایشان می نشستند باید دانست که آنحضرت همیشه پیغمبر
بود و بشریعت هیچ پیغمبری عمل نکرد و دلائل اینها را در کتب مفصله ذکر
کرده اند و خصایص آنحضرت هم بسیار است در کتب مفصله متعرض شدند

فصل هفتم در رد شبهه یهود است و آن اینست که اگر ملت
موسی مستلزم مفسده بود اعمال آن از خدا قبیح بود و حال آنکه بالاتفاق
اعمال شده و اگر مستلزم مصلحت بود نقض قبیح بود پس ملت محمد ص
که مستلزم رفع آنست قبیح است و باطل و جواب این شبهه آنست که اولا این
شبهه بر شما وارد است زیرا که نسبت ملت موسی با ملت آدم ع و نوح ع و

ابرهیم مثل نیست بلکه نسبت هر ناسخ بالنسبه بمنسوخ همین است و ثانیا
آنکه انقطاع وبقای ملل واحکام تابع مصالح است و مصالح تابع احوال امت
واحوال تابع تغیر روزگار است در هر زمان آنچه مناسب ومقتضای صلاح
احوال هر طایفه باشد بآن مأمور میشدند پس ملة آدم مصلحت بود بقاش
تا زمان نوح وملة نوح تا زمان ابرهیم وملة ابرهیم تا زمان موسی وملة
موسی تا زمان عیسی وملة عیسی تا زمان خاتم الرسل والانبیاء وملة آن
حضرت تا آخر دنیا یا آنکه میگوئیم هر دو صلاح دارند ولی ملة ناسخ
اصلح است از منسوخ وشبهه دیگر آنکه میگویند موسی فرموده تمسکوا
بالسبت ابدا پس مادام سبت باقی است ملة موسی باقی است پس ملة محمدیه
که منافی آنست باطل است جوابش اینست که اولا اینکلام از موسی ثابت
نیست بلکه مجعولست واگر بود یهود معارضه کردند واگر کرده بودند یا
بسر حد تواتر هم میان آنها و حضرت موسی بود وقطع شد زیرا که بخت النصر
ایشانرا مستاصل کرد وعدد تواتر از ایشان باقی نگذارد و ثانیا بر تقدیر
ثبوتش مأولست باینکه مادام دین من هست مثل اینکه کسی بگوید همیشه نماز
را در مسجد بگذار یعنی مادام که زنده وقدرت داری و مسجد باشد و استصحاب
هم در صورتی صحیح است که شک در نبوت عیسی یا پیغمبر ما باشد و اما اگر یقین
کردیم بنبوت خاتم النبیین بادله قاطعه مذکوره محلی از برای استصحاب
نیست الحمد لله رب العالمین **اصل چهارم** در امامت و در آن
چند فصل است **فصل اول** در وجوب نصب امام بر خداوند جل وعز
بدانکه واجبست نصب امام بر خدا چنانچه واجبست نصب نبی بجهة آنکه مسلما

وضرورة نوع انسان محتاجند در معاملات و منازعات و مناکحات و غیر
آنها که ذکر شد بشریعتی و دین الهی و یکیی که رئیس و حاکم و صاحب اختیار
مطلق باشد تا این نوع انسان باقیست ابداً دائماً و چنین حاکمی یا باید نبی
باشد یا جانشینی که متولی همه کارها بجوی که او میباشد باشد خصوصاً وقتی که
نبوت ختم شده و امکان نبی دیگر نباشد بلکه در این زمان حاجت بیشتر میشود زیرا
که در وقت بعثت حاجت مردم در کمالات نفسانی کمتر بود زیرا که همه کافر بودند
و فهم و دانشی نداشتند و در این وقت همه مسلمان و تکالیف شرعیه
اضافه بر تکالیف عقلیه شده و ریاضات نفسانیه زیادتر شد پس واجبست بر
خدا نصب امام ع دلیل دیگر آنکه مقتضی لطفست که بر خدا واجبست چنانچه ذکر
شد آنستکه امامی منصوب باشد مثل نبی ص و همچنین از راه وجوب اصلح
زیرا که شک نیست که اصلح بحال عباد نصب بشر است دلیل دیگر آنکه مردم
بواسطهٔ اغراض فاسده و آراء مختلفه و اهواء متفرقه در پی خرابی دین و آیین
حقه هستند پس اگر حافظ و حامی از برای این دین نباشد باندک زمانی باقی
نمیماند از او اثری مگر اسمی چنانچه می بینی در مخالفان پس بر خدا قبیح محالست
که پیغمبر خود را از میان خلق ببرد و مردم را مهمل گذارد و برای او خلیفه
و وصیی که حافظ احکام و پیشوای بندگان باشد معین نکند دلیل دیگر
آنکه اعتقاد تمام امت خداوند از برای تمام انبیا خلیفه معین کرده و تا خلیفه
تعیین نکرده ایشانرا از دنیا نبرده و خود پیغمبر ما قاعده اش این بود که بهر غزوه
و سفر جزئی میرفت جانشینی برای خود معین میکرد و هر لشکری که میفرستاد
رئیسی برایش تعیین میکرد و در هر قریه از قرای اسلام و لو کم بودند

در بشوی عقر میکردند و این نفر که بر کشتن نابر و د نیستند پس چگونه از
خلق بسیار را و این شریعت را ابد الی قیام القیامة معطل و مهمل گذارد و دلیل دیگر آنکه
مردم را شناختن کنه و حقیقت قدر و منزلت علما و مرتبه خلق و اینکه
کدام لیاقت این منصب را دارد مقدور نیست احدی غیر از خدا و پیغمبر خلق را
نمیشناسد حتی موسی بن عمران از انبیا بعضی از خلق هفتاد نفر مؤمنین
را انتخاب کرده همه منافق در آمدند پس چگونه میشود دیگران خلق را بنابر این
پس نباید خداوند و پیغمبر این همه خلق را معطل و مهمل گذارد و حال
اینکه هیچ رئیس دهی و خانه چنین نمیکند و اگر میکند همه کس او را ملامت
کنند و ادله عقلیه بر این مطلب بسیار است و ذکرش باعث ملالت است و مطلب
بحمدالله واضح است **فصل دویم** در دلایل نقلیه و منها آیه شریفه
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا مسلم است
که بعد از نبوت دین را بهیچ چیز با نقل حاجت و مسلمین را بهیچ چیز اند
ضرورت نیست که بوجود امام هست بجهت آنکه اگر امام نباشد دین ناقص و نعمت
دفعه از دین و هم از مسلمین چیزی باقی نماند پس بدون نصب امام دین و نعمت
ناتمام باشد و هر که تجویز این کرده تکذیب خدا و رسول را کرده علاوه آنکه
احادیث معتبره مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده که این آیه در
غدیر خم برای نصب امیر نازل شده و منها آیه و قالوا لولا نزل هذا القرآن
علی رجل من القریتین عظیم الی قوله و رحمة ربک خیر مما یجمعون صریح است در اینکه
که منصب نبوت بدست خلق نیست و شک نیست منصب امامت هم که تالی مرتبه
نبوت است بدست کسی نباشد بلکه ثبت معتبر است که اگر امر در نبوت و امامت اختیار

خلق نگذاشته و نفرموده نحن قسمنا بینهم معیشتهم پس چگونه منصب
امامت که تالی مرتبهٔ نبوتست بدست خلق گذارد و بعلاوه چنین شیء جز
خدا متکفل امرش نتواند شد منها آیه وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم
الخیرة سبحان الله عما یشرکون صریحست اینکه اختیار برگزیدن بنده در دنیا
بدست خداست و منها آیه شریفه ایحسب الانسان ان یترک سدی الم یک
من منی یمنی الی قوله الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی ظاهرست که خداوند
مهمل نگذارد بنده را که حیوة داده و بانواع مراتب بیان نموده کدام اهمال بالاتر
از آنکه او را مبهم و مهمل گذارد و مرده جهل را بحیوة علم زنده نکند
بحیوة واقعی رساند منها آیه ما فرطنا فی الکتاب من شیء و آیه و نزلنا علیک
الکتاب تبیانا لکل شیء و آیه و کل شیء فصلناه تفصیلا و آیه و لا رطب
و لا یابس الا فی کتاب مبین و امثال این آیات زیرا که پر واضحست بعد از آنکه
خداوند همه چیز را در قرآن بیان کرده باشد چگونه میشود بالاترین چیزها
و اهم اشیا و اعظم احکام که تعیین امام باشد ذکر نفرماید پس البته
بیان نموده و مهمل نگذاشته منها آیه شریفه مبارکه اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و چون لفظ اولوا الامر مقید نیست
و مطلق است پس اولی الامر در جمیع امور دین و دنیا و آن امام است و
عدم تکرار لفظ اطیعوا مشعر است بآنکه مرتبه امامت و نبوت یکی است و چون
الطاعة این جماعت مقرون باطاعت خدا و رسول خود کرده پس باید معصوم باشند
منصوص بنص الهی که حکم دادن حکم و رسوله دادن خدا باشد منها آیه شریفه و ان
تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الی الرسول و مسلم است که با اولی الامر نزاع نمایند

تعیین امامت و تخییر بدست مردم در رفع نزاع نیست لهذا بعضی از مخالفین انکار بعض
نکرده بلکه باجماع باطل اعتماد نموده منها وطائفة منهم قد اهمتهم انفسهم الایة
قوله قل ان الامر کله لله صریحست بر اینکه اختیار امامت و در ارادت خدا است
منها آیه شریفه فلیس لک من الامر شیء صریحست در اینکه اختیار بدست پیغمبر
نیست در امور دین هرگاه اختیار چیزی بدست پیغمبر نباشد حتی امامت چگونه
بدست خلق میباشد منها آیه شریفه وکل شیء احصیناه فی امام مبین
تفسیر شده امام مبین بامیر المؤمنین و ظاهرست ظاهر است که امام مبین
باید جامع اشیا باشد در میان خلق منها قوله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا
یرید بکم العسر وایضا ما جعل علیکم فی الدین من حرج وکدام عسر وحرجی
بالاتر از اینکه نصب امام بدست مردم گذارد منها حدیث شریف مشهور متفق
علیه میان موالف و مخالف من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
وحافظ محمد بن موسی شیرازی که از مشاهیر علماء عامه است از انس بن مالک از
پیغمبر صلعم نقل کرده در تفسیر آیه شریفه وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم
الخیرة که فرمود پیغمبر صلعم خداوند اختیار نمود مرا و اهل بیت مرا از جمیع خلق و
برگزید ما را و مرا پیغمبر کرد و علی را وصی نمود و اختیار بدست خداست کسی من
را اهل بیت من برگزیدگان و بهترین خلق اویم و فرمود اختیار با خداست
هرکه را میخواهد اختیار میکند بدانکه مقتضی حکمت و شفقت الهیه است که
همیشه حجتی از جانب او بر عباد مقرر باشد یا پیغمبر یا امام تا خلق را هدایت و
ارشاد نمایند و ایشان را در اعمال و اخلاق تربیت نمایند تا خلق را بر
خدا حجتی نباشد تا اینکه اطاعت او را کنند و سعادت دارین فائز شوند

واگر معصیت کنند مستحق عذاب باشند لیهلک من هلک عن بینة و
یحیی من حی عن بینة علاوه آنکه خدا واجب کرده اطاعت صادقین را
و فرموده یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین و واجب
کرده اطاعت اولوا الامر را و فرموده اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولو
الامر منکم پس باید در هر عصری از اعصار صادقین و اولو الامر باشند
تا اطاعت کنند خلق آنها را و حضرت امیر ع فرموده لا تخلو الارض
من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا لئلا یبطل حجج الله
و بیناته و شارح مقاصد که از علمای عامه است این حدیث را از شیعه
نقل نموده و او را قبول کرده و قدح نکرده **فصل سیم** در
شرایط امام بدانکه باید آن امام افضل باشد از همه رعیت در جمیع
جهات دنیویه و دینیه زیرا که ریاست عامه از جانب خداوند بر خلق
در امور دنیا و دین باید افضل باشد تا تقدیمش جایز و اطاعتش
واجب زیرا که تقدیم مساوی بر مساوی جایز نیست کیف تقدیم مفضول
بر فاضل که از همه کس قبیح است خصوصا از خدا و رسول علاوه آنکه غرض
از نصب امام نیست مگر بجهة صلاح امت پس باید افضل از همه باشد تا
صلاح همه را بداند و آیه شریفه افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع
امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون و آیه شریفه افمن یمشی
مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم و آیه شریفه فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و آیه شریفه هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون و آیه شریفه انی جاعل فی الارض خلیفة و [illegible]

مطلب

طالوت و قبول نکردن او را بنی اسرائیل عذر تفضیل مشاهد و ثبت بر
شرط دویم عصمت است چنانچه در نبی ذکر شد و آیه شریفه لاینال عهدی الظالمین
شاهد است و آیه شریفه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
ایضا دلیل است زیرا که هر جایز الخطائی مامور است باینکه اقتدا بمعصوم کند غیر جایز الخطا
و آن معصوم است و آیه شریفه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ایضا
دلالت میکند زیرا که واجب الاطاعه غیر از معصوم کسی دیگر جایز نیست باشد و آیه
شریفه اذا جائکم فاسق بنباء فتبینوا ایضا دلالت میکند زیرا که وجوب اطاعت
امام موقوف است بر علم بصدق و علم بصدق حاصل نمیشود مگر از معصوم دلیل
دیگر آنکه نهی از منکر بر امام واجب است اگر منکر را بجا آورد هیچگونه نمیتواند نهی از او بکند
چنانچه ذکر شد مذمت خداوند کسانی را که نهی کنند از منکر و حال آنکه مرتکب می
شوند بقوله تعالی اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و بقوله تعالی لم تقولون ما لا
تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون شرط سیم آنکه باید
هاشمی بوده باشد باتفاق امامیه نصوص وارده و باید شرایط نبوت که ذکر
شد از عدم شبهه در نسب و عدم دنائت آباء و عدم عهر امهات و عدم عیوب که موجب
نفرت طباع است مثل خوره و پیسی و کوری و کنگی و تندخوئی و کج خلقی و بخل و دنائت
نفس و دنائت صنعت تماما اینها در امام بوده باشد عن ابی الحسن الرضا ع للامام
علامات یکون اعلم الناس و احکم الناس و اعبد الناس و اتقی الناس و احلم الناس
و اشجع الناس و اسخی الناس و یلد مختونا و یکون مطهرا و یری من خلفه کما یری
من بین یدیه و لایکون له ظل و اذا وقع علی الارض من بطن امه وقع علی راحته
رافعا صوته بالشهادتین و لایحتلم و تنام عینه و لاینام قلبه یکون محدثا و

یستوی علیه درع رسول الله ص ولا یری له بول ولا غائط لان الله عز وجل قد وکل الارض بابتلاع ما یخرج منه ویکون رائحته اطیب من رائحة المسک ویکون اولی الناس منهم بانفسهم واشفق علیهم من آبائهم وامهاتهم ویکون اشد الناس تواضعا لله ویکون آخذ الناس بما یأمر به واکف الناس عما ینهی عنه ویکون دعاؤه مستجابا حتی انه لو دعا علی صخرة لانشقت بنصفین ویکون عنده سلاح رسول الله وسیفه ذو الفقار ویکون عنده صحیفة فیها اسماء اعدائهم الی یوم القیمة وصحیفة فیها اسماء شیعتهم الی یوم القیمة ویکون عنده الجامعة وهی صحیفة طولها سبعون ذراعا فیها جمیع ما یحتاج الیه ولد آدم الی قیام القیمة ویکون عنده الجفر الاکبر والاصغر اهاب ماعز واهاب کبش فیها جمیع العلوم حتی ارش الخدش وحتی الجلدة ونصف الجلدة وثلث الجلدة ویکون عنده مصحف فاطمة علیها سلام الله والحاصل آنکه خصایص و فضایل امام زیاده از آنست که کسی بفهم یا بیان ضابطه کند ولیکن آنچه ثابت و محقق است و ضروری شیعه اثنا عشریه است اول علم بجمیع علوم و ما یحتاج الیه الناس اگرچه غیر علوم دینی باشد از هشام بن الحکم مرویست که پانصد مسئله در علم کلام از امام همام جعفر بن محمد الصادق ع در یک مجلس پرسیدم بجواب همه رسیدم و از غایت حیرت گفتم جعلت فداک بر امام علم بکتاب و سنت و شرایع واجبست فرمود که آن داوری خدای تعالی کی را حجت بر خلق گرداند و چیزی که بآن محتاج باشند نداند حل مشکلات ایشان نتواند نماید دویم علم بجمیع علوم ملائکه و انبیا و بجمیع کتب منزله سماویه و بجمیع ما فی القرآن از تفسیر و تاویل و تنزیل و ناسخ و منسوخ و ظاهر و باطن و متشابه در نزد او نباشد همه را بداند سیم اسم اعظم را باید بداند از امام جعفر

محمد الباقر ع مرویست که اسم اعظم هفتاد و سه حرفست یک حرف از آن با آصف
برخیا وزیر سلیمان بود که تخت بلقیس را از یکماهه راه آورد بواسطه آن بیک
چشم بهم زدن و هفتاد و دو حرف بما داده شده و یک حرف مخصوص ذات او ست
مرهبودند که بعیسی ع دو حرف از آن داده شد که بآن میکرد هر چه میکرد و
بموسی ع چهار حرف و با براهیم هشت حرف و بنوح پانزده حرف و بآدم بیست و پنج حرف
و جمع کرد برای محمد ص هفتاد و دو حرف و همه عصاء موسی نزد امام باید
باشد و همچنین حضرت ص عصاء موسی از آدم بود بشعیب رسید و از او بموسی
و از او بانبیا منتقل شد و بهمان تر و تازگیست که تازه از درخت گویا بریده اند
هر وقت خواهیم سخن میآید و آن مهیا برای امام غائب و بآن میکند آنچه موسی میکرد
بیضه حجر موسی امست که چشمها آب از آن جاری میشود و حضرت حجت همراه خود بر میدارد
و هیچ کس از لشکر آنحضرت آب و توشه بر نمیدارد و پیراهن آدم و انگشتر
سلیمان و سلاح پیغمبر ص و دونه نزد سلاح پیغمبر ص مثل تابوت موسی ع است
در بنی اسرائیل که تابوت بود نبوت بود در هر جا که سلاح هست امامت هست و جفر احمر
و جفر ابیض و جامعه و مصحف فاطمه ع در صحیفه ... نزد امام است و مراد از جفر
احمر ظرفیست که سلاح پیغمبر در آنست و آن گشوده نمیشود مگر برای امامی که
صاحب شمشیر و سلطنت باشد آنرا میگشاید و گویا ظرف اشاره بعلم
باحکام جهاد و حدود و سیاسات و مراد از جفر ابیض جمیع علوم انبیا و اوصیا
و آثار علمای ما تقدم و ما تأخر و جامعه علم بجمیع احکام حلال و حرام و ما یحتاج
الیه الناس حتی ارش الخدش و مصحف فاطمه املاء جبرئیل ع بعد از پیغمبر ص بجهت
دفع حزن فاطمه و خط امیر المؤمنین ع و در آن جمیع وقایع آینده و نامهای دوستان

و در شبها است تا در زمین باشند و صحیفه ها پیش امام می آورند و خط
امر و مشتمل بر همه احکام در سال مشتمل بر نزول ملائکه و روح بر امام در
هر شب قدر و خبر دادن بجمیع امور که در آن سال واقع میشود و همه ایشان
محدث میباشند یعنی ملائکه با ایشان سخن میگویند کلام ملائکه را می شنوند
و هر شب جمعه علم ایشان زیاد میشود و اند هر عرض اعمال در هر دوشنبه
و شب جمعه بر ایشان میشود و ایشان در همه شاهد میباشند بر اعمال خلایق و در هم
متولد میشوند کامل العقل و ناف بریده و ختنه کرده و پاک و پاکیزه و سر را
و بپا میزنند از پهلوی مادر متولد میشوند در شکم مادر حرف میزنند
و بعد از تولد سجده میکنند شهادت میگویند چهار دهم وقت بوی خوش دائمی
دانند تا آنکه ایشان از دنیا بیرون روند مگر باختیار خود شان و باید
دانست که ائمه ما افضل از همه انبیاء علیهم السلام هستند بجهت اختصاص
ایشان بجهت و اسم اعظم و نزول روح که اعظم ملائکه است و دارا بودن ایشان
همه علوم و همه کتب الهی و همه معجزات انبیا و عصا و انگشتر پیغمبر که از میراث
انبیاء است عن الصادق ع عشر صفات من خصائص الامام العصمة والنصوص
وان یکون اعلم الناس واتقاهم لله واعلمهم بکتاب الله وان یکون صاحب
الوصیة الظاهرة ویکون له المعجزة والدلیل وتنام عینه ولا ینام قلبه ولا یکون
له فیئ ویری من خلفه کما یری من بین یدیه عن الصادق ع قال سمعته یقول قال امیر
المؤمنین ع والله لقد اعطانی الله تبارک وتعالی تسعة اشیاء لم یعطها احدا
قبلی خلا النبی ص لقد فتحت لی السبل وعلمت الانساب واجری لی السحاب
وعلمت المنایا والبلایا وفصل الخطاب ولقد نظرت فی الملکوت باذن ربی فما

عنایت عظمی ما کان قبلی وما یاتی بعدی وان بولا نبی اکمل الله لهذه الامة دینهم
واتم علیهم النعم ورضی اسلامهم کما یقول یوم الولایة محمد ص یا محمد
اخبرهم انی اکملت لهم الیوم دینهم ورضیت لهم الاسلام دینا واتممت علیهم نعمتی
کل ذلک من من الله علی قلة الحمد **فصل چهارم** در تعیین امام
بدانکه معلوم شد از آنچه ذکر شد که طریق معرفت امام سه طریق است یکی
عصمت و دوم نص و سیوم افضلیت و این هر سه بدو قسمت کی منحصر باشد معلوم
نباشد اما اگر منحصر نباشد چنانچه انحصار افضلیت و عصمت در شخص
بعینه امریست در غایت خفا و اثبات آن و اطلاع بر آن در نهایت اشکال
پس وجه دیگر میسر باشد یکی نص و یکی معجزه و لیکن بحمد الله اثبات امامت
امیر المؤمنین ع بهر یک از پنج طریق ممکن است اما عصمت آنحضرت اتفاق تمام
مسلمین است که بعد از پیغمبر معصوم منحصر است بحضرت امیر و سیدة
نساء العالمین و امام حسن ع و امام حسین ع و فاطمه زهرا و حسنین
در زمان امیر ع در معرض امامت نبودند پس امامت منحصر شد در حضرت
امیر ع و احدی از ائمه عصمت نداشت و نتوانستند ادعا کنند غیر از آنحضرت
اما افضلیت و نص دو قسم متفق اند که جمیع جهات تفضیلت در امیر ع
بطریق اتم و اکمل بود و فضل بند روزبهان از متاخرین سنیان با کمال
تعصب و عدوان گفته که فضایل آل محمد امریست که انکار آن نتوان کرد
زیرا که انکار در حسن دریا و وسعت صحرا و نور آفتاب و ظهور انوار و
ضیوء ملائکه هیچ نتیجه ندارد سوا استهزاء و سخریه که شیوه انکار
دفعتا جمعی کرده که اینها اند اهل سداد و خزان معانی [illegible] حفاظ

آداب فتوت و علم و شجاعت و سخاوت و حلم و عفو و فصاحت و حسن
خلق و زهد و عبادت و قرابت و سیاست و حکومت ابن ابی الحدید همه این
صفات ایشان را بتفصیل ذکر کرده امام فخر رازی بتفصیل ذکر کرده و صاحب
کشف الغمه از عمرو بن بحر الجاحظ که از علما و رؤسای سنیان است در رساله بتفصیل
ذکر کرده و لیکن ما اکتفا میکنیم بنه دلیل قاطع بر افضلیت آنحضرت اول
آیه شریفه اولئک هم خیر البریه که بچهل و چند طریق ابن مردویه که از علمای
عامه است ذکر کرده از پیغمبر که فرمود خیر البریه علی بن ابی طالب و شیعه
اینکه همه امت متفقند که محبت و طاعت ایشان واجب و عداوت و مخالفت
حرام است و محبت ایشان علامت ایمان و عداوت ایشان علامت کفر و اجر
رسالت پیغمبر محبت ایشان را فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و اخبار موالف و مخالف متفق است که مراد امیر ع و فاطمه و حسنین
اند دلیل سیم آیه مباهله که متفقند که مراد از انفسنا امیر ع است دلیل چهارم
آیه تطهیر که صریحست در عصمت و طهارت اهل بیت و مراد از اهل بیت
باتفاق امت این چهارند دلیل پنجم آیه شریفه فان الله مولاه و جبرئیل
و صالح المؤمنین که باتفاق مفسرین صالح المؤمنین آنحضرت است که خدا
ناصر او را با نام خود و جبرئیل مقرون ساخته و ایشان در نصرت پیغمبر مثل
بودند و از جمله مؤمنان او را مخصوص فرموده و صالح را بدون قید اضافه
بسوی مؤمنان فرموده اشاره باینکه صالح مطلق و از جمیع جهات در
میان مؤمنان اوست دلیل ششم آیه شریفه افمن کان علی بینة من ربه و
یتلوه شاهد منه مراد از شاهد باتفاق مفسرین آنحضرت است و ولایت

در افضلیت آنحضرت او را شاهد رسول گردانید و عدیل بنفس خود گردانید
و ثانی پیغمبر گردانید او را و او را نسبت به پیغمبر داده است بلفظ منه
یعنی بعضی از اوست و او را مثل نون بتنوین تنکیر نمود که دلالت بر عظمت
شان آنحضرت نماید و تخصیص داده آنحضرت را از میان تمام امت دلیل ششم آنکه
آنحضرت باتفاق دوست و دشمن اعلم بود از همه کس بعد از رسول خدا و نقل
این روایت همه کرده اند اقضی امتی علی بن ابی طالب و روایت انا مدینة العلم
و علی بابها و لا تؤتی البیوت الا من ابوابها و آیه فاسئلوا اهل الذکر باتفاق
تمام مفسرین مراد از اهل ذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
باشند و گفتن عمر لولا علی لهلک عمر همه معترفند ابن ابی الحدید بتفصیل بیان
کرده که تمام علومی که در میان مردم است از در خانه علی است مطلب واضح است بحمد الله
محتاج بتفصیل نیست دلیل هفتم جهاد آنحضرت و آن چنان مشهور است که قابل
انکار نیست بر اینکه عمر گفت والله لولا سیف علی لما قام عمود الاسلام و غالب
مفسرین عامه و همه خاصه در تفسیر فاستوی علی سوقه ذکر نموده اند اسلام ناشی شد
و بر پا ایستاد بشمشیر علی دلیل هشتم مواخات حضرت رسالت علی را و فرمود تو
برادر منی و وارث منی و این مسلمست میان سنی و شیعه که برادر رسول خدا او است
و این دلیل نهم حدیث منزلت که از طرق مخالفین زیاده از حد تواتر است
در تمام صحاحشان منقول است که پیغمبر فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من
موسی الا انه لا نبی بعدی پس چنانچه هرون افضل همه امت بود و مقربترین و
نزدیکترین همه امت بود بحضرت موسی همچنین است حضرت امیر بالنسبه به پیغمبر
بهمه منزله یا دلیل دهم سبقت آنحضرت در اسلام و میان همه الذی تخالف

متواتر واز غایت شهرت مستغنی از ذکر است در تمام صحاح ایشان این
روایت مذکور است که پیغمبر فرمود یا علی انت اول المسلمین اسلاماً وانت اول المؤمنین
ایماناً و ذکر کرده اند که آیهٔ اجعلتم سقایة الحاج تا اجر عظیم در بارهٔ فضیلت
آنحضرت بر عباس وغیره نازل شده است ودر تفسیر السابقون السابقون اولئک
المقربون ذکر کرده اند تمام مفسرین عامه که سابق بر امت علی است چه گفته
علی اقضی الامة ودر سابقیها ودر شرافتها وقول آنکه علی کودک بود واسلام
او معتبر نیست جواب اینست که اولا هرگاه نبوت عیسی ویحیی وداود ویوسف در
طفولیت معتبر است اسلام بطریق اولی معتبر است خصوصاً بعد از اینکه آن بزرگوار
که قول طفل را بی فایده کرده اسلام این طفل پسندیده است باعتراف خودشان و
ثانیا آنکه فایدهٔ او اینست که سجده بر بت نکرده است ابداً ثالثاً آنکه اسلام از دو نفر
مسلم نیست ورابعاً آنکه حضرت رسالت او را تکلیف باسلام نمود باتفاق همه
اگر اسلام او معتبر نبود او تکلیف نمیکرد وابو حنیفه حکم بصحت اسلام طفل نموده
دوازدهم تقدم آنحضرت در دخول جنت باتفاق سنی وشیعه سیزدهم مقرون
بودن اسم حضرت باسم خدا وپیغمبر در کتب سماوی وغیرها هرجا که ذکر شده
چهاردهم اختصاص آنحضرت بامیر المؤمنین چنانچه در کتب معتبره سنیان مذکور است
که پیغمبر فرمود که اگر مردم بدانند که علی در چه وقت مسمی بامیر المؤمنین شد انکار
فضلش نخواهند نمود در وقتی نام او شد که هنوز آدم میان روح وبدن بود که خدا
ذریات او را از پشتش بیرون آورد واز ایشان شهادت گرفت بربوبیت خود چنانچه
فرموده واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم الست بربکم ومحمد نبیکم
وعلی امامکم وامیرکم پانزدهم وجوب احترام آنحضرت چنانچه در [illegible]

ذکر کرده اند که فرمود پیغمبر صلعم سه حرمت است که هر کس آنها را نگاه دارد خدا دین
و دنیای او را نگاه دارد و هر کس آنها را حفظ نکند خدا نه دین او را حفظ کند و نه دنیای او
اول حرمت اسلام و حرمت من و حرمت اهل بیت من شانزدهم آنکه قبولی صلوة
موقوف است بر صلوات بر آنها چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه از شافعی نقل
کرده که گفته یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم
من عظیم القدر انکم من لا یصلی علیکم لا صلوة له دلیل هفدهم قضیه فتح
خیبر که مطابق صحاح سته در افضلیت آنحضرت دارد از وجوه متعدده و تمام
صحاح سته آنها دارد که پیغمبر صلعم فرمود علم را فردا بکسی دهم که او را خدا و رسول
دوست دارند و او هم خدا و رسول را دوست دارد کرار غیر فرار و تا فتح نکند
بر نگردد و کنایه با آنها دارد بر اینکه آن دو نفر نه خدا و نه رسول را دوست
دارند و نه خدا و رسول آنها را دلیل هجدهم آنکه پیغمبر صلعم تمام ابواب صحابه را
بسته مگر در خانه او را که متفق علیه و مشهور است میان سنی و شیعه و در
برای اولی نگذاشت با اصرار شد مگر یک ناودان بر عمش عباس نگذاشت بجا
مسجد و این دلیل است که آنحضرت طاهر و مطهر است و جنابتش افضل از طهارت دیگران
آنها است دلیل نوزدهم اختصاص آنحضرت است بزوجیت حضرت زهرا که
سیده زنان عالمیان است دلیل بیستم قضیه مرغ بریان که همه شنیده و روایت
کرده اند از انس که پیغمبر صلعم فرمود خدایا دوست ترین خلق خود را بفرست با
من بخورد پس علی آمد و با او خورد و حدیث متفق است و اطلاق دلیل عموم محبت است
دلیل بیست و یکم روایتی که تمام علما نقل کرده اند که پیغمبر صلعم فرمود چنانچه
ستاره گان امان اهل زمین اند اهل بیت من امان اند شما هلاک نشوید فمن ههنا

هلاک میشوند و این حدیث بر افضلیت اهل بیت از تمام روی زمین اظهر من
الشمس است دلیل بیست و پنجم روایتی که همه ذکر کرده اند که فرمود پیغمبر
علی برای من مثل سر منست ببدن من دلیل بیست و ششم روایتی که همه نقل
کرده اند از سلمان فارسی که عرض نمود به پیغمبر را وصیی بود وصی شما کیست
فرمود وصی موسی که بود عرض کرد یوشع بن نون فرمود چرا عرض کردم برای
اینکه او بعد از زمان خود اعلم از همه بود فرمود وصی من و موضع سر من و خیر من
اترک بعدی ینجز عدتی و یقضی دینی علی بن ابی طالب و دلالتش بر افضلیت
ظاهر است دلیل بیست و هفتم روایت مسند احمد که پیغمبر ص فرمود خدایا چنانچه
برادر موسی گفت برای من وزیری از اهل من قرار ده من هم میگویم از اهل من
علی را وزیر من کن و مرا باو قوت ده و او را معین من و شریک من گردان در امر
بیست و هشتم ابن ابی الحدید نقل کرده که پیغمبر ص فرمود که خلقت من با علی مثل
از دو دست با دوش و ساعد با ناخن و سر دست با ساعد دلیل بیست و نهم
مناقب ابن مردویه نقل کرده که جابر گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود مردم
از درختان جدا جدا آفریده شدند و من و تو یا علی از یک درخت آفریده شده ایم که
من اصل آن و تو فرع آن و حسن و حسین شاخهای آنند هر کس شاخی از آن بگیرد
خدا او را به بهشت میبرد دلیل سی ام مفتی ناصر بن ابی المکارم مطرزی و غیر او
که از علمای بزرگ سنیاند در شرح مقامات اخطب خطبا از ابن عباس
از پیغمبر ص نقل نموده که فرمود اگر تمام درختان عالم قلم شوند و دریاها مداد
و همه جن حساب کنند و انس بنویسند نمیتوانند بشمارند حصر فضایل علی ع را
دلیل سی و یکم ابن مغازلی شافعی روایت کرده که مراد از کلمات فتلقی

... محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ... الله

و بکی اذا کان ... اهل سنت گفته فلو کانت سماء الله صحفا و نبات الارض

اقلاما لیالی والبحر المداد بعضه مدادا و اهل الخلق تکتب بامداد لما کتبوا

الفضایل علی بجاه بعلوه و لا اقتصار دلیل ... نعم روایتی که همه

نقل کرده اند که پیغمبر فرمود زمین خالی نیست از من ما دام که علی زنده است مثل

علی در دنیا عوض از من باشد بعد از من علی مثل جان من است علی

گوشت من است علی مثل خون من است در عروق من علی برادر من است و وصی

من است و اهل من و خلیفه من است در قوم من و انجاز کند وعدهای

من و قضا کند دین من دلیل سی ام نقل کرده اند که پیغمبر فرمود

که وصی من و خلیفه من و بهتر کسی که وا گذارم او را بعد از خود که وعدهای

مرا بدهد و دین مرا ادا کند علی ابن ابی طالب است و ادله افضلیت بسیار است

و بهمین که ذکر شد کفایت است بحمد الله اما فاطمیت پس محل انکار نیست اما

نصوص بر امامت آنحضرت بسیار است لیکن اکتفا میشود در این رساله

بچند دلیل از قرآن و بچند حدیث از احادیث معتبره در کتب سنت و جماعت

زیرا که دلیل چیزیست که منکر قبول داشته باشد اما احادیث خاصه

مسکت خصم نمیشود مگر از علماء خود ایشان نقل کنیم یا قرآن که خصم قدرت

تکلم نداشته باشد پس میگوئیم دلیل اول آیه شریفه انما ولیکم الله

و رسوله والذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون که تمام

علماء از شیعه و سنی متفقند در اینکه این آیه وقتی نازل شد که علی ع در رکوع

تصدق کرده بود بفقیری و دلالتش اظهر من الشمس است زیرا که انما کلمه

حصر

حصر است یک لفظ است که پس هر معنی که در خدا و رسول هست در امیر
المؤمنین هم هست و در اینجا مسلما بمعنی اولی بتصرف است یعنی صاحب اختیار و معنی
دیگر معنی ندارد بلکه لغو است و حاصل معنی آیهٔ شریفه اینست که صاحب اختیار
شما در جمیع امور دنیائی و اخروی منحصر است در خدا و رسول و امیر مؤمنان و
آنچه اعتراضات که کرده اند گوش ندادن اولی است زیرا که حرف لغو است
و مشت بسندان زدن است دلیل دویم آیهٔ شریفه اولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین و مسلم است که احدی غیر
از علی دارای این سه صفت که رحمیت و مؤمنیت و مهاجرت باشد نبود
و مسلم است که اولی عام است شامل خلافت و وصایت هم هست و امیر المؤمنین
ازارحام است نه دیگران چه خوب گفته شاعر عجم از پس سلطان ملکشه
چون نمیداری روا تاج و تخت و پادشاهی غیر سنجر داشتن از پس سلطان
ناصر چون نمیداری روا تاج و تخت و پادشاهی جز معظم داشتن از پس
سلطان دین پس چون روا دارد کسی جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن
و با وجود اولاد میراث با عم [illegible] گویند که پیغمبر ما رفت ز دنیا
میراث خلافت بعمر داد و بعثمان هرگز ملکان مال بر بیگانه ندادند
هرگز نشاهان جهان جمله تو بر خوان با ابن عم و دختر و داماد و دو فرزند
میراث به بیگانه ندهد هیچ مسلمان دلیل سیم قوله تعالی افمن یهدی الی الحق
احق الی قوله فکیف تحکمون دلیل چهارم افمن یمشی مکبا علی وجهه الخ
دلیل پنجم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون دلیل ششم یا ایها
الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین که غالب علمای عامه روایت

کرمراد

که مراد از صادقین علی بن ابی طالب علیه السلام است و واضح است که مراد از بودن با
ایشان وجوب متابعت ایشانست در اقوال و افعال و احوال و واضح است
که مراد از صادق صدق اجمالی نیست بلکه صدق کلی است در همه جا و همه چیز
آن نیست مگر معصوم پس همه کس غیر صادقند مگر معصوم و معصوم غیر از
علی و آل اطهار نیست پس واجب است متابعت ایشان و اینست معنی امامت
دلیل یازدهم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و این آیه
از وجوه کثیره دلالت دارد بر امامت آنحضرت و باتفاق اکثر عامه مراد از
اولی الامر علی علیه السلام و اولاد اویند دلیل دوازدهم و اذا جاءهم امر من الامن او الخوف
اذاعوا به و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه
منهم و باتفاق سوای اهل بیت رسالت و نبوت هیچ کس اهل استنباط احکام
الهیه از کلام خدا نیست پس اولی الامر منحصر بایشانست و مرجع احکام دین و دنیا
ایشانند نه عمر که معنی ابّا را نمیدانست و نه میگفت که معنی ابّا را ندانم
دلیل سیزدهم لیس البر بان تأتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا
البیوت من ابوابها و ذکر شد که بیت علم رسول علیه السلام پیغمبر است و باب آن علی
است دلیل چهاردهم ضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی شیء و هو
کل علی مولاه اینما یوجهه لا یأت بخیر هل یستوی هو و من یأمر بالعدل
و هو علی صراط مستقیم و از تتبع تواریخ و احادیث و تفاسیر یقین حاصل
میشود که این مثل را خداوند برای متقلبین و حضرت امیرالمؤمنین زده زیرا که
آنها بودند که در جاهای مهمه هیچ فتحی و خیری نیاوردند و علی بود که همه جا خیر
و فتح میآورد و مثل اینست آیه و ما یستوی الاعمی و البصیر و الذین آمنوا و عملوا

الصالحات ولا المسیء و ایضا میفرماید وما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات
ولا النور ولا الظل ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا الاموات و ایضا میفرماید
هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون قلیلا ما تتذکرون انما یتذکر
اولوا الالباب دلیل یازدهم تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل
امر زیرا که تنزل جمله فعلیه دلالت بر دوام و استمرار دارد یعنی همیشه در شب
قدر ملائکه و روح نازل میشوند در زمان پیغمبر بر او نازل میشدند و بعد از پیغمبر
احدی غیر از علی ع و اولاد طاهرین آنحضرت لیاقت ندارد این منصب را دلیل
دوازدهم قوله تعالی انما انت منذر و لکل قوم هاد اغلب مفسرین عامه تصریح کرده اند
براینکه مراد از هاد امیر المؤمنین ع است و بمقتضی حصر ثابت میشود مطلب دلیل سیزدهم آیه مذکوره
و یتلوه شاهد منه که صریح است براینکه حضرت امیر تالی رسول است دلیل چهاردهم
آیه شریفه لا ینال عهدی الظالمین که صریح است که باید امام معصوم باشد و احدی
اجماعا غیر از علی و آلش معصوم نبوده دلیل پانزدهم آیه شریفه و انذر عشیرتک
الاقربین با نضمام شان نزولش که عامه و خاصه تماما نقل کرده اند با حکایت اینکه
اگر دلیلی غیر از همین نباشد همان نتیجه مقصوده را کافیست بحمد الله شانزدهم
آیه مباهله بالاتفاق مراد از انفسنا علی ع است و لازمه تنزیل منزله نفس بودن در جمیع است
با پیغمبر خرج النبوة بالاجماع و بقی الباقی و منها الاخبار اما در نقل احادیث معتبره
در کتب احادیث صحاح سته بالا که جای تعداد و حصر آنها نیست و لکن مجملی بقدری که در رساله
اکتفا میکنیم در احادیث دو قسمند قسم اول احادیثیکه دلالت دارد بر امامت خصوص
امیرالمؤمنین و قسم دویم احادیثیکه دلالت میکند بر امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام
اما قسم اول پس حدیث ثقلین است که عامه و خاصه بطرق عدیده و الفاظ مختلفه روایت

ودلائلش از آفتاب روشن تر است و منکران منکر شمس لمعات و قوله النبی
اولیٰ بهم من انفسهم اطلاقش مفید عموم امور دین و دنیا که معنی اولی بتصرف
که معنی نبوت و ولایت است و تفریع مودت من کنت مولاه فهذا علی مولاه
ضرور دیدنیکه همان معنی اولی بتصرف است و از همه اهتمام بتبلیغ این رسالت
دال که این دین و اتمام نعمت و رضای الٰهی باین امر است و ایشان بعد از قبول کردن و تهنیت
کردن مردمان تا وقت ظهر تا بعد از عشاء حضرت امیر را و تهنیت کردن عمر بکلام
بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة و تهنیت شعرا
در شعر گفتن ابیات مثل حسان بن ثابت که گفت یناديهم يوم الغدير نبيهم
بخم واسمع بالرسول منادیا فقال و من مولاکم و ولیکم فقالوا ولم یبدوا
هناك التعادیا الٰهك مولانا و انت ولینا ولن تجدن منا لك الیوم عاصیا
فقال له قم یا علی فاننی رضیتك من بعدی اماما و هادیا فمن کنت مولاه فهذا ولیه
فکونوا له اتباع صدق موالیا و مثل عمرو عاص که گفت در آن قصیده مشهور دو شعر
بآل محمد عرف الصواب و فی ابیاتهم نزل الکتاب فهم حجج الاله علی البرایا
بهم و بجدهم لا یستراب و لاسیما ابو حسن علی له فی الحرب مرتبة تهاب طعام سیوفه
مهج الاعادی و فیض دم الرقاب له شراب و ضربته کبیعته بخم معاقدها من
القوم الرقاب علی الدر و الذهب المصفی و باقی الناس کلهم تراب هو
البکاء فی المحراب لیلاً هو الضحاك اذا اشتد الضراب هو النبأ العظیم
و فلك نوح و باب الله و انقطع الخطاب و مثل کمیت و غیرهم و قیس بن سعد
انصاری و سؤال کردن عذاب را حارث فهری که اگر این حق است خدایا عذاب بر من
بفرست و آمدن سنگ از آسمان و هلاك شدن آن و خبر علقمة بر امیر بکت

امر فرمود

حتی زنهار از نظر به پیغمبر ص و دعا کردن پیغمبر و انکار نمودن او با بعثت او دلالت
صریح با خدا است از آنجمله اخبار وارده که اطلاق ولی بر آنحضرت شده باشد
است که احتمال غیر از ولایت مطلقه ندارد از آنجمله در مسند حنبل و مناقب
خوارزمی از پیغمبر ص نقل کرده که فرمود یا علی انت ولی کل مؤمن و مؤمنة بعدی و ایضا
نقل کرده اند که روزی پیغمبر ص علی را بغزوه فرستاد و فتح کرد و غنیمت را قسمت
نمود و یک دختر از حصه خمس برای خود برداشت بریده اسلمی این را خیانت
پنداشت و بسبیل ملامت به پیغمبر ص عرض کرد آنا و غضب در جبهه حضرت
ظاهر شد فرمود چه میخواهید از علی و اکراه دید علی را برآ من علی از من است
و من از علی و قسمت او از خمس بیشتر است از آنچه برداشته او و هو ولی
کل مؤمن بعدی و ایضا نقل کرده اند که خطاب به بریده کرده و فرمود ان علیا
ولیکم بعدی فاحبوا علیا فانه یفعل ما یؤمر و ابن مردویه ذکر کرده اند که پیغمبر
فرمود من اراد منکم النجاة بعدی و السلامة من الفتن فلیتمسک بولایة
علی بن ابی طالب فانه الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم و هو امام کل
مسلم بعدی من اقتدی به فی الدنیا ورد علی حوضی و من خالفه لم یره و لم یرنی فاختلج
دونی و اخذ ذات الشمال الی النار از آنجمله اخبار وارده در کتب ایشان
بلفظ خلافت و خلیفه نقل کرده اند در حدیث معراج ذکر کرده در مناقب
خوارزمی که خدا فرمود به پیغمبر یا محمد من علی را برای تو اختیار کردم تو او را
خلیفه و وصی خود کن که من علم و حلم خود را باو عطا کردم و امیر المؤمنین
است بحق و این نام و این کلمه را با احدی نه دادم نه قبل از او و نه بعد از او دادم
که سزاوار غیر از او سزاوار نیست یا محمد علی رایة الهدی و امام من اطاعنی و نور

اولیائی وهی الکلمة التی الزمتها المتقین من احبه فقد احبنی ومن بغضه
فقد ابغضنی و در تفسیر وانذر عشیرتک الاقربین همه ذکر کرده اند که علی
از ایشان همه قبول نمود و در تفسیر ثعلبی آمده که پیغمبر صلعم آنوقت بعلی فرمود
یا علی انت اخی و وصیی وقاضی دینی وخلیفتی من بعدی وجماعت کثیر از آن
حضرت نقل کرده اند که پیغمبر صلعم فرمود شبیکه نفس خالی نیست از من تا علی
زنده است علی که دنیا عوض از من است بجد از من است بعد از من علی مثل
جان من است علی مثل گوشت من است علی مثل خون من است آدر که ها من علی
برادر من و وصی من است و اهل من وخلیفه من است در قوم من و انجاز کند
وعدهای مرا و ادا کند دیون مرا ایضا نقل کرده اند که فرمود وصی
من وخلیفه من و بهتر کسی که وا می گذارم او را بعد از خود علی است انجاز کند
وعدهای مرا و قضا میکند دیون مرا و ایضا هم نقل کرده اند که فرمود من
ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر وقد حارب الله ورسوله ومن شک فی
علی فهو کافر و ایضا صاحب مناقب خوارزمی نقل کرده روز قیامت منادی
حمد کرد بدست علی است اهل محشر این جلالت را می بینند متحیر میشوند که این
بزرگوار کیست خطاب بجنان عرش میرسد هذا علی ابن ابی طالب وصی
رسول رب العالمین وامام المتقین وقائد الغر المحجلین و ایضا نقل نموده
که پیغمبر فرمود چون خدای تعالی سموات و ارض را آفرید نمودن مرا امامت
علی را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول کردند بعد از آن خلق را آفرید
و دین خود را بما تفویض فرموده پس هر کس اطاعت ما کند سعادتمند هر کس
مخالفت ما ورزد شقی باشد ماییم که حلال الله را حلال میکنیم وحرام

در امامت

از اخطب خوارزمی و ابن ابی الحدید نقل کرده که پیغمبر فرموده ای یا علی لولا ان
شما را بخیر نمیکرد اگر همه درختان اتفاق کنند ... و هذا لا نسبة بخیر
که ولی شما خداست و امام شما علی ابن ابی طالب امت پس با خلاص اطاعت
نمایید و تصدیق او نمایید که جبرئیل این خبر را بمن داده و صاحب کفایة الطالب
نقل کرده که فرموده پیغمبر ان علیا رایة الهدی و امام اولیائی و نور من
اطاعنی و هو الکلمة التی الزمتها المتقین من احبه فقد احبنی و من
ابغضه ابغضنی یا علی انت سید فی و سید من فی الآخرة و ایضا نقل الدنیا
کرده که فرموده پیغمبر بدرستیکه خدا اختیار کرد از برای هر امتی نبیی و اختیار
نمود از برای هر پیغمبری وصیی پس من نبی این امت هستم و علی وصی منست
در عترت من و اهل من و امت من بعد از من و خبر منزلت که همه نقل کرده اند
که فرموده یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و در تاریخ
مجاهد نقل کرده که فرموده یا علی انت منی بمنزلة یوشع من موسی الی غیر ذلک از
اخبار بسیار معلوم میشود که لقب صدیق اکبر و فاروق اعظم و امیر المؤمنین
مخصوص علی ابن ابی طالب است مثل خلافت غصب نموده اند لعنهم الله و از
ائمه ما روایتست که غیر از علی بن ابی طالب هیچکس را امیر المؤمنین نمیگوید
مگر کافر و بکافری یکطایفه از اخبار است بلفظ مولا و اینهم متواتر
است میان عامه فکیف خاصه و یکطایفه از اخبار بلفظ علی مع الحق و الحق
مع علی و اینهم متواتر میان عامه چه جای خاصه و شهر آنها تیمنا و
تبرکا از عامه نقل میشود از آنجمله در صحیح بخاریست که پیغمبر فرموده رحم
الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث ما دار و در فردوس دیلمی و مناقب

نقل کرده که رسول خدا ص بعمار یاسر فرمود اذا رایت علیا سلک وادیا
وسلک الناس وادیا غیره فاسلک مع علی ودع الناس انه لن یدلک فی ردی
ابدا ولن یخرجک من هدی یا عمار طاعته طاعتی وطاعتی طاعة الله علی مع الحق
والحق مع علی ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض واخبار علی مع القرآن بسیار
روایت کرده اند از انجمله ابن مردویه نقل کرده که پیغمبر ص فرمود علی مع القرآن
والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ودر کتاب اسماء رجال که
از تصانیف حافظ ابی عبدالله محمد بن اسحق روایت کرده که پیغمبر ص فرمود
زود باشد که بوده باشد بعد از من فتنه پس وقتی که فتنه برپا شد بچسبید
بعلی بن ابی طالب که او اول کسی است که مرا روز قیامت ببیند واول کسی است که با من
مصافحه میکند روز قیامت واو با من است در مقام بلند واوست جدا
کننده میان حق وباطل واخبار بلفظ لا یؤدی عنی الا انا او علی ع که دلالت
می کند بر اتحاد ایشان وانکه علی ع نفس پیغمبر است بسیار است از انجمله در کتب
صحاح ستة تمام است که پیغمبر ص فرمود ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن
ومؤمنة بعدی لا یؤدی عنی الا انا او علی واخبار حمل سوره برائت بسیار است
مشاهد بر مطلب عبارت جبرئیل است که لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک
دیگر آنکه پیغمبر ص که بعلی فرمود که منا شبرده اذا انا بت بکنید مگر خود یا کسی
که از تو است دو از من ومن از تو وابن کیفیت را احمد در کتاب صحاح ستان
نقل کرده اند در مسند احمد وتفسیر ثعلبی ودیگران هم نقل کرده اند وابن مغازلی
شافعی در مناقب نقل کرده که پیغمبر ص فرمود که هرچه خداوند بمن تعلیم کرد
بعلی تعلیم کردم بر شما باد بملازمت علم من بعد فرمود یا علی سلم تو سلم

منک و حرب تو حرب منست و تو وصی منی از من و هم آن از تو نیست بعد از
من و کسی که ظلم کرد علی را مقعد من تمام را بعد از وفات من پس گویا انکار
کرده بنبوت مرا و نبوت انبیا پیش از من را و در فردوس دیلمی نقل کرده که پیغمبر
فرمود یا علی تو بمنزله کعبه که همه مردم را باید که بسوی تو بیایند و تو نباید
بسوی کسی بروی پس اگر آمدند بجماعت و تسلیم امر ترا کردند قبول کن و اگر
نیامدند ترا پس نیا تو ایشان را و ابو بکر بن مردویه در مناقب نقل کرده
از جهنی که از پیغمبر صلعم سؤال کردم که اگر شما را حادثه رخ بدهد بکه
رجوع کنیم و بهر که را بنمائیم فرمود متابعت نمائید و اطاعت کنید کسیرا
که خدا بعد از من اختیار کرده و از نام خود نام او را اشتقاق کرده و دختر
مرا باو تزویج کرده و جمع ملائکه را مقرر کرده که او را یاری کنند عرض کردم
کیست آن فرمود پسر عم و برادرم علی بن ابی طالب و ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه ذکر کرده بعد از غزوه حنین سوره اذا جاء نصر الله نازل
شد پیغمبر صلعم خبر مرگ خود را دادند و فرمودند یا علی لیس احد احق بمقامی
منک و صاحب وسیله نقل کرده که پیغمبر صلعم فرمود من اراد ان یحیی
حیوتی و یموت مماتی فلیتمسک بعلی بن ابی طالب و ایضا نقل کرده که پیغمبر
فرمود بدرستیکه علی امین منست در قیامت و صاحب علم منست
در قیامت و در دست اوست کلیدهای خزینهای رحمت پروردگار
و ابن مغازلی شافعی نقل کرده که پیغمبر صلعم بازوی علی را گرفت و فرمود
این علی امیر تمام خلق است و کشنده کافرانست یاری کرده شده هر که یاری
کند او را مخذول است هر که او را مخذول کند اخطب خوارزمی روایت کرده

که پیغمبر فرمود متمسک شوید بعلی بن ابی طالب پس بدرستیکه اوست
مولای شما پس دوست بدارید اورا و اوست عالم شما پس تعظیم کنید اورا
و اوست پیشوای شما بسوی بهشت پس ثابت بدارید اورا و هرگاه بخواند
شما را پس اجابت کنید اورا و هرگاه امر کند شما را پس اطاعت کنید اورا
دوست بدارید اورا بدوستی من اکرام کنید اورا بکرامت من نگفتم
من از برای شما در بارهٔ علی مگر آنچه که مرا خدا امر کرده در مناقب خارزمی
مرویست که فرمود پیغمبر ص مکتوبست بر عرش لا اله الا الله و محمد رسول
الله نبی الرحمة و علی مقیم الحجة کیست که شناخت حق علی را پاکیزه و طیب است
و کسیکه انکار کرد حق علی را ملعون و خائب است قسم میخورم بعزت
اینکه داخل آتش کنم هر که علی را معصیت کند اگرچه اطاعت مرا کند
و داخل بهشت کنم هر که اطاعت او کند اگرچه معصیت من کند و در فضائل
مرتضویه نقل کرده که حضرت امیر ع فرمود متفرق میشوند این امت بر
هفتاد و سه فرقه هفتاد و دو فرقه در آتش اند و یک فرقه در بهشت
و ایشان آنکسانند که خدا فرموده و ممن خلقنا امة یهدون
بالحق و به یعدلون و ایشان منم و شیعیان من و اخبار دیگر دلالت کند که
شیعه او ناجی و اهل بهشت بطرق سنیان بتنهائی بحد تواتر است در کتاب
شرف النبی روایت کرده که پیغمبر ص فرمود یا علی بشارت باد ترا پس بشارت
ترا که تو و شیعیان تو در بهشتید ابن مغازلی روایت کرده که پیغمبر ص
فرمود از امت من هفتاد هزار کس بهشتی و بی حساب بعد نظر بعلی
کرد فرمود ایشان از شیعیان تو اند و تو امام ایشانی و [illegible] دیلمی نقل

کرده

کرده که پیغمبر صلعم فرمود یا علی تو و شیعیان تو وارد شوید بر حوض من
در حالتیکه همه سیراب و سیراب داده شدگان و صورتهای آنها سفید شود
والحمد لله اولا و آخرا علی هذه النعمة اما قسم دویم پس آن طوایفی از اخبار
است طایفه اولی اخبار ثقلین است که متواتر است میان سنی و شیعه
ابن مردویه که از علمای سنت است باید بسند معتبر ذکر کرده و در جمع بین
الصحاح و مسند احمد و مناقب خوارزمی و مناقب ابن مغازلی و صحیح
مسلم و صحیح بخاری و صحیح ترمذی و صحیح ابی داود و ابن عبد ربه و کتاب عقد الفرید
و ثعلبی در تفسیر که همه از بزرگان سنیان اند روایت کرده اند که پیغمبر
فرمود ای مردم من بشرم نزدیک است که بیاید بمن عزرائیل رسول خدا بسوی
من جواب دهم او را و از دنیا بروم و لکن میگذارم در میان شما دو ثقل را
که اول آنها کتاب خداست و بسیار تحریص فرمود بعد فرمود و اهل بیت
خود را یاد میکنم شما را خدا را درباره اهل بیتم یاد میکنم شما را خدا را
درباره اهل بیتم و در صحاح تماما ذکر کرده اند که پیغمبر فرمود من وا میگذارم
در میان شما دو ثقل را اگر متمسک شوید شما بآن دو ثقل هرگز گمراه نمی
شوید بعد از من یکی از آندو اعظم است از دیگری قرآن کتاب خداست ریسمان
کشیده شده از آسمان بسوی زمین و عترت اهل بیتم هرگز جدا نمیشوند از یکدیگر
تا وارد بشوند بر من بر حوض کوثر پس نگاه کنید چگونه بعد از من با عترت
من میکنید طایفه دویم اخبار یکه اهل بیت را تشبیه بسفینه نموده
است بر سفینه نوح بسیار است در تمام کتب ایشان ذکر شده و
کرده اند که پیغمبر فرمود بدرستیکه مثل اهل بیت من در میان شما مثل

نوح است کسیکه سوار شد کشتی را نجات یافت و کسیکه تخلف از کشتی نمود
هلاک شد و باز نقل کرده اند که فرمود اهل بیت من در میان شما مثل باب حطه
بنی اسرائیل میباشد طایفه سیم احادیث بلفظ خلیفه و تصریح فرموده است
بانکه دوازده اند و انها هم بسیار است فرمود لن یزال هذا الدین قائما الی اثنی عشر
خلیفه کلهم من قریش فاذا مضوا ساخت الارض باهلها طایفه چهارم احادیثی
که بلفظ ولایت و امامت و امثال اینها نقل شده و اینهم بسیار است در نزد عامه
نیست بالخاصه ابن ابی الحدید و صاحب حلیة الاولیاء از پیغمبر نقل کرده اند که فرمود
من سره ان یحیی حیوتی و یموت مماتی و یسکن جنة عدن التی غرسها ربی فلیتول
علیا بعدی و لیوال ولیه و لیقتد بالائمة من بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی
ورزقوا فهمی و علمی و ویل للمکذبین من امتی القاطعین فیهم صلتی لا انالهم
الله شفاعتی عمر بن محمد و زمخشری نقل کرده که پیغمبر فرمود فاطمه بهجه قلب
من است و دو فرزندش میوه قلب من است و شوهرش نور چشم من است و ائمه
از اولاد فاطمه امنای پروردگار منند و ریسمان محکمند کشیده شده از
میان خلق و خدا کسیکه چنگ زند بایشان نجات یافته و کسیکه تخلف از انها
کرده هلاک شده و در فردوس دیلمی است که پیغمبر فرمود یا علی هر گاه روز قیامت
شود من میگیرم بکناره دامن خدا و تو میگیری بکناره دامن من و اولاد تو
میگیرند بکناره دامن تو و میگیرند شیعیان تو و اولاد تو بکناره دامن اولاد
تو پس می بینی کجا امر میشود بما پس بدرستیکه خدا و ملائکه هرگز داخل نمی کنند
شما را آتش گمراهی هرگز بیرون نمیکنند شما را از نور هدایت در مسند احمد
نقل کرده که پیغمبر بحضرت حسین فرمود تو سید پسر سید پدر سادة تو

امامی پس از امامی پدید آید و حجت خدای پس از حجتی پدید آید تا زمانیکه از نسل تو نهم
ایشان قائم ایشانست طایفهٔ سیم اخبار دیگر که باز از خود سنیها نقل شده که بتصریح
باسامی ائمه در آنها شده است اخطب خوارزمی ملقب بصدر الائمه روایت کرده که
حضرت رسول فرمود شبی که مرا بمعراج بردند خداوند بمن فرمود امن الرسول
بما انزل الیه من ربه پس عرض کردم والمؤمنون کل امن بالله ورسوله فرمود
راست گفتی یا محمد بعد فرمود که را جانشین کرده در امت خود بهترین آنها را علی
بن ابیطالب را عرض کردم بلی ای پروردگار من فرمود یا محمد بدرستی که من مطلع
شدم بر زمین مطلع شدنی پس برگزیدم ترا از میان ایشان پس مشتق کردم از برای تو
اسمی را از اسماء خود پس ذکر نمیشوم در موضعی مگر آنکه یاد میشوی تو با من
پس من محمودم و تو محمدی پس مطلع شدم مرتبه دوم پس برگزیدم از آنها علی را و
مشتق کردم از برای او اسمی را از اسماء خود پس منم اعلا و او است علی یا محمد بدرستی
که خلق کردم من تو را و خلق کردم علی را و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از اولاد حسین
را از نوری از نور خود و عرضه کردم ولایت شما را باهل آسمانها و زمینها پس
کسیکه قبول کرد او را میباشد نزد من از مؤمنین و کسیکه انکار کرد او را
میباشد نزد من از کافرین یا محمد اگر بدرستیکه بنده از بندهای من عبادت کند مرا
تا آنکه بمیرد یا آنکه بگردد مثل پوست پوسیده بعد بیاید مرا منکر باشد ولایت
شما را نمی آمرزم او را تا اینکه اقرار کند بولایت شما آیا دوست داری اینکه
به بینی ایشانرا عرض کردم بلی ای پروردگار من پس فرمود نگاه کن بجانب
راست عرش پس نگاه کردم ناگاه دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن
الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن

علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و المهدی علیهم السلام در ضحضاح از نور
ایستاده بودند نماز می کردند و مهدی در میان ایشان مثل ستاره درخشان
پس فرمود یا محمد اینجماعت حجتهای من و او طالب خون از عترت تو بعزت خود و
جلال خود ما اینکه آنحضرت حجت واجبه از برای دوستان من و انتقام کشنده از دشمنان
من و نام اسمهای این بزرگواران از طرق مخالف متجاوز از حد تواتر است و مبانی
همه ایشان مسلم است و انکار او را هیچ کس نکرده و نمیتوانند بکنند بلکه همه
افتخار ذکر کرده اند در مسند موسی چهار روایت نقل کرده و محمد بن عبد الله عباس
کتابی که مسمی است بمقتضب الاثر در امامت ائمه اثنی عشر تصنیف کرده قریب بچهل
ورق مشتمل تمام آن احادیث پیغمبر برقا علمای چهار مذهب از آنجمله روایت کرده
اند از داود بن کثیر رقی که رفتم بخدمت حضرت صادق فرمود کوفه چه بدی
گفتم عم تو زید دعوی امامت کرد و مردم را بخود دعوت مینمود پس آنحضرت فرمود
یا سماعه آن صحیفه را بیاور و بمن داد و فرمود این نوشته است که بزرگواران
هر یک از دیگری از رسول الله آورده اند پس نظر کردم در آن صحیفه دو سطر نوشته
بود سطر اول لا اله الا الله محمد رسول الله و در سطر دویم نوشته بود
ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات
والارض منها اربعة حرم ذلک الدین القیم علی ابی طالب و الحسن و
الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن
موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الخلف الهادی منهم الحجة القائم
بعد فرمود ای داود میدانی چه وقت این نوشته شد عرض کردم خدا و رسول
او و شما بهتر میدانید فرمود دو هزار سال پیش از آنکه آدم خلق شود

چون دیده را غیر شده فریب شیطان خورده و بیجا میرود هر کس از مردم بمانی نیک
تراست عداوت و حسد او بما بیشتر است در کتب مخالفین و موالفین اسامی
ایشان در روایات زیاده از حد تواتر است بلکه اسما ایشان در کتب
سماوی قدیم نیز مکرر ذکر شده از آنجمله در سفر اول تورات با نعبارت آمده

ولیشماعیل شمعتیخا هینه برختی اوتوا وهفریتی اوتو وهربیتی
از برای اسمعیل شنیدم من برای تو قبول نمودم مبارک کردم دیدادم

اوتوا بماد ماد شنیم عاسا ویولید ونتتیو لگوی گادول
زیاد نمودم با حمد با حمد دوازده سرور بزرگ و عظیم آمد او را بقوم بزرگ

خطاب با برهیم میفرماید که ای برهیم در شان اسمعیل دعای تو را شنیدم
و قبول نمودم اینک او را مبارک کردم و نفع بسیار با وجود او مترتب
نمودم و فرزندان او را بسیار کردم با حمد دوازده بزرگ که از او متولد شوند
و او را عطا کردم بقوم عظیم در کتاب استبصار نقل کرده که جارود بن منذر
عبدی که نصرانی بود در سال غزوه حدیبیه اسلام آورده از خوبان
مسلمانان شد و کتب سماوی را خوانده و تاویل آنها را دانسته و در حکمت
فلسفه و طب زیاد حاذق بود با جمعی از قوم خود بخدمت حضرت رسالت
آمد آنحضرت پرسید که هیچ کس در میان شما هست که قس ابن ساعده را
شناسد جارود بن منذر عرض کرد ما همه میشناسیم او را حکیمی بود
دانا و خطیبی بود سخن پرداز و واعظی بود بصیر و ادیبی بود خبیر دیدم
او را ایستاده رو بجانب آسمان کرده و مناجات با خدا میکرد و میگفت
اللهم رب هذه السبعة الارفعة والارضین الممرعة بمحمد والثلاثة المحامدة

معه العینین اثر نعمة سبطین الا رفعه والسرور الالمعه سمی الکلیم
الضرعه والحسن ذی الرفعه اولئک النقبة الشفعه والطریقة المهیعه دست
الانجیل وحفظة التأویل علی عدد نقباء بنی اسرائیل محاة الاضالیل
نفاة الاباطیل الصادق القیل علیهم تقوم الساعة وبهم تنال الشفاعة
ولهم من الله فرض الطاعة اللهم لقنی مددکم ولو بعد الالف من عمری بعد
از آن اشعار عجیبه خوانده‌ام فس فیما لیس به مکتما لو غاب عنی عمر نوح بلغتها
بنا ما حتی ثلاث احمد او النقباء النجباء هم اوصیاء اکرم من تحت السماء ذریة فاطمة
اکرم بها من فتحا بعی العباء عنهم هم جلاء المعی لست بناس ذکرهم حتی احل للرجا
پیغمبر فرمود معنی آنها را دانستے عرض کردند فرمود آن منم ودوازده نفر اوصیاء من
از شیخ احمد عطار نقل است که در زمان عبد الملک بن مروان کسے از جانب
او بود مین مغرب عامل بود باو نوشت که شنیدم در اندلس شهرے است در نوا
از مس که جنیان براے سلیمان بنا کرده اند وگنجهاے سلیمان در آنجاست و شنید
ودیگران خواستند که دست بر آن یابند نتوانستند عبد الملک امر کرد که
تو اسباب جنیان داری سعی کن شاید دست یابی چون بآنجا رفت نوشت
بعبد الملک که در دروازه آن شهر نوشته دیده بخط عبری گفتم آن را ترجمه
کنند بلسان عربی شعری که از آنجمله این است هی اذا ولتسعة نابعها جنها
من هاشم کان منها خیر مولود وخصه الله بالآیات منبعثا الی الخلیقة
منها البیض والسود لهم مقالید اهل الارض قاطبة والاوصیاله اهل المقالید
هم الخلائف اثنی عشرة حججا حجج من بعده اوصیاء السادة الصید حتی تقوم بامر الله
قائمهم من السماء اذا ما باسمه نودی والحمد لله اولا وآخرا الیس ما بعدانا

وخداوند کور نموده سنیان را وکر نموده فهم صم بکم عمی فهم لا یعقلون
خود بتکرار بحث شود این فصل باحتجاج امیر المؤمنین ع وخطبهٔ شقشقیه
آنحضرت تا کور دلان نکو ببینند درست است حق استخلاف و وصایت
امیر المؤمنین ع ولیکن خودش راضی بود بخلافت آنها وخودش بیعت
کرد وآنها را معتمد داشت بجهت رواج دادن دین پیغمبر وبذکر کردن احتجاج
معلوم میشود عدم رضای آنحضرت وغصب نمودن آنها حق آنحضرت را
وابن احتجاج را قاضی میبد شافعی که از علمای سنی متعصب است در شرح
دیوان روایت کرده که حضرت امیر در مقابل جماعتی از اصحاب که از آنها
بودند ابوبکر وعمر وعثمان وطلحه وزبیر فرمود لقد علم الاناس بان سهمی من
الاسلام یفضل کل سهم واحمد النبی اخی وصهری علیه الله صلی ابن عمی وانی
قائد للناس طرا الی الاسلام من عرب وعجمی وقاتل کل صندید رئیس وجبار
من الکفار ضخم وفی القرآن الزمهم ولائی واوجب طاعتی فرضا بعزم کما
هرون من موسی اخوه کذاک انا اخوه وذاک اسمی لذلک انا منی لهم اماما
واخبرهم به بغدیر خم فما منکم یعادلنی سهمی واسلامی وسابقتی ودهمی
فویل ثم ویل لمن یلقی الاله غدا بظلمی دوبا ثم ویل ثم ویل لجاحدها وهضمی
وویل للذی یشقی شقاها یرید عداوتی من غیر جرمی وتصریح فرموده امت
بمظلوم بودنش وبجهت رفتن ظالمین بر حضرتش اما خطبهٔ شقشقیه پس در
میان خاصه وعامه بنهایت شهرت رسیده وبعضی از آن اینست اما والله
لقد تقمصها فلان وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی
السیل ولا یرقی الی الطیر فسدلت دونها ثوبا وطویت عنها کشحا و

وطفقت ارتئی بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها
الکبیر ویشیب فیها الصغیر ویکدح فیها مؤمن حتی یلقی ربه فرایت ان الصبر
علی هاتا احجی فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی اری تراثی نهبا حتی
اذا مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان بعده ثم تمثل بقول الاعشی
شتان ما یومی علی کورها ویوم حیان اخی جابر فیا عجبا بینا هو یستقیلها
فی حیوته اذ عقدها لآخر بعد وفاته لشد ما تشطرا ضرعیها فصیرها وانه فی حوزة
خشنا یغلظ کلمها ویخشن مسها ویکثر العثار والاعتذار منها فصاحبها
کراکب الصعبة اذا اشنق لها خرم وان اسلس لها تقحم فمنی الناس لعمر والله بخبط
وشماس وتلون واعتراض فصبرت علی طول المدة وشدة المحنة حتی اذا مضی
لسبیله جعلها فی جماعة زعم انی احدهم فیا لله وللشوری متی اعترض فی مع الاول
منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظائر لکن اسففت اذ اسفوا وطرت اذا
طاروا فصغا رجل منهم لضغنه ومال الآخر لصهره مع هن وهن الی ان قام
ثالث القوم نافجا حضنیه بین نثیله ومعتلفه وقام معه بنو امیة یخضمون
مال الله خضم الابل نبتة الربیع الی ان انتکث علیه فتله واجهز علیه عمله
وکبت به بطنته ولیکن چون رساله مختصر است بتفسیر و معنی حدیث مطول نپرداخت
همان ذکرش کفایت است علما میفهمند

فصل پنجم

در ذکر امامت بقیه ائمه علیهم السلام بدانکه بعد از اینکه ثابت و محقق
شد بحمد الله امامت و خلافت بلا فصل امیر المؤمنین و امام المتقین اسد
الله الغالب علی بن ابی طالب بطرق خمسه مذکوره که نص و افضلیت و
عصمت و معجزه بهمین طرق خمسه ثابت میشود امامت بقیه ائمه علیهم السلام

اما نص که نصوص متواتره متفق علیه میان اکثر فرق شیعه همه فرق [illegible]
از حضرت رسالت که بعضی از آن ذکر شد نصوص متواتره میان فرقهٔ
حقهٔ اثنی عشریه از هر امام سابق بر امام لاحق و بر همه ائمه بعد از او ثابت است
اما افضلیت میان مؤالف و مخالف متفق علیه است فضیلت هر یک از همه
اهل زمان خودشان در یک مجلس تمام علمای مملکت را مامون جمع کرد و حضرت
جواد با اینکه علی الظاهر طفل بود زیاده از هزار مسئله بیان فرمود
که تمام علمای مجلس مبهوت و متحیر ماندند و اقرار بعجز کردند و همه مقر بفضل
آنحضرت شدند که آنحضرت افضل از تمام اهل روی زمین میباشد حضرت
صادق در مجلس هشام بن عبد الملک در مجلسی که تمام تیراندازان ماهر بودند
تیر بر پشت تیر بیکدیگر وصل کرد که تمام متحیر شدند و دانستند که این ذوات
مقدسه در تمام علوم و معالی متشابه اند و تمام روی زمین در زمان هر یک
از ائمه در مسائل مشکله و مطالب معضله و دقایق و وقایع از علما و
فقها و فضلا از هر مذهب رجوع بایشان میکردند و مرجع کافهٔ امراء و
رعایا ایشان بودند و همه خلفای بنی عباس و بنی امیه ایشان را مستحق مقام خلافت
میدانستند و از ایشان در رعب و احتیاط میبودند و همین سبب قتال و جلا
و زجر ایشان بود و احدی را در این خلافی نیست و اما طریق عصمت پس وجوب آن
ثابت شد برای امام بدلیل عقل و نقل که ذکر شد و هیچ فرقه غیر از اثنی عشریه
قائل بعصمت نیستند برای امامشان و عصمت تمام ائمه دوازده گانه ما سلام
الله علیهم ثابت و محقق است پس همه مذاهب باطل است و مذهب اثنی عشریه
حقست اما طریق معجزه پس معجزات هر یک از ائمه اثنی عشریه سلام الله علیهم

در میان شیعه ثابت و محقق است و متواتر است و معجزات هر یک از
ایشان از هزار متجاوز است حتی که هر یک از ائمه مثل حضرت جواد صلوات
الله علیه که بیست و پنج سال عمر شریف آنحضرت بود معجزاتش از حد حصر افزون
است کتابهای قدیم ما شیعه هست از مدینة المعاجز و بحار الانوار و غیر
اینها که سطر سطر مملو است از ذکر معجزات آنها با وجود آنکه از هزار یکی را
ننوشته اند و معجزات تمام انبیاء ما زیاد تر در هر یک از ایشان بود و از ایشان
ظاهر شده علماء اخبار و محدثین ابرار طایفه شیعه جعفریه اثنی عشریه
در کتب خود هر کس بخواهد رجوع کند این رساله گنجایش ذکر اجمالی آنها
ندارد بجهت آنکه اسامی و فهرست معجزات ایشان یک کتاب میشود پس
احاله بکتب اولی است از ذکرش که خود ذکرش در اینجا است پس ثابت و محقق
حقیقت امامت ائمه ذوات طیبه علیهم سلام الله ملکه عزمی کنم بالاتفاق
و بالاجماع امامت اینها حق است بجهت آنکه اجماعاً امام حقی باید باشد و هست
و مذاهب دیگر باطل است بجهت آنکه نه نص دارند بر امامت امامشان و نه عصمت
دارد امامشان و نه معجزه و نه افضلیت و نه هاشمیت در طایفه نسبت بالاتفاق
از خود ایشان پس مذهب اثنی عشریه حق است اجماعاً لامتناع خرق الاجماع
المرکب و چون امامت ائمه اثنی عشریه بحمد الله ثابت شد وجود و غیبت امام
دوازدهم هم نیز ثابت است هم بنص متواتر از پیغمبر بطرق موالف و مخالف
و از همه ائمه اخیار سلام الله علیهم و باجماع فرقه محقه ناجیه و هم باجماع
تمام امت که علم معصوم و حجت غیر از او و امتناع خلو دهر از حجت معصوم
با وجود آنکه جماعت بسیار از ثقات اصحاب بدیدار کرامتش مشاهده شرفیاب

آنحضرت را

آنحضرت را کرده‌اند در ایام کودکی که بالغ بحد تواتر چنانچه کتب اخبار
شاهد است و آنحضرت را در زمان غیبت صغری وکلا و سفراء بودند
ومعروف باسمائشان ولقبهائشان ونسبهایشان ووطنهایشان مثل وقبرهایشان
عثمان بن سعید العمری و پسر بزرگوارش ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید العمری
وقاسم بن الحسین بن روح النوبختی وعلی بن السیمری که از جانب آنحضرت وکیل
خاص بودند وجواب مشکلات مردم را میگفتند وخبر از ما فی الضمیر مردم میدادند
بمعجزه قبل از سؤال مردم ومعجزات دیگر حضرت وتوقیعات حضرت را میرسانیدند وچون وقت
وفات هر یک میشد آنحضرت خبر میداد ودیگری را بجای او معین میکرد وامر بوکالت
مینمود وچون وقت وفات علی بن محمد السیمری که آخر وکلاء آنحضرت است رسید
خبر بموت او داد وتعیین روز وفاتش را نمود وامر فرمود که کسی را وکیل نکند که وقت
غیبت کبری رسیده واین غیبت کبری خداوند امتحان می‌کند مردم را و بعد از زمان
غیبت کبری نیز جماعتی بسیار از شیعیان بخدمت آنحضرت رسیده‌اند و میرسند و
توقیعات برای ایشان بیرون آمده ومعجزات بسیار از آنحضرت دیده‌اند ودلیل از عقل
ونقل بر امتناع آنحضرت نداریم در زمان غیبت کبری بلکه آنحضرت در میان مردم تردد
مینماید ودر محافل ومجامع ایشان تردد میفرماید وبسیار مردم او را می‌بینند
ونمیشناسند چنانکه در حدیث آمده که وقتی آنحضرت ظهور میکنند بسیار مردم میگویند
ما اینمرد را هرشب می‌دیدیم و صحبت میداشتیم و اعتراض سنیان که امام غایب غیر
متصرف در امامت مثل امام مرده میماند وجودش چه فایده دارد جوابش آنست که
امامت نظیر نبوتست وهمچنانکه عدم تصرف در امور ریاست مانع نبوت انبیا از امت خود
غایب شدند مثل ابرهیم خلیل ویونس وعیسی وموسی وعزیر وخضر و آنها از نبوت

خود غایب شدند و نبیا از انبیاء بمحض مبعوث شدن غایب شدند و
حضرت خاتم النبیین از ترس قوم عدم اطاعت آنها از مکه مهاجرت نمود و از
قوم خود بسبب عدم اطاعت و نصرت ایشان غیبت اختیار کرده پس در ائمه جایز است
ابقاء و فایده اش آنست که اگر خدا امام و حجت نصب نکند و نداشته باشد در اینوقت
حجت بالغه خدا که فلله الحجة البالغة تمام نیست زیرا که عباد میتوانند اعتراض
کنند که چرا حجت در میان ما نصب نکردی که ما را دعوت کند و هدایت نماید تا در
ضلالت نمانیم چنانچه امیر مؤمنان فرمود لا تخلو الارض عن قائم لله بحجة اما ظاهرا
مشهورا او خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج الله و بیناته و ایضا فرمود و لم یخل الله
سبحانه خلقه من نبی مرسل او کتاب منزل او حجة لازمة او محجة قائمة الی غیر ذلک
از اخبار پس امام غایب مثل آفتاب زیر ابر وجودش مفید است آن شاخ گل از چه
هست پنهان ز چمن از فیض وجود اوست گلشن گلشن خورشید اگرچه هست
ز ابر پنهان از پرتو اوست عالم روشن و استبعاد ایشان از طول عمر آن
حضرت با وجود خضر و الیاس و عیسی که همه با آن معترفند و عمر ایشان اضعاف عمر حضرت
است قبیح و باطل است

فصل ششم

در بطلان تمام مذاهب غیر از
مذهب حقه اثنی عشریه بدانکه بعد از اینکه بحمد الله ثابت و محقق شد مذهب
حقه اثنی عشریه بدانکه مذاهب دیگر باطلند اما مذاهب شیعه اگرچه بسیار است
بحسب عدد و لیکن فعلا بحمد الله منقرض شدند و کسی از ایشان نیست مگر چهار طایفه
زیدیه و اسمعیلیه و شیخیه و صوفیه اما زیدیه و اسمعیلیه پس بطلان
مذهب ایشان واضح است بجهة آنکه زید خودش دعوی منصب نداشت
و بتواتر رسیده که خودش می گفت من اراد الجهاد فالی و من اراد العلم فالی

ابن اخی جعفر بن محمد را گر شرط امامت را هاشمی بودن و خروج بسیف بدانند
پس لازمه اش آنست که حضرت حسن و حضرت علی الحسین امام نباشند و بر
زمان او و زمان بعد از ندبه اغالی از حجت بدانند و هر یک و خلاف ضرورت
اما اسمعیلیه پس بتواتر رسیده است مرگ او قبل از پدرش و ادعا نکردن
امامت آنحضرت و نبودن اثری و خبری از غیبتش و تصریح حضرت صادق
صادق ع بر غیبت حضرت حجة بن الحسن و دعای ندبه مشهور است از آن
حضرت اما شیخیه پس اگر قائل نباشند باینکه از برای خدا دو ذاتست یکذات
بحت بسیط بلا اسم و رسم و یکذات با اسم و رسم این ذات در زمان نبی بصورت
نبی است و در زمان امام بصورت امام است و در زمان رکن رابع بصورت
رکن رابع است و ثابت صورت آنرا در نماز منظور شان و منظور شان باز کرده
در ایاك نعبد و ایاك نستعین و اما مشهور هذا برای این ذات آیتست که هر
صورت پیغمبر و امام و رکن رابع است پس اینها مشرکند و اگر منکر علی باشند یا
قائل بنبوت نوعی باشند یا قائل بمعاد محوی کلیات باشند پس کافرند و
اگر قائل باینکه ائمه علل اربعه هستند پس غالی هستند و اگر قائل بمذهب
حقه هستند و رکن رابع را مجتهد بدانند که در فروع دین تقلید او را
میکنند پس شیعه هستند و ناجی میباشند اگر علما مارا سب و لعن نکنند
والا از اینجهت بجهنم میروند و دور نیست حکم بکفر ایشان هم از اینجهت
بشود اما صوفیه پس اگر قائل بوحدت وجود یا اتحاد و حلول باشند یا
قائل باشند باینکه اعمال بدنی ظاهری معتد است و عمده تصفیهٔ قلب است باین
طریقه [illegible]

در امامت

بنیابت خاصه از برای مرشدشان باشند و حرام خدا را و حلال او را بدست
مرشد دانند و انبیاء و ائمه را مثل خودشان دانند که ایشان از ریاضت
بمقام رسیده اند و ما هم اگر ریاضت بکشیم میشویم پس ایشان کافر و نجس‌اند و
اگر مرشد را مجتهد یا خدای عادل بدانند و تقلید او را میکنند پس آنها هم شیعه
هستند اگر سب علما اصولیه را نکنند و الا فاسق‌اند و اما اخباریین پس آنها
شیعه هستند پس اگر سب علماء اصولیه نکنند و تقلید هم بکنند ناجی هستند
مجتهد مگر اخباری که اصولی نباشند نداریم تمام آنها اصولی هستند حتی لا یشعر
اما مذاهب سنت و جماعت پس تمام مذهبشان که بدلیل بجهت آنکه دلیل
درستی ندارند ابدا و راه سنی فهم ندارند بلکه راه ندارند بجهة الله و مشایخ ایشان
تمام بدلیل و بی‌دلیل مبنی باشند اما نبودن دلیل و راه از برای ایشان زیرا که عمده دلیل
ایشان اجماع است بجهت آنکه اجماع امت است که امام بعد از پیغمبر ما ابابکر است
یا علی یا عباس و از این جهت میگویند نیست چون بیعت برابی بکر کردند علی و عباس او
منازعه نکردند بلکه تسلیم کردند و بیعت نمودند منازعه نکردن ایشان یا بسبب
عجز بود یا رضا و اول که احتمال ندارد زیرا که علی با غایت شجاعت و نسب رفیع بود
پس معلوم شد که راضی بودند و جواب این است که ما میگوییم علی مع پیغمبر کردن و
الا قدرت داشت و رضا او ابدا نبود چنانچه از احتجاجات و خطبش معلوم میشود
پس اجماع نبود و جواب کلی از همه دلایل ایشان اینست که شما معتقدید که پیغمبر
از دنیا رفت و جانشین و خلیفه نداشت پس آیات و اخبار [illegible] که ذکر
شد از شما نقیض اجماع شما است پس یا اجماع باطل است یا این اخبار [illegible]

[illegible]

لن کفایت نمی کند بلکه علم میخواهد کسی نبود بگوید که اینها از این اجماع
دهر علم حاصل می کنی و از این اخبار کثیره متواتره قطعیه مظنه حاصل میکنی
جواب این اجماع با ادله واضحه دیگر ستیان و جواب آنها همه را در کتب مفصله
مثل شمع الیقین و حدیقة الشیعه که هر دو متعرضت ولی عمر اشرف و در باب
اجل از ذکر آنها و حال آنکه بزرگان دین نوشته اند و این رساله مختصر است
ذکرش تطویل بل لا طایل است اجمال آنکه بحمد الله ابدا راه ندارند اما مشایخ
ایشان پس عدم دلیل و بیراه بودنشان اظهر من الشمس است اما ابوبکر پس
اولا آنکه معقفا چهل سال بت پرست فی کا بوده و هیچ کس معصوم نیست بلکه
معلوم العدم است محل شک نیست که استصحاب تعرض را بکنیم چند بود و مجاز
روی طمع دنیا اظهار اسلامی کرد بعد برگشت از همان ره آن پیغمبر در
لیلة العقبه بکفر خویش و ثانیا آنکه ثابت و محقق است باتفاق و اخبار
متواتره خود سنیها که ظلم و غصب حق امیر المؤمنین کرد مگر منکر بشوند ظلم
بر افضل اهل بیت و غصب حق آنحضرت منافی عدالت نیست و ثالثا مخالفت امر
پیغمبر است بجهت تخلفش از جیش اسامه مگر بگویند مخالفت پیغمبر با
عدالت منافاتی ندارد و رابعا امر کردن بعنف جبر آوردن امیر را بر اخذ بیعت
و سوختن خانه نبوت و دساتین اینها منافی عدالت نیست و خامسا
انفال و خمس که بنص قرآن و اجماع اهل اسلام مخصوص است با اهل بیت از ایشان
منع کرد و سادسا اسم خود را خلیفه گذاشت و حال آنکه همه اقرار دارند که
پیغمبر خلیفه نصب نکرده و سابعا فدک و عوالی را که پیغمبر بفاطمه در حیوة
خویش با و بخشیده بود از او بجبر گرفت و ثامنا اینکه شهادت امیر و حسنین

که آیه تطهیر شهادت بر طهارت و عصمت آنها میدهد و ام ایمن و اسماء
بنت عمیس را که پیغمبر بشارت بهشت داده با آنها رد کرد و نسبت کذب با آنها
داد و تا سعی احادیث مجعوله از زبان پیغمبر جعل کرد که ما انبیا ارث نمیبریم و
عایشه را که بجنس از جهاد مکرر او قسم دروغ خوردن و گفتن اقیلونی و حرف
زدن پیش از سلام و کشتن مالک بن نویره و جماعت بسیاری از بنی حنیفه و حال
آنکه همه اسلام داشتند و نماز میکردند و روزه میگرفتند و خمس و زکوة میدادند
و فروج زنهای ایشان و غارت اموال ایشان و اسیر کردن اولاد ایشان را مباح
دانست با اینکه ابدا علم باحکام خدا نداشت و قبایح ان شیخ مرکب از شر شیطان
و یزید و خر بسیار است غرض کفر اوست بهمین قدر کفایت است اما نسب
بنابر آنچه در شمع الیقین و ابن اثیر و بعضی دیگر از اهل تاریخ از عامه و
خاصه نوشته اند که خودش اسمش عبد اللات بود قبل از اسلام و شغلش کار
روغن مالی بر بتان بود و سجده بت میکرد و زیادتی روغن را بجو میمالید که تمام
بدنش سیاه شده بود و متعفن و چون مدتها خدمت بتها کرده بود و کهنه شده
بود در محله مشهور بالعتیق نامیدند یعنی کهنه غلام بتها و چون اسلام آورد پیغمبر
او را عبد الله نام کرد و پدرش کاسبی خیاطی میکرد و نام مادرش سلمی فاحشه بود از
اهل مکه از قبایل عرب هیچ نسبت بقریش نداشت چنانچه پدرش نیز تیم هاشم
و نسب و شغل نیز آنکه پدرش اسمش عامر بود و مکسب او پهلو بود شهرت بلواطه
کرد او را بیرون کردند ابن جدعان برای او وقتی یکدرهم معین کرد با آنچه نه
نشر فضادت قابها میماند و ظرفها و قابها را پاک میکرد مکنی بابی قحافه چونکه
قحف یعنی کاسه لیس است و شغلش این بود که روزها بر بام خانه

ابن

در امامت

ابن جذعان آتش میکرد که هر که بیاید بخورد همانا نه شب حیرت بود برین و آوار
هیمها میکرفت کاسه روغن داشتند که هر بام بر نهاد روشن شود و غیر از
ایشان نا فهمیدند او را برون نکردند رفت بصحرای شریکیه است سعید نام
خانه شریکش بود میلند به لیکن یکحرف خوبی زد بسیر شری نوشت بیرش چرا
خلیفه عزل ننمودند و حال آنکه نه علی را دین نه فضل و نه حسب و نسب نوشت بجهت
کبر سنم نوشت جوابش منکه از تو بزرگترم پس من اولی هستم از تو اما عمر نیز
تمام آنچه در اولی کفته شد خلیفه هست با زیادتی و آنها هم بیانات بدعی
چند چیز مشهور که قابل انکار نیست یکی منع دوات و کاغذ با امر پیغمبر
وکفتن دعوا الرجل انه لیهجر مکر آنکه بکوئیم مخالف خاتم النبیین و شکستن
دل مبارکش و نسبت هذیان دادن به پیغمبر منافات با عدالت ندارد و غصب لیکن بخلافت
وکشتن تخلف کننده کان از بیعتش و معارضه کردن با پیغمبر و متعه حلال را
حرام کردن و متعه حج واجب را حرام کردن و عقاب نمودن فاعلش را و تکفیر
نماز واجب نمودن که ذی یهود و نصارا است و وجوب ترک بسم الله الرحمن الرحیم
از حمد سوره در نماز و وجوب سلام در تشهد اول و تغییر دادن مقام ابراهیم از وضع
پیغمبر و نماز مستحبی با جماعت خواندن که تراویح باشد مخالفت با پیغمبر و کیسه او از
عدد فرزندان او جعل او با حکام الجنب بود که تیمم بدل از غسل را برهنه شد
بهمه بجالک ما لبد حکم کرده هرکس مهر دختر شرا زیاده تر از مهر سنه کند
داخل بیت المال میکنم زنی با به قنطار الزامش کرد خودش اقرار کرد که
کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات من عمر فی الحجرات لفظ ابا را معنیش را هم
میکفت و کرده ام معنی ابا را چه شی بک نهی از منکر نمود ضعیفه صاحب خانه

باو ایراد کرد که تو نهی منکر در این نهی از منکر بیجا آوردی عمر بر این خجل
شد و گفت عمر حکم بقتل بی پروا بود حکم بقتل زن حامله کرد و حال آنکه مسلما
طفل در شکم بیگناه است اینقدر بی فهم بود که طفلی باو ایراد کرد وقتیکه
گفت از وقتی که بچه بودم تا حال خیر ندیدم طفلی گفت باو کدام خیر بالاتر از
پیغمبر که موجب دین خدا در نزد او بیقدر بود تنها در نزد عمر عزیز بود
حلیف بیجا بود ناودان خانه عباس را که پیغمبر در مسجد گذارده بود
نصب کرده بر کسیکه بکند او را کنده بود پیغمبر شکل است پیغمبر
بکم و بشتراه او داده وقتیکه دختر او حفصه را طلاق دادند رفت در
غیظ سبب پرسید پیغمبر از غضب جبین مبارک ظاهر کرده بود
و موجود شو از من بخدا قسم بدرستیکه قلب تو هر آینه پر کینه است و زبان تو بحر
است بدرستیکه دین تو هر آینه پستتر و ذلیلتر است بدرستیکه تو هر آینه گمراه
و گمراه کننده بدانکه تو از قوم غدر کننده و مکر کننده یعنی منافقی آگاه باش
بخدا قسم اگر نبود امر خدا که تالیف قلوب کنم هر آینه ظاهر میکردم از برای
مردم امر شما ها را اینها نشواد من که تو را نه بلتم و الله مومن نمیباشد
احدی تا اینکه بوده باشد پیغمبر خدا دوستتر نسبت آنها از پدرش و مادرش و اولاد
و مالش عرض کرد بخدا قسم تو دوستتری پیش من از خود من خداوند نازل
کرد این آیه را و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون ظاهر آیه آنکه بزبان
ایمان بخدا دارد و لیکن در باطن مشرکند قضیه شومی که اقبح قبایح است
اما نسبت آن آنچه حنبلی در کتاب نهایة الطالب دیگران نوشته اند در حسب
و نسب آن یک طریقت است شعر امت گفته اش ابو حفص پیش از اسلام

بت پرست بود کارش الاغ فروشی بود و خطاب پدرش بود دستش را
بدزدی بریدند بکنیزه دزد بد بود و بعد از دست بریدن با پسرش عمر هیزم
کشی میکردند و حیا بحیا بود که عمر در منبر بآن صدا اورا از او سوال شد پروا
نکرد بجز الفخر از منبر پائین آمد و گفت فلان عمل کرده ام وقت و صوبنا و در
صحیح بخاری و احیا علوم ذکر کرده که صحاک مادر عمر کنیز حبشی از هاشم بن عبد
المناف فضل بن هاشم با او زنا کرد بعد از آن عبد العزی ابن رباح زنا کرد
حامله شد بجد عمر نفیل بعد فروخت او را هاشم بن عبد مناف بهشتاد بن معتبر
او از برای انکیز زیرجامه چرمی مقفلی درست کرد از بیم زنا فرصت شر چرانی
نداشت لهذا هشتاد در خزینه اش را قفل کرد و او را عقب شترها فرستاد
نفیل پسر شبا و میل کرد و بدر صندوقچه قفل است چاره را بشکست حاجت
زاد را ابن یافت که مادر عمر دوست داشت خ درخت بکبرد و خود را با و برد
چنین کرد کمر با دیل شد زیرجامه را نفیل کشید اسبابش را در صندوقچه
مادرش گذاشت حامله شد از خطاب بعمل آمد چون بحد بلوغ رسید خطاب
هم میل کرد با مادرش که جده اش هم هست با او مقاربت کرد از او یک دختری بعمل
آمد چون بزرگ شد آن دختر خطاب او را خطبه کرد و عقد بسته بخانه آورد
از او این ولد الزناده عمر بن الخطاب خلیفه دویم بعمل آمد که حلال زاده همچو فخر
است خطاب پدرش هست جدش هم هست خالو پدرش هم میباشد مادرش
ختمه هم مادر و هم خواهر و هم عمه و جهت سلامش تدبیر بو کر با ابو
جهل کرده بودند بجهت قتل پیغمبر واز روی خدعه و مکر اسلام آورده بود
چنانچه از بعض ائمه مروی است یا بجهت طمع ملک دولت چنانچه از خبر

احمد بن اسحق قمی معلوم میشود اما خلیفه سیم عثمان بن عفان ابن شیخ
هم در بسیاری از فضایل شیخین شریک میباشد که کفر اصلی و غصب
خلافت که مر او بغض و عداوت آنحضرت و نفاق و ارتداد از اسلام بنص
قرآن و حدیث و واگذاشتن فدک بمروان و تخلف از جیش اسامه و فرار از
زحف و عدم شجاعت و بهرها دیگر ممتاز است اند و برادر پدرش حکم بن العاص
و پسرش مروان را که رانده پیغمبر بود ایشان را بر گردانید و انواع مهربانی کرد
و از غنایم روز اول صد هزار دینار بمروان داد و او را وزیر خود کردانید و
میان قبر مطهر و منبر منور جایش داد و روز دیگر بپدرش حکم صد هزار دینار
داد و فساق و ظالمین مثل ولید بن عقبه ملعون که متصل شراب خورد و
سعید بن عاص که مشهور بفسق و فجور بود والی مسلمانها کردانید حال آنکه
خدا در دو آیه فسق آنها را تصریح فرموده و عبدالله بن ابی سرح را والی مصر کردانید
و چون مردم بفریاد آمدند او را عزل کرد و محمد ابی بکر را والی کرد و خفیه نوشت
بعبدالله بن ابی سرح که محمد ابی بکر با کسانیکه همراه اویند بکش و خود والی
باش و ابوذر را از مدینه طیبه اخراج کرد بشام فرستاد و از شام او را طلبید که
بجانب ربذه فرستاد و در آنجا او را حبس کرد تا از دنیا رحلت کرد که فی الحقیقه
آن مظلوم را شهید کرد و عمار را بی تقصیر اینقدر زد که بنا خوشی فتق گرفتار
شد و بیهوش شد که چهار نمازش فوت شد امر باخراجش کرد و دشنام بعلی
داد و عبدالله بن مسعود که از اعاظم صحابه بود وظیفه اش را از بیت المال
قطع کرد و دو مرتبه او را زد یک مرتبه بجهت آنکه چرا بر جنازه ابوذر نماز کرده
و یک مرتبه بجهت آنکه قرآنش را طلبید که آنرا تحریف کند و مقابله کند او نداد

انفه را اوداند کردند و استخوان پهلوی او را شکستند وسه روز زنده بود بعد
از سه روز رحلت کرد و کعب بن عبیده ومالک اشتر وغیر از ایشان از صحابه
کبار راندند واخراج شدند بکوه وبصره وامثال اینها چنانچه در کتب تواریخ
مسطور است وخمس واموال بیت المال ومسلمین را با قربا و خویشان خود
زیاده از حد میداد و چهار صد هزار دینار دیگر به مروان داد و چهار صد
هزار دینار به زید اما دیگر اخوی داد ومال عظیمی از بصره آوردند تمام آنها را
باهل واولاد خود داد شهرها که آورده بودند همه را بحارث بن حکم داد و دو
دختر پیغمبر را که ایشان در نکاح او بودند و پیغمبر بجهت ایشان او را تعزیت کرد و پیغمبر را
اذیت کرد و وقتیکه ابو سلمه شوهر ام سلمه وخنیس بن حذافه شوهر
حفصه فوت شدند و پیغمبر ام السلمه و حفصه را گرفت طلحه و عثمان گفتند
پیغمبر زنهای ما را میگیرد ما هم زنهای او را میگیریم طلحه گفت من عایشه را
میگیرم عثمان گفت من ام السلمه را میگیرم پیغمبر شنید بسیار غضبناک شد
زن شما هم وصفیه حمامه ام ... برخی کرد علف و کیاه صحرا را قرق کرد برای
شتران خود و مصیبتهای اینها اصحاب اجماع کردند برانکه خونش حلال
قتلش وسه روز او را در مزبله انداختند ومردم را از نماز و غسلش منع
کردند حتی اینکه سه نفر جنازه اش را بعد از سه روز از مزبله بیرون
آوردند مردم مطلع شدند با بو تستر سنگباران کردند و او را در مقبره یهود
دفن کردند بی غسل و کفن و تاریخ وفاتش شاعر گفته دوش از پیر عقل
پرسیدم که زتو حل مشکلات نموز بهر تاریخ قتل ذی النورین
درد دل عقده ایست گفت نموز وحسب ونسب آن شیخ اینست که پدرش

عفان و او را بره چی و معزه که بود دفع نمود و قاصی کرد و عثمان را
نعثل میگفتند عایشه و حفصه گفته که پیغمبر او را نعثل گفت بجهت تشبیه
بیهودی که بان نام بود و کلبی گفت بجهت تشبیه بمردی ریش دراز از اهل خراسان
یا مصر و واقدی گفت بجهت تشبیه کفتار نر که موی بسیار دارد یا بجهت اینکه
کفتار حیوانی است که صبر نمی کند اول با او مقاربت می کند بعد میخورد عثمان هم
زن را آورده نکه زنا داده بود که او را حد بزنند اول او را برد با او مقاربت
کرد بعد حد زد بعضی تشبیه به بزرگ ریش دار عثمان بن عفان ابن ابی
العاص بن امیه و امیه غلام رومی بود مال عبد الشمس اینکه از مشایخ ایشان
اما علما و پیشوایان ایشان از آنجمله عایشه است که احترام او واجب میدانند
و او را ام المؤمنین میگویند بغض و عداوت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین
را بقسمی داشت که بر همه کس واضح است و مسلم میان فرقه مسلمین است
و اخبار متواتر است که بغض و عداوت اینها بغض و عداوت با پیغمبر است و هلاکت
و افترا عظامی به پیغمبر بسته که پیغمبر فرموده علی و عباس بر غیر ملت من میمیرند
و هر که خواهد دو مرد از اهل جهنم ببیند نگاه کند بعلی و عباس و ابن ابی
الحدید اسباب عداوت عایشه با علی و فاطمه بتفصیل بیان کرده و در حرب
جمل مقابلی با وصی خدا کرد و حال آنکه پیغمبر فرمود یا علی حربک حربی و سلمک
سلمی و فرموده سباب المسلم فسق و قتاله کفر و من سل علینا السیف فلیس
منا و من خرج علی علی فهو فی النار و چند بن هزار کس از مؤمنین را بکشتن
داد و چهار صد دست بر مهار شتر او بریده شد و او خوشحال بود و او را
معاویه خال المؤمنین گشت بعد از اینکه بمدینه آمد بود که خدا بیعث

ی نقل خود یزید کند از اهل مدینه بالای منبر مسجد پیغمبر بود که عایشه
وی اعتراض کرد که ای معاویه اینکار که تو میکنی احدی از خلفاء ثلثه نکرد معاویه
بسیار خجل شد از منبر بزیر آمد پول حبابی برای عایشه فرستاد و او را طلبید
بدین خود کش سوار الاغ شد فت بدید معویه آنهم چاهی مملو از نوره
نموده و روی آنرا پوشانیده بود او را از روی چاه گذرانیدند خود کش و الاغ
تیره بقعر چاه شدند و بعد سر چاه را پوشانیدند تا خوب پخته شود زیرا که هنوز
خام بوده از پدر روسا ایشان معویه خال المؤمنین است و خواهرش
ام الحکم از جمله ازواج پیغمبر و طعن و لعن او را حرام و احترامش را واجب می
دانند و حال آنکه اعدا عدو امیر المؤمنین است و قاتل ریحانه پیغمبر امام حسن
مجتبی است و با کسی که پیغمبر فرمود یا علی حربک حربی زیاده از سیزده ماه
جنگ کرد و زیاده از دویست هزار کس را بکشتن داد و یکنفر از مقدسین را
شهید کرد که در زهد و تقوی سلمان زمان بودند و از اصحاب پیغمبر بودند
مثل عمار و ابن تیهان و ذو الشهادتین و خزیمه و عمرو بن حمق خزاعی و محمد بن
ابی بکر و مالک اشتر و اویس قرنی و ابن صوحان و نضر ابن ذوات مقدسه که
امیر المؤمنین با آنها تاکید کرده بود که شما تا توانید مخفی الکه طلب مرا خود
نمود مع با ابن عمار و چنان بغض و عداوت با حضرت امیر که نفس پیغمبر است
و عداوت با او محض کفر و عین نفاق است داشت که نهایت نداد که تا بحدی که
شیطان و دوستان حضرت را نوشت بعمال که آنها را بکشند و لعن حضرت را
شایع کرد و بتهمت دوستی علی مردم را می کشت و جایزه ها میداد که مردم
حدیث جعل کنند در مذمت حضرت و شعر بگویند در هجو آنحضرت و پیغمبر

اورا لعنت کرد و پدرش را هم لعنت کرد در وقتیکه او مهار شتر داشت
و پدرش بر آن شتر با او بود لعن الله القائد والسائق داستان پیغمبر
مگر نشنیدی که از او و سه کس او به پیغمبر چه رسید پدر او لب دندان
پیغمبر بشکست مادر او جگر عم پیغمبر بخائید او بناحق خون اولاد پیغمبر ریخت
پسر او سر فرزند پیغمبر ببرید بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد بعد
لعنت حق باد بر این قوم پلید و از دنیا بیرون رفت در حالتیکه از دین
بیرون بود وقت مردن بت بگردنش بود و مشرکی میان چهار نفر بود عماره
بن ولید بن مغیره و مسافر بن عمرو و ابو الصباح و ابو سفیان و عمر زنا
ابو سفیان را آمد و هند مادرش صاحب علم بود یعنی هر مرد شجاع بود
نثره از روی او گذشته اند و بیشتر میل حبشیا داشت بر اکه آنها نانجیبه زد
نفره شان کلفتر و بزرگتر است و اگر فرزند سیاهی آورد او را می‌کشت
و حمامه جده اش هم از جمله زنهای زانیه صاحب علم بود اما علمای ایشان اگرچه
خطاهای آنها و یله عنهما ایشان از حد افزون است و آنها سه فرقه اند یک فرقه
محدثین و یک فرقه متکلمین و یک فرقه فقهاء اما محدثین اهل بدا بند و بزرگتر
عایشه و انس و ابو هریره است و متکلمین ایشان دو قسم‌اند اشاعره و بزرگ
ابو الحسن اشعری و معتزله و بزرگ ایشان واصل بن عطا و فقها بزرگ ایشان
چهار نفرند ابو حنیفه که امام اعظم ایشانست و شافعی و مالک و احمد
حنبل که اتفاق کرده اند بر اینکه از فتوای این چهار امام بیرون نروند
و تجاوز نکنند اما محدثین که زبان عاجز از ذکر معایب از فسق ایشان اما
ابو الحسن اشعری که رئیس اشاعره است قائلند باینکه ذات مع قدماء

علم و قدرت و سایر صفات ثبوتیه است و هر یک از این صفات که گویند
موجود است قدیم غیر از ذات خدا و ذات خدا با این موجودات پس ذات
خدا را بی کمال صرف میدانند بذات خود فی حد ذاته میت و جاهل و عاجز لغو
میدانند فضلای قائل به قدیم هستند و اینها قائل هستند بیازده قدیم و
قرآن را هم قدیم میدانند پس دوازده قدیم قائلند ده صفت ثبوتیه و ذات خدا
و قرآن و اگر کسی اعتقاد بغیر از این داشته باشد او را واجب القتل میدانند
و افعال العباد را فعل خدا میدانند و عبد را کاسب صرف بی اراده و اختیار و
قدرت اما معتزله پس ایشان قائلند که خداوند فاعل فعلی نیست تمام افعال
کار مخلوقست و قضا و قدر و اختیار الهی را اصلا در افعال دخلی و اثری نیست
اما امام اول اعظم ایشان ابو حنیفه اولا وضع حدیث را موافق مذهب
خود جایز میداند بر است و فضلش آنکه شافعی گفت نظر بکتاب ابی حنیفه
کردم صد و سی ورق در آن بخلاف کتاب خدا و سنت رسول بود و همه کفر است
و شافعی و مالک و سفیان و حماد و اوزاعی که هم دین او هستند گفتند در
اسلام شوم تر از ابو حنیفه متولد نشده و ابن مبارک که هم عنان با او ست گفت
هیچ فتنه در اسلام بعد از دجال بالاتر از رای ابو حنیفه نیست و ابن ابی لیلی از او
پرسید نبیذ و غناها الست گفت آری از فتوای اوست که پوست مرده را دو
پوست سگ بدباغی پاک میشود و نماز در او جایز است و اگر موش مرده در
چاه بیفتد بیست دلو بکشند اگر دم موش مرده بیفتد تمام آب چاه را بکشند
و اگر مغصوب را از صفتش تغییر دهند مالک میشوند و اگر کسی کبوتر را بکشد
زوجه اش بر او حرام میشود و عقدش فسخ میشود و اگر کسی دختر امته طلاق

گفت بعد رجوع کرد کافر میشود و اگر در شهری زنی را فضولی عقد کرد و زن
در شهری دیگر باشد او را دعوی میباید و در نماز الغا قد است و وطی با مادر و جده و عمه
و سایر محارم جایز است بشرط آنکه بالغ مرد باشد و اگر مرد با مادر یا خواهر و
سایر محارم را بحجره ملک میشود و وطی ایشان جایز است و لواط با جبر و اکراه
جایز است بشرط آنکه با حریر باشد یا غیر حریر که بپیچند بر عضو تناسل و داخل
کنند ولیکن با رضا جایز است بدون پیچیدن چیزی بر عورت و اگر کسیرا بکشند
بی آهن مثل سنگ و چوب بر ندارد و کفارت واجب الحمله مثل زنا و قذف اگر مدعی
کند حد ساقط است اگر جماعتی رفیق باشند بعض ایشان دزدی کنند دست
همه را باید برید اگر چهار نفر شهادت بر زنا دهند اگر زانی تصدیق آنها را
کرد حد ساقط است و اگر منکر شد و تکذیب ایشان نمود حد میزنند و اگر مسلم
کافر را کشت باید مسلم را بکشند و اگر حر عبد را کشت باید حر را بکشند بحسب
مذهب او و اگر کسی بشراب وضو سازد اول باید سر را بشویند بعد از آن دستها را
بآن بشوید و پوست سگ مرده دباغی کرده را بپوشند بر پوست سگ نماز نتوان
کرده دیگر باید نشسته تکبیرة الاحرام را بزبان هندی یا ترکی بگویند حمد و اخبار بسیار را معنی
با ترکی بخوانند و بجای سوره معنی یک کلمه از قرآن را بهر زبان بگویند مثلا معنی مدهامتان
دو برگ سبز است بگویند بعد رکوع کنند سر از رکوع بلند نکرده بسجده روند و سجده بر سر گیز
خشک آدم کنند و بین دو سجده بمقدار دم شتری سر را بردارند و پیش از سلام عمدا
بادی سر دهند نماز تمام است اما اگر سهوا باد سر داده شد نماز باطل است و فتوی
است که گفته هر چه امام جعفر صادق گفته همه را برعکس آن فتوی داده ایم و لیکن
نمیدانم در وقت سجود چشم را میگشود یا بهم میگذاشت تا بچشم باید بستید

دیگر چشم را بکشاید اما امام دوم شافعی گفته نماز جمعه و عید عقب هر
امامی و ظالمی جایز است و منی پاکست و اگر کسی دست بفرج خود یا فرج حیوان
کند وضویش باطلست و اقتدا بخوارج جایز است و نماز در کشتی کردن ایستاده
بجای نجس نشسته باشد نماز باطل است و اگر در ماه رمضان عمداً بی عذر
افطار کند کفاره ندارد و لواط و وطی بهیمه مفسد حج نیست و پادشاه را
دزدی و رواه زنی جایز است و نکاح دختر و مادر و عمه و خاله که از زنا باشند
جایز است و بازی شطرنج و رقص و دف زدن مباح است و دایره زدن بجهت اداء
عبادتست و پیش از شروع در بازی دف زدن و خواندن آخر سوره جمعه
مستحب است و در نکاح عرب کفو عجم نیست و غیر قریشی کفو قریشی نیست و غیر
هاشمی کفو هاشمی نیست و نکاح ایشان باطل است و اعتکاف در مساجد
بی روزه جایز است و جلاد را گناهی و تقصیری نیست اما امام سیم که مالک
است لعاب سگ و خوک پاک میداند و خوردنش را مباح میداند و
سور ایشان را پاک و حلال میداند اگر از مایعات غیر از آب باشد و اگر از
آب باشد مکروه است خوردنش ولی وضو ساختن جایز است و بسم الله
در نماز گفتن مکروه است مگر در ماه رمضان و استعاذه بعد از قرائت است
و مالک و شافعی هر دو جایز میدانند تقدم ماموم بر امام در نماز جماعت
و اگر کسی قسم خورد چربی نخورد گوشت بخورد جایز است و حنث نکرده
و اگر قسم خورد گوشت نخورد چربی بخورد جایز نیست و حنث قسم کرده
کفاره بایست بدهد اکثر مدت حمل هفت سال یا پنج سال یا چهار سال است
که اگر کسی سفر کند بعد از هفت سال زنش بچه آورد مال شوهر او است

دیگر

و دیگری که دهم خر قاضی زاهد بود قیمت خر بنمہ او ست باید بدهد تا کوکی بلو
رافضی نبود تا رطوبت وضویش باطل شد او و ابوحنیفه گفته اند هر که
گاو بجل بستر اکرد تا شاء اند که در بدن تا رجب بعضد نماز باطل است
غنا حلال است و گفته خدا جسم است و رسول خدا با جنابت نماز صبح خواند
عایشه بیادش آورد آهسته با دست عایشه اشاره کرد که بلند بگو
و نماز را اعاده نکرد و گفته والله علی و عثمان و طلحه و زبیر قتال آنها
بجهت دروغ سعید یعنی بجهت دنیا بود حشره الله مع مشایخه اما امام
چهارم که احمد بن حنبل باشد لعن بر یزید را حرام میداند شاگردش با او گفت
که چرا حرام است لعن کسیکه خدا او را لعن کرده گفت کجا گفت آنجا که فرمود
فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک
الذین لعنهم الله کدام قطع رحم اعظم از قتل امام است جواب نداد و گفته سنی
کسی تا بغض علی نداشته باشد اگر چه اهل سنت باشد نووی در ابو جو قتل
مهدی که قایل شده بود بمخلوق بودن قرآن و حکم قتل او را از او پرسیدند
که چرا مستحق قتل است گفت برای اینکه مردی در خواب دید که شیطان بر در خانه
ابن عمر ایستاده است پرسید چرا داخل نمیشوی گفت مردی در اینجا نشسته
که قائل است بخلق قرآن با وجود او حاجت بمن نیست پس امر کرد گفت اگر شیطان
دید فتوی بقتل من مبدا می کشید گفتند گفت پس چرا در خواب
میشود از کشتن او که اشتند و گفته افعال عباد فعل خدا است و گفته هر کس
گمان کند که محمد و علی خیر البشر اند کافر است و کسی که دعا در حق یزید و معویه نکند
ضال و مبتدع است و مسح بر عمامه با دست دیگری با آلت و بپا زدن که بر سر

جایز است و گفته‌اند خدا بصورت جوانی امرد صاحب جمال زلفها و کاکل آویخته
بر الاغ سوار هر شب جمعه بر بام مساجد می‌آید و پیش بام مساجد آخور بسته اند
و هر شب جمعه کاه و جو میریزند بر آخر خدا شبی یکی از زنها جوانی دید خود را
انداخت بقدمهایش و عرض میکرد ای خدای من از تقصیر من بگذر جوان خیال
کرد که با او خیال فسق دارد فریاد کرد مردم جمع شدند او را پیش حاکم بردند تا
جمع شدند که اینمرد از زنها داستانها نکرده که این خدا است از او گفتند و همه متفق اند
بر جواز غسل سرها و وجوب آن در وضو نماز و نماز ضحی را مستحب میدانند که
آن شش رکعت است که معلوم بدعت کذا شب جمعه انکه وقت چاشت خبر وفات
امیر المؤمنین ع آوردند بر خواست بشکرانه این مژده شش رکعت نماز کرد و بنی
امیه را امر کرد که احادیث در فضل آن وضع کردند و تختم بیسار که از بدعتهای
عمر و عاص است جایز میدانند و خود میگویند که مستحب تختم بیمین است و لیکن چون
رفضه می کنند ما تختم بیسار میکنیم و در نماز میت چهار تکبیر میگویند و خود
معترفند که پیغمبر ص پنج تکبیر میگفت و لیکن چون رفضه پنج تکبیر میگویند ما خلاف
آنرا میکنیم و همه گفتند مستحب مسطح کردن قبور است و لیکن چون رفضه تسطیح می
کنند ما تسنیم میکنیم

فصل نهم در ظهور حضرت حجت ع

بدانکه احادیث خروج مهدی ع از عامه و خاصه متواتر است از آنجمله در صحیح
بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی که در تمام این صحاح از ابوهریره
نقل کرده اند که رسول خدا ص فرمود بحق آنخدائیکه جانم بدست او است که
نزدیک است نازل شود عیسی بن مریم که حاکم عادل باشد پس صلیب های
نصارا را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را بر طرف کند یعنی از ایشان

بغیر از اسلام هیچ قبول نکند چندان مال را فراوان کند که مال را دهند
قبول نکند پس فرمود حکم او خواهد بود در وقتی که نازل شود در میان
شما فرزند مریم و امام شما از شما یعنی مهدی ع و ایضا از ابن مسعود رض
نقل کرده اند که پیغمبر ص فرمود اگر از دنیا نماند مگر یک روز البته حق تعالی آن
را طولانی کند تا اینکه بر انگیزاند در آن روز مردی را از اهل بیت من که نام او
نام من باشد پر کند زمین را از عدل چنانچه پر باشد از ظلم و ایضا در همان
از ابو سعید خدری نقل کرده اند که پیغمبر ص فرمود مهدی از اولاد فاطمه از
من کشاده پیشانی کشیده بینی باشد زمین را مملو کند از عدل و قسط چنانچه
مملو شده باشد از ظلم و جور و هفت سال پادشاهی کند و ایضا در همان
از علی هلالی نقل کرده اند از پدرش که گفت در مرض موت پیغمبر ص رفتم بخدمت
و فاطمه ع در نزد سر آنحضرت نشسته بود و گریه کرد پیغمبر ص فرمود ای حبیبه من چه
گریه میکنی عرض کرد میترسم بعد از شما امت شما مرا ضایع گذارند و رعایت حرمت
من نکنند فرمود ای حبیبه من مگر نمیدانی که خداوند مطلع شد بر زمین پس بر گزید
ترا او را مبعوث نمود پس باز دیگر مطلع شد و بر گزید شوهر ترا و وحی نمود
بمن که من ترا با او عقد کردم ای فاطمه خدا عطا کرده است بما هفت خصلت را
که با احدی قبل از ما نداده و با احدی بعد از ما هم نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و
گرامی ترین ایشان در نزد خدا و محبوب ترین خلق بسوی خدا و من پدر توام و
من بهترین اوصیا است و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و او ابن عم پدر تو و شوهر
تو است و شهید ما بهترین شهدا و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و آن عم پدر تو
و شوهر تو است و از ما است آنکه دو بال بخدا داده است که در بهشت پرواز

میکند

میکند با ملائکه هر جا که بخواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تو است و از ما است دو سبط این امت و آنها دو فرزند تو میباشند حسن و حسین و ایشان بهترین جوانان بهشتند و پدر ایشان ای فاطمه بحق آنخداوندی که مرا فرستاده بهتر است از ایشان و از این دو فرزند بهم خواهد سید مهدی این امت و ظاهر خواهد شد وقتیکه دنیا پر از هرج و مرج باشد و فتنها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت نمایند مردم بعضی بعضی را پیری رحم کند بر کودکی و نه کودکی تعظیم پیری را پس خدا برانگیزاند از آنوقت از فرزندان من کسیرا که فتح کند قلعهای ضلالترا و دلهائیکه غافل از حق باشند و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانچه من قیام نمودم و پر کند زمینرا از عدل چنانچه پر از جور باشد ای فاطمه اندوهناک و محزون مباش که خدا تعالی رحیم تر و مهربانتر است بر تو از من بسبب منزلتی که نزد من داری و محبتی که از تو در دل من است خدا ترا تزویج کرد بکسیکه حسب و نسبش از همه بیشتر و منصبش از همه گرامیتر است و رحیم ترین مردم است بر رعیت و عادلترین مردم است در قسمت بالسویه و داناترین مردم است باحکام خدا و من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شوی **فصل هشتم** در ذکر کسانیکه بخدمت آنحضرت رسیده اند و آنها بسیارند و ابن بابویه از محمد بن عبد الله کوفی نقل کرده که او احصا نموده کسانیکه بخدمت مبارکش رسیده اند و معجزات آنحضرت را دیده اند از وکلاء و غیر وکلاء و ایشان قریب هفتاد نفر میشوند عثمان بن سعید عمری و پسرش محمد و حاجز بلالی و عطار و عاصمی از کوفه و از اهواز محمد ابراهیم بن مهزیار و از قم

احمد بن اسحق و از همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسّامی و محمد بن عبد الله
اسدی و از اهل آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان و این
همه از وکلا بودند و از غیر وکلا ابی القاسم بن ابی حابس و ابو عبد الله
کندی و ابو عبد الله جنیدی و هرون قزاز و نیلی و ابو القاسم بن ابی دریس
و ابو عبد الله بن فروخ و مسرور طباخ آزاد کرده امام علی النقی و احمد بن
حسن و برادرش محمد و اسحق کاتب و صاحب مستبها و صاحب صره مهر
و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از دینور
حسن بن هرون و احمد پسر برادر او و ابو الحسن و از اصفهان ابن بادشاله
و از ضیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد و اسحق و پدرش
حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و ابو محمد بن هرون و صاحب
سنگریزه و علی بن محمد و محمد بن یعقوب کلینی و ابو جعفر رفوکر و از قزوین
مرداس و علی بن احمد و از فارس دمرد و از شهرزور ابن خال و از
فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت
و از نیشابور محمد بن شعیب بن ابی صالح و از یمن فضل بن یزید حسن پسر او
جعفری و ابن الیعمی و شمشاطی از مصر و صاحب مولودین و صاحب مال بمکه
و ابو رجا از نصیبین و محمد و جنا و از اهواز حصینی و لیکن ذکر این خبر چند
نفر را ذکر نکرده از وکلا بلکی قاسم بن الحسین بن روح النوبختی و علی بن
محمد السیمری و از غیر وکلا ابو الادیان قاصد حضرت امام حسن عسکری
و عقیل غلام حضرت و حلیمه خاتون عمه حضرت و غیر اینها چنانچه در
کتب معجزات زیاده از این هشتاد نفر میشود و چنانچه ابن بابویه نیز بعضی مختلف

نقل کنند البته متواتر بمعنی میشود و از عبد الله بن فضل روایت کرده
است که حضرت صادق فرمود که صاحب این امر را غیبتی است که هر سست
ایمانی شک کند گفتم چرا حضرت فرمود ما را رخصت نداده اند که علت آنرا
بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت
که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم
نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر ع بیان نکرد حکمت
سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و ساختن دیوار را مگر در وقت جدا شدن
از یکدیگر ای پسر فضیل این امریست از امور غریبه و سریست از اسرار خدا و
غیبتیست از غیوب و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم
که افعال او منوط بحکمت است هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد و کلینی
روایت کرده که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت حجت و بمحمد بن
عثمان داد که بخدمت حضرت رساند و سؤال نموده بود از علت غیبت و از آنکه
از او چه نفع بمردم میرسد که در حال غیبت حضرت در جواب نوشت اما علت غیبت
خدا میفرماید لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم بدرستیکه نبود احدی
از پدران من مگر آنکه در گردن او واقع شد از خلفا جور بیعتی و من نیست
بیعت کسی از خلفاء جور که بگردنم واقع شود اما انتفاع مردم از من در غیبت مانند
انتفاع مردم از آفتاب زیر ابر است بدرستیکه من باعث امان اهل زمینم از عذاب
الهی چنانچه ستارها امان اهل آسمانند پس سؤال مکنید از چیزی که نفع
برای شما ندارد و مکلف نیستید بدانستن امری که تکلیف دانستن آن ندارید
و دعا کنید بتعجیل فرج ما که فرج شما در آنست والسلام خدا بر تو و

برکسیکه تابع هدایت و احادیث ایشان باشد است که با غیبت
ایشان سکوت کنند و ملازم خانه باشند و دعا فرج کنند و در زمان
غیبت مکلفند برجوع کردن بنوابان عام که راویان احادیث که فقیه
باشند و عادل باشند و پرهیزکار و مطیع خدا و مخالفت کننده نفس و هوا
که ایشان حجت امامند بر خلق و ائمه حجت خدا هستند بر ایشان

فصل در کیفیت ظهور حضرت ع مفضل بن عمر گفت از حضرت
صادق سؤال کردم وقت معینی برای ظهور امام منتظر هست فرمود حق تعالی ابا
نموده از تعیین وقت برای ظهورش و آیاتی که در قرآن در امر قیامت است
همه در باب قیام آنحضرت است هر کسیکه برای ظهور وقت معین کند خودرا در علم
غیب با خدا شریک کرده و دعوای اطلاع بر اسرار خدا نموده عرض کردم بعد ظهور
چگونه است فرمود بی خبر ظاهر گردد تا مشتبه شود و امرش ظاهر گردد
و از آسمان منادی باسم و کنیت او ندا خواهد نمود تا آنکه حجت بر خلق تمام
شود پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه فرمود لیظهره علی
الدین کله و فرمود و یکون الدین کله لله همه دینها باطل شود بغیر دین حق و از احدی
غیر اسلام و دین حق قبول نکنند چنانچه و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل
منه عرض کردم در ایام غیبت با که تکلم میکند فرمود با ملائکه و مؤمنان از جن
و امر و نهی او بیرون می آید بسوی معتمدان و نایبانش که بسوی شیعیانش پس فرمود
و الله ای مفضل گویا می بینم آنحضرت را که داخل شود و برد رسول خدا
در بر دارد و عمامه زرد برسر دارد و در پا نعلین حضرت رسول و در دست
عصای آنحضرت و بزی چند در پیش افکنده و باین هیئت بیاید تا نزد خانه کعبه

تنها و بی رفیق چون شب شود جبرئیل و میکائیل با صفوف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل عرض مینماید و میگوید ای آقای من سخن تو مقبول و امر تو جاری است باشد پس حضرت دست بر صورت مبارک میکشد و میگوید حمد میکنم خدا را که وعده ما را راست کرد و بهشت را بما میراث داد پس با ایستد میان رکن حجر الاسود و مقام و بصدای بلند ندا کند که ایگروه بزرگواران و مخصوصان من و انهائیکه حق تعالی ایشان را برای من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بیائید بسوی من پس همه صدای آنحضرت را بر سانند با ایشان در هر جای عالم که باشند بمشرق و مغرب عالم پس بشنوند همه آواز آنحضرت را و تماما رو بآنحضرت آرند بیکچشم بهم زدن بخدمت او میرسند پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که بر روی زمین هر مومنی باشد بآن نور روشنی یابد در میان خانهائیکه باید لیکن ظهور آنحضرت را ندانند پس چون صبح شود سیصد و سیزده نفر طی الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شوند همه در نخل ملتزم ایستاده اند لحظه پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید مانند دست موسی نور را باشد که عالم را روشن کند پس فرماید هر کس با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت نموده پس اول کسیکه آن دست را ببوسد بیعت نماید جبرئیل است پس سایر ملائکه پس نجباء جن بیعت کنند پس سیصد و سیزده نفر نقباء بیعت کنند آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این مرد و کیانند اینجماعت که با او بیعت میکنند پس بعضی گویند این صاحب گوسفندها است گویند اصحاب او را میشناسید گویند نه مگر چهار نفر که از اهل مدینه

میباشند و این بیعت در اول طلوع آفتاب واقع می‌شود پس چون
قرص آفتاب بلند شود از نزد قرص آفتاب منادی بآواز بلند ندا کند اهل
آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق اینست مهدی آل محمد و نام
و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت او را بپدرش امام حسن عسکری
و بشمارد آباء کرامش را تا امام حسین تا او بیعت کنید تا هدایت یابید
و مخالفت او را نکنید که گمراه میشوید پس تمام آنکسانیکه بیعت کرده‌اند می
گویند که شنیدیم و اطاعت نمودیم و هیچ صاحب گوشی نمیماند مگر آنکه آن صدا را
میشنود و همه از شهرها و صحراها و دریاها متوجه بمکه میشوند و در وقت غروب
آفتاب از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که ای مردم پروردگار شما در وادی یابس
ظاهر شده و او عثمان بن عنبسه است از اولاد یزید بن معویه با او بیعت نمائید تا
هدایت یابید مخالفت او نکنید که گمراه میشوید پس آنکسانیکه بیعت با حضرت
کرده‌اند از ملائکه و نقبا میدانند که او شیطانست میگویند شنیدیم و قبول
نکردیم پس هر صاحب شکی و کافری و منافقی بندای آخرین از راه بدر میروند پس
تمام آنروز حضرت پشت بخانه کعبه داده و میفرماید هر که خواهد نظر کند بآدم
و شیث و نوح و سام و ابرهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون و محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیهم السلام پس نظر کند
بمن که علم و کمال آنها در منست و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه در نزد
منست آنچه آنها خبر نداده‌اند بجهت نبودن مصلحت همه را من خبر میدهم و هر که
کتب آسمانی و صحف پیغمبران را میخواهد از من بشنود پس شروع نماید بخواندن صحف
آدم و شیث و صحف نوح و ابرهیم و توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود که

اگر اینها میبودند میگفتند والله اینست کتابهای آسمانی بنحویکه نازل شده
پس بخواند قرآنرا بنحویکه نازل شد پس در انحال شخصی بیاید که روش بعقب
برگشته پس بگوید ای سید من منم بشیر امر کرده ملکی از ملائکه که بیایم بخدمت
شما و عرض کنم و بشارت دهم شمارا بهلاک سفیانی و لشکرش پس حضرت فرماید
قصهٔ خود و برادرترا نقل کن پس بشیر گوید که من و برادرم در لشکر سفیانی بودیم و خراب
کردیم دنیارا و از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و منبرها را شکستیم
و استرهای ما در میان مسجد منبر سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر
ما سیصد هزار کس بودیم و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم
چون بصحرای بیدا رسیدیم آخر شب ندائی از آسمان بلند شد که ای بیدا هلاک
گردان این گروه ستمکار را پس زمین شکافته شد تمام لشکر با اسبها و
اموال فرو رفت و کسی بروی زمین نگذاشت بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی نزد ما
آمد و روهای ما را برگردانید پس برادرم گفت نذیر برو بسوی سفیانی در دمشق
و او را خبر کن و بترسان بظاهر شدن حجت خدا و خبر ده بهلاک لشکرش و بمن
گفت ای بشیر برو بنزد مهدی آل محمد و توبه کن و بشارت ده بهلاک سفیانی پس
حضرت دست مبارک بروی بشیر مالد که بحالت اول برگردد پس فورا بیعت
کند با حضرت و در خدمت آنحضرت بماند مفضل عرض کرد که ای سید من آیا
ملائکه و اجنه بر مردم ظاهر شوند و صحبت میدارند فرمود بلی ای مفضل
و آن گروه با حضرت میباشند و با مردم گفت و شنود دارند و عدد اصحابش چهل
و شش هزار نفر خواهند بود و شش هزار از جن میباشند خدا با ایشان یاری
ظفر خواهد داد پس اهل مکه را موعظه نماید و بحق دعوت فرماید چون

اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه نماید بر ایشان و بیرون
آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید خانه کعبه را چه کند فرمود خراب
می کند و از بنای ابراهیم و اسمعیل میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق
و سایر اقالیم خراب میسازد و مسجد کوفه را خراب میکند و از بنای اول میسازد
و قصر کوفه را خراب میکند که بنا نهاده ملعونیست و چون از مکه بیرون می
آید اهل مکه خلیفه او را میکشند پس بر میگردد اهل مکه عذر خواهی میکنند و توبه
مینمایند پس ایشانرا موعظه کند و از عقوبات دنیا و آخرت میترساند پس
شخصی را از اهل مکه بر ایشان والی کند و بیرون میشود پس باز اهل مکه او را
ایضا بکشند آنگاه یاوران خود را از نقبا و از جن بسوی ایشان میفرستد و
ایشانرا امر میکند با یاران او روند پس هر که ایمان نیاورد او را بکشند و اهل
مکه از هزار نفر یک نفر ایمان نمی آورد پس هزار مؤمن را میکشند و مکه را امن
مینمایند و آنحضرت تشریف می آورند بمدینه طیبه و چون وارد مدینه شود امری
عجیب از آنحضرت بظهور آید که موجب شادی مؤمنان و غمناکی کافران گردد
عرض کرد چه امر است فرمود چون بنزد قبر جدش رسد فرماید ای گروه خلایق
این قبر جد پیغمبر است این دو نفر کیستند که با او دفن کرده اند مصاحبان او
ابو بکر و عمر هستند فرماید کیست ابو بکر و عمر و بچه سبب ایشان از جمیع خلایق
همخوابه جدم شدند و ایشانرا اینجا دفن کردند عرض میکنند چونکه ایشان خلیفه
و پدر زن جد تان میباشند میفرماید شاید ایشان نباشند عرض میکنند از
ایشان کسی اینجا مدفون نیست میفرماید که هست انها بشناسند عرض میکنند
بلی ما بصفت انها را میشناسیم پس بعد از سه روز امر میفرماید دیوار را می شکافند

هر دو را از قبر بیرون می آورند بدنشان تر و تازه گویا الآن مرده اند بهمان
صورت که داشتند میفرماید خود را بشناسند عرض می کنند بلی ایشان را امر میکند
ایشان را بحلق آویزان میکند بعد درخت خشکی را که درخت سبز و خرم میشود
پس اعتقاد دارندگان بایشان می گویند این شرف و بزرگواری و ما رستگار
شدیم این خبر منتشر میشود دوستانشان جمع میشوند منادی حضرت ندا میکند که
هر کس این دو را دوست دارد یکطرف بایستد پس تمام دوستانشان یکسو
می ایستند پس فرماید بیزاری بجوئید از ایشان گویند ما تا حال از ایشان اکراه
نداشته بودیم اینها را دوست داشتیم حال چگونه بیزاری بجوئیم و حال اینکه این
کرامت را دیده ایم بلکه از تو بیزاری میجوئیم که با ایشان اینچنین جسارات و بی احترامی
نموده پس حضرت امر میکند باد سیاهی بر ایشان بوزد و همه را هلاک می کند
پس بفرماید آن دو را از درخت پایین کنند و ایشان را زنده نماید و امر فرماید مردم
همه جمع شوند هر ظلمی و کفری که در عالم شده و هست و هر خونی که بناحق ریخته
شده و هر زنائی که شده و هر ربائی که خورده شده و هر گناهی که واقع شده تا قیام
آنحضرت تماما بگردن اینها ثابت میکند و همه را اعتراف می کنند پس بفرماید از برای
مظلومین هر که آنجا باشد اینها را قصاص می کنند پس بفرماید اینها را بدرخت کشند
و آتشی امر فرماید از زمین بیرون آید و اینها را با درخت بسوزاند و باد را امر می کند که خاکستر
اینها را بدریا برد مفضل عرض کرد این آخر عذاب ایشانست فرمود هیهات بلکه
پیغمبر و فاطمه و ائمه هدی همه رجوع فرمایند و از برای جمیع ائمه ایشان را عذاب
می کنند و زنده می کنند بعد بهر جا که خدا خواهد اینها را برده عذاب کند پس آنحضرت
متوجه کوفه شود و در نجف بیرون کوفه فرود آید با چهل و شش هزار ملک [illegible]

وشش هزار جن و سیصد و سیزده تن نقبا مفضل پرسید که بغداد در آنوقت
چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت الهی و غضب خدا خواهد بود وای بر کسیکه
در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و از علمهای مغرب و از علمهای نزدیک و دور که متوجه آن
میشود والله که بر آن شهر نازل شود انواع عذابها که بر امتها گذشته نازل شده
و عذابی چند بر اهلش نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشند
طوفانی که بر ایشان نازل شود طوفان شمشیر است والله بگو قتی چنان آباد شود
بغداد که گویند بهشت دنیا اینجا باشد و دختران مثل حور العین و پسران غلمان
باشند گمان کنند که خداوند قسمت روزی نکرده است مگر آنجا و ظاهر شود در آن
افترا بر خدا و رسول و حکم ناحق و شهادات ناحق و زنا و لواط و مال مردم خوردن
ناحق کردن تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آنرا باین فتنها و لشکرها
که از آن اثری نباشد پس خروج کند جوان حسنی خوش روئی بجانب دیلم و قزوین و
ندا کند بآواز بلند رسید اذا آل محمد مضطر بیچاره که از شما یاری میطلبد پس اجابت
نمایند او را گنجهای طالقان مردانی چند مانند پارهای آهن در شجاعت بر اسبهای
اشهب سوار مکمل و مسلح و پیوسته بکشتن ظالمان تا بکوفه در آید در وقتیکه
اکثر دشمنان را از کافران پاک نموده پس در کوفه ساکن شود پس خبر برسد که حضرت
و اصحابش بنزدیک کوفه رسیدند پس باصحاب خود بگوید بیائید برویم ببینیم
این کیست و او میداند حقیقت آنحضرت را میخواهد باصحابش ظاهر کند پس آید
و می ایستد در حضور حضرت و عرض میکند اگر راست میگوئی که مهدی آل محمدی
کو عصای ممشوق جدت و انگشتر و برده فاضل آنحضرت و عمامه سحاب و اسب یربوع
و ناقه عضبا و دلدل و یعفور و براق و مصحف امیر المؤمنین ع پس حضرت همه را

حاضر نماید حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابرهیم و صاع یوسف
و کیل شعیب و عصای موسی و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج سلیمان و اسباب
عیسی و میراث جمیع انبیا پس عصای پیغمبر را بر سنگ سخت زند و نور از درخت بسیار بزرگی
شود که جمیع لشکر در زیر آن باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را دراز
کن تا بیعت نمایم ای حجت خدا پس سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت کنند غیر از چهل
هزار نفر زیدیه که با لشکر او هستند و قرآنها حمایل کرده باشند آنها گویند این
سحر عظیمی است پس حضرت تا سه روز آنها را مهلت دهد موعظه کند و معجزه
ظاهر فرماید چون ایمان نیاورند شمشیر در میان ایشان گذارد و آنها را بکشد
پس مفضل عرض کرد بکجا خواهد شد فرمود لشکرها بر سر سفیانی فرستد تا
آنکه او را در صخره بیت المقدس در دمشق بکشند مفضل عرض کرد ای آقا من
خانه حضرت و محل اجتماع مردم کجا خواهد بود فرمود پای تخت حضرت شهر
کوفه خواهد بود و مجلس و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت
المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد فرمود و موضع خلوت آنحضرت
نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه
خواهند بود میفرماید بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه
یا حوالی کوفه خواهد بود یا دلش مایل بسوی کوفه میباشد و در آن زمان
قیمت جای یک گوسفند دو هزار درهم باشد در آن زمان و وسعت شهر
کوفه هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه و کربلا متصل شود و حق سبحانه
کربلا را محل پناه و جایگاه مؤمنین گرداند و پیوسته محل آمد شد
ملائکه و مؤمنان باشد خدا از زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه

گردانند و چندان از برکتها و رحمتها فرود آید که اگر مؤمنی آنجا باشد
و بخواند خدا را هر آینه ببخشد مثل هزار مرتبه ملک دنیا را و عطا کند
پس حضرت صادق ع فرمود ای مفضل بدرستیکه بقعهای زمین با هم
مفاخره کردند پس کعبه بکربلای معلی فخر کرد خدا بکعبه فرمود ساکت
شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه آن از بقعهائیست که در آن ندای انا الله از
شجره مبارکه بموسی رسید و آن همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را در آن
جا داد و در موضعیکه سر مبارک امام حسین را بعد از شهادت شستند
جائیست که حضرت مریم عیسی را شست و غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن
بهترین بقعه ایست که حضرت رسول از آنجا عروج کرد بمعراج و خیر و رحمت
بی پایان در آنجا برای شیعیان ما مهیاست تا ظاهر شدن حضرت حجت ع

فصل دهم در رجعت ائمه ع بدانکه از جمله اجماعیات و ضروریات شیعه است
رجعت جماعه معصومین صلوات الله علیهم قبل از قیامت و کسانیکه مؤمن خالص
یا کافر خالص اند مؤمنان برای خوشحال شدن و خوشی کردن در دولت آل محمد و
کفار برای انتقام کشیدن و کوری چشم ایشان و زیاده از دویست حدیث معتبر وارد شده
در رجعت و زیاده از پنجاه کتاب علما تصنیف کرده اند در این مسئله و زیاده از
سی آیه در این باب تفسیر شده که در کتب مفصله متعرض شده ام و از اخبار بسیار
معلوم میشود که از برای ائمه رجعتها و کرات بسیار میباشد چنانچه حضرت امیر ع
فرمود بدرستیکه حق تعالی گرفت پیمان و عهد و میثاق از جمیع پیغمبران که من و
پیغمبر را یاری کنند و من یاری کردم پیغمبر را و لیکن یاری من نکرده هیچ
پیغمبری من بعهد خود وفا کردم و بعد از این در رجعت من یاری خواهند

کرد و ما بین مشرق و مغرب سلطانی بغیر از من نخواهد بود و البته خداوند
آنها را از آدم تا خاتم مبعوث خواهد کرد و ایشان در پیش روی من شمشیر
خواهند زد بر سر زندها و مردها که زنده شده باشند از جن و انس
و چه بسیار عجیب است و چگونه تعجب نکنم از مردها که خدا ایشان را زنده
کند و گروه گروه از قبرها بیرون آیند لبیک لبیک گویان و دوندگان میان
بازارهای کوفه راه روند و شمشیرها برهنه بر دوش خود گذاشته
باشند و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زنند تا آنکه حق
تعالی وفا کند بوعده که ایشان را داده است که فرموده وعد الله الذین
آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم و نترسند از احدی و تقیه
نمیکنند از هیچ کس بدرستی که مرا است رجعتی بعد از رجعتی و منم صاحب رجعتها
و برگشتنها و صاحب حملها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیبه منم مانند شاخ
از آهن منم بنده خدا برادر رسول خدا منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق
سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط خدا
و میزان خدا منم جمع کننده مردم و مائیم اسماء حسنی خدا و امثال علیا و آیات کبری
و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ و ساکن میگردانم اهل بهشت را در بهشت
و اهل جهنم را در جهنم و با منست تزویج اهل بهشت و با منست
عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی منست و حساب خلق با منست منم آن
گوینده در اعراف که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهد شد منم دابة الارض
و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را تمیز میدهد و منم امیر مؤمنان
و پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیا

بی واسطه و وارث انبیاء و خلیفهٔ خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی
عدالت در روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که ما بین اینهاست
منم آنکه حجت را با او تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق و منم گواه خدا در روز
جزا و منم آنکه نزد من است علم بلاها و مرگها و حکم در میان خلق خدا و جدا
کنندهٔ حق از باطل و میدانم نسبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات
و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب میسم و منم آنکه خدا مسخر من کرده است ابرها
و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستارها
و آفتاب و ماه و منم فاروق این امت و منم هادی این امت منم آنکه عدد هر چیز را
میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده و آن رازهائی که مخفی بر پیغمبرش وحی
کرده و پیغمبر بمن تعلیم نموده پنهان منم آنکه خدا نامهای خود را بمن بخشیده
و کلمه و حکمت و علم خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم از من سؤال
کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب میکنم مرا یاری
کنی بر ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم و از حضرت صادق مرویست
که شیطان از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت خداوند
او را مهلت داد تا وقت معلوم و چون آن وقت معلوم رسد شیطان با
جمیع اتباع خود که از اول عالم تا آن روز بوده اند حاضر شوند آنگاه امیر
المؤمنین ع برگردد و این آخر برگشتهای آنحضرت است راوی عرض کرد
مگر رجعتها نوبت میباشد فرمود بلی هر امامی که در هر عصری بوده نیکو
کاران و بدکاران اهل آن زمان برمیگردند تا حق تعالی مؤمنان را بر کافران
غالب گرداند و مؤمنان از ایشان انتقام کشند پس چون آن روز

د حضرت امیر ع با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان
نا در فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل
واقع نشده باشد گویا می بینم حضرت امیر را که صد قدم از عقب برگردند
بعضی در آب فرات روند پس ابری بهم آید که پر باشد از ملائکه در دست
ان حربها نور و رسول خدا صلعم با ایشان و در دستش حربه از نور و چون
شیطان بپیغمبر ص افتد از عقب برگردد و رو بفرار گذارد اصحابش
بند اکنون ظفر یافتی کجا فرار میکنی گوید آنچه من می بینم شما نمی بینید
میتهم از عقب او تند پس حضرت رسول ص باو رسد حربه در میان دو کتف
زند که او و اصحابش همه یکمرتبه بسبب آن حربه هلاک شوند و بعد از آن
مردم مؤمن و موحد میشوند و حضرت امیر ع چهل و چهار هزار سال
سلطنت میکند بمرتبه از شیعیان آنحضرت هزار فرزند صلبی از او متولد
شود هر سالی یکفرزند و هر پسری هر سال یکفرزند از او متولد می شود
همه پیر باشند پس دو باغ سبز که در سوره الرحمن میفرماید در دو طرف
مسجد کوفه ظاهر شود و در دور و ایا انبیا است که اول کسیکه رجوع کند
حضرت امام حسین ع است و آنقدر پادشاهی میکند که ابروهایش از
پیری بر رو بدکانش می افتد در زمان آنحضرت بیرون می آورد چشمه از
آب و چشمه از روغن و چشمه از شیر پس حضرت مشرق و مغرب تمام را
فتح نماید و هرکه دشمن خدا باشد خونش را بریزد و بتها را بسوزاند
تا آنکه گوشت را بکشند و کور و زمین گیر و مبتلا نباشد همه را
شفا دهد و برکات از آسمان نازل شود بمرتبه که شاخهای درختان

از شیبای میوه‌ها بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان عمل آید و مخفی نماند خبرهای دزدان بر احدی از شیعیان حتی آنکه اگر کسی خواهد احوال خانه خود را بداند و اطلاع میشود آنچه ایشان میکنند و تمام این مطالب در اخبار وارد است

اصل پنجم

در معاد است و در آن چند فصل است

فصل اول

در حقیقت روح و بدن است بدانکه معاد در لغت عود کردن است ولی مراد اینجا عود روح است به بدن پس اولا باید حقیقت روح بدن ذکر شود و معلوم شود که روح و بدن دو جوهرند و دو حقیقتند که مباین آن دو کمال آشنائی مثل قبا و بدن و نهایت بیگانگی است زیرا که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علوی است که محض نور و روح لطیف است و دیگری که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است هر کدام از آنها حکمتیست و علتیست که آن دیگر را نیست اما رواهای بدن دیدن و شنیدن و آمدن و رفتن و گفتن و خوابیدن و امثال اینها با قوتهای اعضای ظاهره و لذت و المی در حصول اینها و عدم حصول اینها است بجهتی که اگر بعض اعضا و آن قوی معدوم شود اثر آن عضو و آن قوه نیز معدوم میشود و از آثار روح ایضا گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن و خندیدن و گریه کردن و رفتن و آمدن چنانچه در خواب که بدن در مرتبه بدن بی حس و حرکت است از جهت غایت روح برای خود می آید و میرود و میخورد و می آشامد و گریه میکند و میخندد و همه کار میکند و لیکن آنچه مختص بروح است اعتقادات و ملکات و ترتیب علم و اعتقادات و بدیها نتوان گفت عالم فاضل جواد شجاع مومن کافر بلکه افعال هم ایضا که از بدن ناشی میشود مثل گفتن و شنیدن و دیدن کار روح است ایضا و اعضا آلت اند

بدن بیجاست نام او میت کالبد با روح است زنده آوازه باشد و بدن در دوزخ
نایره انیس حقیقت انسان در حقیقت روح است و بدن بر آن او مثل لباس و مرکب
و آلت مثل قبا و اسب و قلم و روح در بدن مثل چراغ در فانوس است و روشنی همه
از چراغ است و فانوس پرده ظلمانیست اگر چراغ بی پرده مشاهده کنی ضیا
و جمال ترا توانی دانست همچنین اگر روح را بی بدن ملاحظه کنی بدو کمال تر توانی
شناخت آن وقت میدانی که فانوس عیب چراغ است نه زینت جمال
چراغ تا کوهنا و ضعف و ناتوانی از هبوب ریاح و بادها محتاج بفانوس
و پنهان نیست و بیمار تا بخفت و رنجور است لحاف و پوشش او را ضرور است و بالجمله
احتیاج دلیل ضعف است و روح مثل جواهر است در صندوق جواهر را اگر بردارند
صندوق گرامی اندازند اعتنا بشان او نمی کنند پس روح جوهر است شریف و لطیف
است و بالذات تمام نور و ضیا و شرف و بدن نیست مگر لباس عاریتی و پرده ظلمانی و بعد
تفاوت روح با بدن از افعال و آثار شان معلوم است چنانچه انسان از افعال
و آثار بدن متلذذ و متألم میشود مثل دیدن و شنیدن و خوردن و نحو آن از افعال
روح متلذذ و متألم میشود بلکه بیشتر متلذذ میشود چنانچه معلوم است اگر
کسی مسئله مشکل برا و حل شود چه قدر خوشحال میشود و مشهور است که لذت
خوراندن بیش از خوردن است و اگر از کسی نفی کنند کمالات جسمانی را مثل آنکه بگویند
کور است یا کر است یا کنگ است یا زشت است متأذی میشود همچنین اگر از کسی نفی
کنند کمالات روحانیه را مثل آنکه بگویند بخیل یا جبان است یا نادان است یا بدفهم است
چه قدر متأذی میشود بلکه اگر کسی اثبات کنند از صفات مدبرا و اثبات کنند
صفات روحی ابدًا متأذی نمیشود مثل آنکه بگویید کور است ولی عالم است

با بگوید

یا بگویند کافر است ولی با فهم است اما اگر بر عکس باشند یا بهمه نفی کنند صفات
روح را و اثبات کنند صفات بدن را ماده میشود مثل آنکه جمیع جهات شرافت
بدن داشته باشند بگویند احمق است یا ظالم است یا جاهل است بسبب ماده
میشود و لهذا اصحاب عقل و فهم که حقیقت روح بدن را دانسته اند
تمام صفات بدنی را و لذات دنیوی را ترک کردند و در پی لذات روحانی و کمالات
انسانی شدند و از همه چیز گذشتند پشت پا بدنیا و ما فیها زدند

فصل دوم

در اثبات معاد بدانکه بعد از آنکه معلوم شد که خدای دانا
انسان را مکلف بتکالیف عقلی و شرعی نمود و بازاء آن وعد و وعید بجزا
فرموده و وفا بوعده بالبداهه واجب است ضرورة تا کذب و خدعه و بازیچه
نباشد و ضرورت است که کذب و خدعه قبیح است بر غنی مطلق و قادر مطلق و جواد
حقیقی قبیح محال و ممتنع است و ظاهر است وقت وفا بوعده و جزا در دنیا
نیست پس البته زمانی دیگر و عالمی جداگانه باید باشد برای وفا بوعده و
جزا و آن زمان و آن عالم عالم آخرت و عرصه قیامت است و مراد از روز معاد
آن زمان است که انسان می ایستد برای حساب و کتاب و ادراک ثواب و
عقاب و چون در انسان افعال و آثار و لذات و الم بر دو قسمت پس معاد
که برای جزاء اعمال است نیز دو قسمت اول معاد جسمانی که بسبب سعادت و
شقاوت و لذات و آلام ابدان از نوشیدن و پوشیدن و سوختن و معذب
شدن و امثال آنست و برین مطلب کلمات قرآن و ظواهر فرقان و احادیث
و اخبار متواتره متکاثره هست و تفصیل آنرا هم فرموده اند و بیان کیفیت
آنرا هم کرده است و عقل را راهی بتفصیل و کیفیت آن نیست پس باب

اعتقاد نمود که آنچه پیغمبر فرموده از سؤال قبر و فشار قبر و عالم
برزخ صدقست و منکر آن کافر است قسم دوم معاد روحانیست که
بحسب سعادت و شقاوت و لذت و الم روح است و واضحست که بعد از
حکم عقل و نقل بوجوب اصل معاد و جزاء اعمال عباد حکم بخصوص جسمانی نمیکند
بلکه حکم میکند بمعاد جسمانی لا بشرط پس منافات با معاد روحانی ندارد و از اثبات
آن نفی آن این لازم نمی آید و لذت و الم روحانی با جسمانی جمع میشود چه بسیار
کسی که بالتذاذ بعلم و مناجات دوست از ماکل و مشرب و جماع نیز ملتذ
میشود و از عدم ماکل و مشرب متالم میشود چنانچه در انبیاء و ائمه و
علما اینمطلب بود پس منافاتی میان آنها نیست و ضدین نیستند که
جمعشان نشاید و جمع میان هر دو یعنی معاد روحانی و جسمانی وقتیکه
مانعی نباشد مسلما افضل و بوعده خدا اقربست چونکه لذت جسمانی
در جنب لذت روحانی هیچست بلکه لذت جسمانی انسان با حیوان شریکند
و آنچه خاصه انسانست لذت روحانیست و مشارب و مناکح بهشت
حیوانی است نه انسانی لهذا کریمان و بزرگان دین البته بمعاد جسمانی
تنها نسازند بجهة آنکه نهایت قبیح است که در معاد احسان و امتنان
کسیرا بدون مرتبه خود نوازند بلکه هیچ عذابی بالاتر از این نباشد و چون
بدن بجسمانیات ضد و مقابل روح است لهذا خواص و اکثر سبب
کدورت روح است و لذا اولیاء خدا از لذات و شهوات جسمانی همیشه گریزان
بودند بجهة آنکه مانع رسیدن بکمالات روحانیست پس معاد روحانی
که باعث لذت و سرور و بهجت روح است بسبب کمالات مقتضاحکمتست.

عند البصر واجب است پس جمع میان معاد جسمانی و روحانی افضل و احسن
است و از برای اولیاء خدا کمالات حاصل گشته در دنیا ادراک لذتین
با هم محال نیست اگرچه در دنیا چونکه مقام تحصیل کمالات روحانی بود جمعش
نمیشد مگر از برای کسانیکه کمالات برایشان حاصل و ملکه بود و اما کافر
و معذب در نار اگر نفسش مؤمن و اصول و عقایدش حق باشد عقابش
نمیکنند بقدریکه از جرم گناه پاک شود و صیقلی و صاف شود و اگر نفسش
و اصول و عقایدش فاسد و باطل باشد پس کانه روح انسانیت در او
نیست و مخلد در نار است و در اخبار تصریح بلذات و آلام ارواح در
عالم برزخ بسیار شده و معاد روحانی هم در اخبار هست چنانچه عرض
میکند امیر المؤمنین الهی هبنی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک
وهبنی صبرت علی حر نارک فکیف اصبر عن النظر الی کرامتک و بیشتر
اخبار هم معاد جسمانیست نه روحانی چونکه خطاب بعامه مکلفین است
و همه اهل ظاهر و لذت جسمانی میفهمند و خبر از لذت روح ندارند لهذا
تعبیر بکیفیتی میکنند که آنها بفهمند و درک کنند و انکار نکنند که کافر
بشوند و چنانچه نعمتهای جسمانی آن دنیا تفاوت و مراتب دارد کل نعمتهای
روحانی و چنانچه نعمت جسمانی آن دنیا با نعمت جسمانی این دنیا تفاوت
دارد کل نعمت روحانی آن دنیا با نعمت روحانی این دنیا و چنانچه
نعمتهای بدنی این دنیا تفاوت دارد با نعمتهای روحانی این دنیا همین قدر
تفاوت دارد لذات و نعمات روحانی آن دنیا با لذات و نعمات جسمانی آن دنیا و اخبار
بسیار شاهد بر این مطلب است چون رساله مختصر است زیاده بر این باعث

فصل سیم در تفصیل اجمالی وقایعات بعد از موت

نظو بلاست

بدانکه ظاهر شرع شریف چنانچه دلالت بر اصل معاد جسمانی مینماید تفصیل خصوصیات وقایع آن نیز از سؤال وجواب در قبر و خارج قبر و حساب وکتاب و صراط و میزان وغیر آن نیز مینماید و دلایل عقلی چنانچه باصل آن نرسیده بآن فروع نیز راه استدلال ندیده بلکه عقلا و حکما و علما در همه اینها مثل ما بر احکام مقلد دین مبین بوده و بعد از قبول اسلام آنچه شارع مقدس فرموده خواه فهم بآن رسیده باشد خواه نرسیده باشد خواه نرسیده باشد اطاعت و تسلیم نموده و مراد از عالم برزخ فاصله ایست میان دنیا و روز قیامت و در این مدت ارواح حال ایشان مختلف است ارواح سعدا بحسب مراتب سعادت مشغول نعمت و صحبت و راحت در وادی السلام و ارواح اشقیا بتفاوت شقاوت گرفتار حسرت و عذاب و مشقت در وادی برهوت میباشند بی ابدان یا با ابدان مثالی یا با همین ابدان جسمانی بحسب اختلاف اخبار در سعادت و نعمت یا در شقاوت و زحمت هستند تا روز قیامت و مراد از روز قیامت روزیست که طولش پنجاه هزار سال از سالهای دنیا که مکلفان در آن روز زنده میشوند با همین ابدان عنصری و بیرون از قبور بیرون آیند بر حساب و کتاب و جزا یافتن باعمال خود رسند و درجات و درکات خود را در سعادت و شقاوت یابند فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره حتی حیوانات بیرون می آیند و هر یک ظلم بدیگری کرده باشد جزا داده میشود بعد از آن معدوم میشوند کونوا ترابا همه خاک میشوند

و معدوم آن وقت کافران آرزو می‌کنند و میگویند یا لیتنی کنت ترابا یعنی
کاش حیوان بودم و امروز معدوم میشدم اما غیر مکلفین مثل اطفال و مجانین
یا بسبب نرسیدن تکلیف بآنها مثل بلاد بعیده و زنان و کنیزان که در خانهای ملوک
و سلاطین و کفار و سنیان و فقرا و ضعفاء ایشان که اینها را مستضعفین
مینامند در بیان احوال ایشان اخبار مختلف وارد شده در بعضی اخبار
هست که خداوند آتشی روشن می‌کند و تعب و مشقت تکلیف را در نظر آنها
جلوه می‌دهد امر میفرماید که خود را در آتش اندازند پس جمعی که طینتشان
پاک و بطوری باشند که اگر مکلف میشدند موانع خارجی نبود اطاعت
مینمودند در آنحال بی توقف خود را در آتش می‌افکنند و آتش بر ایشان
سرد و گلشن میشود پس ایشان را امر میفرماید به بهشت می‌برند و اگر بعد تکلیف
میرسیدند و موانع خارجی نبود مخالفت میکردند در آن وقت از رفتن بآتش
ابا میکنند ایشان را امر بدوزخ می‌کنند و گویند خداوندا ما مکلف نبودیم در دار
دنیا خطاب رسد که حال شما را امر کردم و دیدید که آتش بر آنها گلشن شد
در حضور خود شما پس در دنیا هم اگر بیایند هیچ گونه اطاعت نمیکردید و در بعضی اخبار
هست که اولاد کفار در بهشت خدام اولاد مسلمین میباشند اما مکلفین
پس آنها اول مرتبه سه قسم میشوند اول مقربان و ایشان جمعی هستند که
بیحساب داخل بهشت می‌شوند و از حساب و کتاب فارغند و گوی نجات از
میدان سبقت ربوده و آیینهٔ دل را از زنگ آثار جهل و معصیت
زدوده اند دوم اصحاب یمین که نامهٔ اعمال ایشان را بدست راست
ایشان دهند و اینها اعمال حسنهٔ ایشان در میزان زیادتی دارد پس

امر ببهشت می شود بعد از حساب و سیم اصحاب شمال و آنها کسانی‌اند
که نامهٔ اعمال ایشان بدست چپ ایشان داده میشود و در میزان سیئات
ایشان زیادتی دارد بر حسنات پس امر میشود بعد از حساب بجهنم یا مخلدند
در جهنم ابداً یا بعد از مدتی ایشان را بیرون می‌آورند و به بهشت می‌برند بحسب
گناهان ایشان در خلود و کثرت مدت عذاب و قلت مدت مکث در عذاب مختلف
میباشند و از امتزاج این دو قسم قسم سیمی حاصل میشود که آنها کسانی‌اند
که سیئات و حسنات ایشان مساوی میباشد و آنها اصحاب اعرافند که نه
حسنات ایشان زیادتی دارد که اهل بهشت باشند و نه سیئات ایشان زیادتی
دارد که داخل آتش شوند پس اینها در اعراف که دیواریست میان بهشت
و جهنم است معطل و سرگردان میباشند تا برحمت الهی و شفاعت شافعین
و شفقت و رحمت اهل بیت عصمت حسنات ایشان زیادتی کند و داخل
بهشت شوند و ائمه و شفعا هم در اعراف هستند که ایشان شهدای
خلق و شفعای عباداند تا آنها را از گرفتاری و سرگردانی خلاص کنند اللهم
ارزقنا فی الدنیا زیارتهم وفی الآخرة شفاعتهم بحقهم و حرمتهم یا ارحم
الراحمین و میزان در لغت چیزی را گویند که با آن چیزی سنجیده شود هر چیزی
مثل ترازو برای موزونات و پیمانه و کیل از برای مکیلات و عدد از برای
معدودات و گز برای مذروعات و منطق برای فکر و عروض برای شعر و لیکن
مراد از میزان قیامت که واجب است اعتقاد بران ترازوئی است بزرگ که جنبهای
یکپله آن از نور و یکپله آن از ظلمت و بزرگی آن بقدریست که تمام آسمانها
و زمینها در یکپله آن بگنجد و نامهای اعمال بندگان را در آن کشیده میشود

وآنچه در بعضی اخبار است که محمد و آل محمد میزان اعمال‌اند مراد میزان صحت
و بطلان اعمال عباد در معاد روحانی است که هر اعتقاد و عملی که موافق
حکم ایشانست صحیح و حقست و هرچه مخالف اعمال پیغمبر و امام و امر و نهی
ایشان شد باطلست و جهل و علم و سخاوت و بخل و رحم و قساوت و سعادت
و شقاوت که زیادتر است و کی کمتر است و محبت و انس با خدا که بیشتر و که
کمتر است آن ذوات مقدسه و اخلاق حمیده و صفات پسندیده ایشان
است میزان اعمال ارواح هر کس از انبیا و صلحا و علما و زهاد و بر این
معنی اخبار بسیار است از ائمه ع وارد است از آنجمله فرمودند نحن الامة
الوسط و نحن النمط الاوسط یلحق بنا التالی و یرجع الینا الغالی و نحن
الموازین القسط و در تفسیر آیه شریفه و السماء رفعها و وضع المیزان
فرمودند سماء رسول خداست و میزان امیر المؤمنین ع و همچنانکه میزان
جسمانی چنانچه دو پله است یکی نور و دیگری ظلمت و میزان روحانی یک پله
جانب روحانیت و انسانیت است که کفه حسنات است و یک پله جانب
طبیعت و حیوانیت که کفه سیئات است و این دو پله بشاهین عدل
که امام هر زمانست سنجیده میشود و لسان صدق آنکه پیغمبر است حکم بزیادتی
و نقیصه مینماید و مراد از صراط که واجبست اعتقاد بان راهی است که
بسوی جهنم کشیده شده و باریکتر از مو و برنده تر از شمشیر و سوزنده
تر از آتش و کوبنده چنانچه در بعض اخبار است مو شکافی غاشیه است
که مادر بزرگیست که خدا میداند بزرگی آنرا و باید دانست که جهنم فعلا
مخلوقست که در آن هفت طبقه است و در هر طبقه هفتاد هزار

وادیست از آتش و در هر وادی هفتاد هزار شعبه از آتش است و در
هر شعبه هفتاد هزار شهر است و در هر شهری هفتاد هزار قصر است
و در هر قصری هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار خانه است
و در هر خانه هفتاد هزار چاه است و در هر چاه هفتاد هزار تابوت است
و در هر تابوتی هفتاد هزار درخت است از زقوم و زیر هر درخت هفتاد
هزار میخ است و بر هر میخی هفتاد هزار زنجیر است و در هر زنجیر هفتاد
هزار اژدها است از آتش و درازی هر اژدها هفتاد هزار ذراع است
و در جوف هر اژدها دریائیست از زهر سیاه و در آن چاه هست هفتاد
هزار عقربها از آتش و هر عقربی هفتاد هزار دم دارد و هر دمی هفتاد هزار
کوه است و هر کوهی هفتاد هزار رطل از زهر سرخ و این جهنم با این عظمت
در دهان اژدها است و هسا دو نفس می کشد یکی گرم که از اثر آن تابستان است
و یکی سرد که از اثر آن زمستان است و روز قیامت جهنم را می آورند و از
دهان آنها بیرون می آید و موی از نشا با وادی جهنم می کشند و با جنت
تمام خلایق از مکلفین از روی آن عبور نمایند و هر کس عبور کرد از آن
مو عبور می کند بسوی بهشت بهشتیه شد و بهشت هم فعلاً مخلوق است و آن بهشت
دگر دارد بسوی ثمه بهشت که هر بهشتی هفتاد هزار باغ دارد از زعفران
و هر باغی هفتاد هزار شهر دارد از لولو و مرجان و هر شهری هفتاد
هزار قصر دارد از یاقوت و در هر قصری هفتاد هزار خانه دارد از زبرجد
و در هر خانه هفتاد هزار حجره از طلا و در هر حجره هفتاد هزار دکان است از
فضه و در هر دکانی هفتاد هزار مائده و بر هر مائده هفتاد هزار

خوان

وآنچه در بعضی اخبار است که محمد و آل محمد میزان اعمال‌اند مراد میزان صحت
و بطلان اعمال عباد در معاد روحانی است که هر اعتقاد و عملی که موافق
حکم ایشانست صحیح و حقست و هر چه مخالف اعمال پیغمبر و امام و امر و نهی
ایشان شد باطل است و جهل و علم و سخاوت و بخل و رحم و قساوت و سعادت
و شقاوت کی زیادتر است و کی کمتر است و محبت و انس با خدا کی بیشتر و کی
کمتر است آن ذوات مقدسه و اخلاق حمیده و صفات پسندیدهٔ ایشان
است میزان اعمال ارواح هر کس از انبیاء و صلحاء و علماء و زهاد و برای
معنی اخبار بسیار است از ائمه ع وارد است از آنجمله فرمودند نحن الامة
الوسطی و نحن النمط الاوسط یلحق بنا التالی و یرجع الینا الغالی و نحن
الموازین القسط و در تفسیر آیهٔ شریفهٔ و السماء رفعها و وضع المیزان
فرمودند سماء رسول خداست و میزان امیر المؤمنین ع و میباشد میزان
جسمانی چنانچه دو پله است یکی نور و دیگری ظلمت و میزان روحانی یک پله
جانب روحانیت و انسانیت است که کفهٔ حسنات است و یک پله جانب
طبیعت و حیوانیت که کفهٔ سیئات است و این دو پله بشاهین عدل
که امام هر زمانست سنجیده میشود و لسان صدق آنکه پیغمبر است حکم بر رجحان
و نقیصه مینماید و مراد از صراط که واجبست اعتقاد بآن راهی است که
بر روی جهنم کشیده شده و باریکتر از مو و برنده‌تر از شمشیر و سوزنده
تر از آتش و کوبنده چنانچه در بعض اخبار است مو شاب غاشیه است
که ما دین ذکیت که خدای داند برزخی از آن تا بدانست که جهنم فعلاً
مخلوقست که در آن هفت طبقه است در هر طبقه هفتاد هزار

وادیست از آتش و در هر وادی هفتاد هزار شعبه از آتش است و در
هر شعبه هفتاد هزار شهر است و در هر شهری هفتاد هزار قصر است
در هر قصری هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار خانه است
و در هر خانه هفتاد هزار چاه است و در هر چاه هفتاد هزار تابوت است
و در هر تابوتی هفتاد هزار درخت است از زقوم و زیر هر درخت هفتاد
هزار میخ است و بر هر میخی هفتاد هزار زنجیر است و در هر زنجیر هفتاد
هزار اژدها است از آتش و درازی هر اژدها هفتاد هزار ذراع است
و در جوف هر اژدها دریا یست از زهر سیاه و در آن چاه هفتاد
هزار عقربی از آتش و هر عقربی هفتاد هزار دم دارد و هر دمی هفتاد هزار
کوه است و هر کوهی هفتاد هزار رطل از زهر سرخ و این جهنم با این عظمت
در دهان اژدها است که سالی دو نفس می کشد یکی گرم که از اثر آن تابستان است
و یکی سرد که از اثر آن زمستان است و روز قیامت جهنم را می آورند و از
دهان آنها دبیرون می آید و موئی از نشان باندی جهنم می کشند تا بهشت
تمام خلایق از مکلفین از روی آن عبور نمایند و هر کس عبور کرد از آن
مو عبور می کند بسوی بهشت میرسد و بهشت هم فعلاً مخلوق است و آن بهشت
دیگر دارد که بسوی هشت بهشت که هر بهشتی هفتاد هزار باغ دارد از زعفران
و هر باغی هفتاد هزار شهر دارد از لؤلؤ تر و مرجان و هر شهری هفتاد
هزار قصر دارد از یاقوت و در هر قصری هفتاد هزار خانه دارد از زبرجد
و در هر خانه هفتاد هزار حجره از طلا و در هر حجره هفتاد هزار دکان است از
فضه و در هر دکانی هفتاد هزار مائده و بر هر مائده هفتاد هزار

خوانچه و بر هر خوانی از جواهر هفتاد هزار رنگ از طعام و در هر
دکانی هفتاد هزار سریر از طلای سرخ و بر هر سریری هفتاد هزار فرش
از حریر و دیباج و استبرق و بوده و در هر سریری هفتاد هزار نهر از آب حیوان
از شیر و از عسل مصفی و از شراب و بهر نهری هفتاد هزار رنگ از میوها
و در هر خانه ای هفتاد هزار خیمه از ارغوان و در هر خیمه هفتاد هزار
فراش و بر هر فراشی هفتاد هزار حور العین و پیش روی هر حوری لعبت
هفتاد هزار کنیز مثل لؤلؤ رطب پنهان در صدف و بر سر هر قصری از
این قصرها هفتاد هزار قبه از کافور و در هر غرفه هفتاد هزار هدیه
از رحمن آنچنان هدیه که هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده و خطور
نکرده در هیچ قلبی و میوها از هرچه بخواهند و گوشت مرغ از آنچه
که میل داشته باشند و هر کس داخل شد موت از برای او نیست و حزن و
اندوه از برای او نیست و عبادات وضو و صلوة در او نیست و پیری و ناخوشی
در آن نیست و زحمت ادرار و خروج از برای کسی نیست و هر کس بحسب
عملش از آن صراط میگذرد بعضی مثل برق جهنده بعضی مثل باد صرصر
بعضی مثل اسب دونده بعضی مثل پیاده بعضی بسینه و کفار مثل
برگ خزان در جهنم ریزان و مؤمن که می گذرد جهنم فریاد می کند زود
بگذر ای مؤمن که نور تو خاموش میکند آتش مرا و لیکن در معاد جسمانی
راه راست دین خدا است که محض عدل متوسط میان افراط و تفریط است
که دلیلها و هادی آن راه انبیا و خلفا خدا هستند که بر پشت عالم طبیعت
کشیده شده هر کس از آن خطا شود که آتش طبع و هوا افتد و بابکره

از مواسات و هر کس در امور عدل و مستقیم باشد تلافی لغزش
خود کرده چون بر متخاطف کند درد و بثواب و قرب الهی فایز گردد و هر کس
از اصول دین و عقاید حقه بیرون رفته بر صراط قرار نگیرد و سر از بر در
جهنم افتد و کسیکه در اصول دین ثابت قدم باشد اما در فروع گاهی راست
رفته و گاهی کج در صراط افتان و خیزان میرود تا بهشت میرسد یا نمیرسد
و اخبار باین معنی ناطقست از انجمله از امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع
فرمود صراط طریق معرفت خداست و آن دو صراط است یکی صراط دنیا
و آن امام مفترض الطاعه است هر که او را شناسد و اقتدا کند بآن بر صراط
دویم که جسر جهنم است بگذرد و هر که او را نشناسد در آخرت قدمش و
بدوزخ افتد و فرمودند صراط مستقیم در دنیا راه راست میان غلو و
تقصیر است که مایل بباطل نشود و صراط دیگر راه مؤمنانست به بهشت
میرود و بطرف دیگر مایل نمیشود خداوند ما همه را بصراط مستقیم
بدارد تمام شد آنچه را که میخواستیم نوشتن آنرا بحمد الله و المنه
بدست مؤلف و مصنفه الجانی الفانی الشیخ علی ابن المرحوم المغفور
الشیخ علینقی ره البحرینی اصلا و السیرجانی
الکرمانی مولدا و الحایری مسکنا
و مدفنا ان شاء الله فی یوم الاحد
والحادی عشر شهر ذی
القعدة الحرام

۱۳۱۹

از صراط لغزد م

هذه رسالة في الاحتياط لمسائل غير اجماعيات
من تصنيفات العالم الصمداني
والفاضل الرباني الشيخ علي
البحريني السنجاني الحائري
زيد عمره العالي
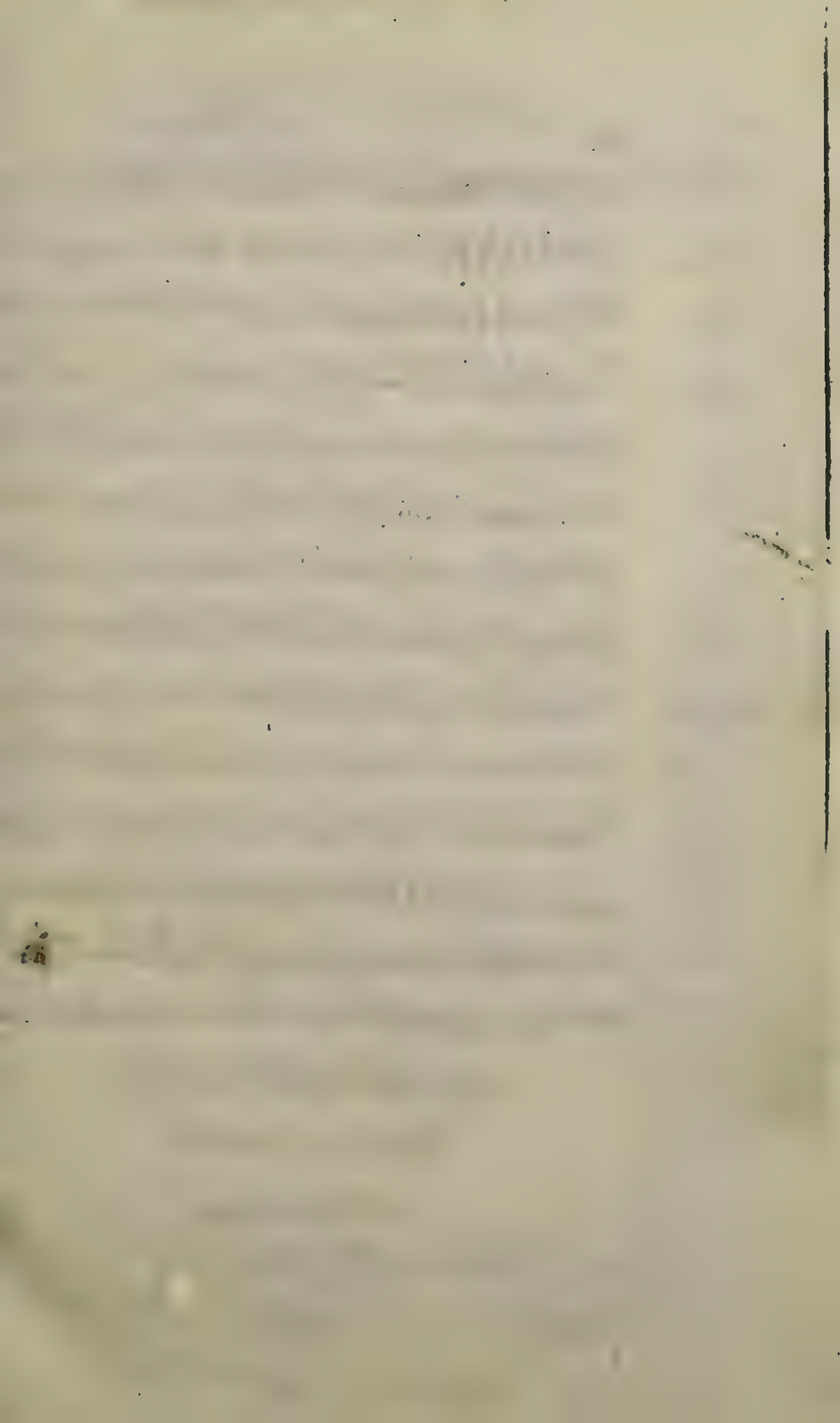
بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على نبيه محمد سيد الاولين
والاخرين وآله الغر الميامين واللعنة على اعدائهم اجمعين
اما بعد چنين گويد اين خادم الشريعة المطهرة الجاني الفاني الشيخ
علي ابن المرحوم الشيخ علينقي البحريني اصلا والسنجاني مولدا والحائري
مسكنا ومدفنا ان شاء الله اينكه بحسب خواهش بعضي از اخوان دين
شروع نمودم در نوشتن رساله كوچكي از براي عمل كردن ايشان
ولي چون بناي اين داعي در مقام عمل بر احتياط است كه طريق نجات
وفلاح است اگرچه در مقام فتوى مخالف باشم لهذا مسائل
غير اجماعي را موافق احتياط ذكر ميكنم تا اينكه عامل باين رساله
چه در حال حيوة اين داعي چه بعد از حيوة ناجي باشد بحكم
عقل ونقل واجماع علماء واحدي فوق آنرا اختيار نكند زيرا كه
مقلد مثل جبر است وفرموده اند خود را جبر قرار ندهيد وعمل باين
رساله تقليد نيست بلكه عمل باحتياط است واين باعث نجات

ولذا

وانرا مسمی نمودیم بمقوّم الدین واُمید که اسم با مسمی باشد
پس میگوئیم مستعیناً بالله وعلیه التوکل والاعتصام

فصل بدانکه پسر همینکه پانزده سالش تمام شد وکال الجنا
تمام شدن ده سال پسر و دختر نه سالش تمام شد در ساعت اول
بلوغ مکلف میشود بتکالیف اصول دین و فروع دین پس باید
اولاً نظر در اصول دین نماید و ثانیاً تعلم صورت نماز نماید و
ثالثاً تعلم مسائل واجبه از مسائل نماز و غیرها کند و رابعاً ملاحظه
اسباب موجبه غسل نماید که اگر از او جنابتی یا مس میتی در ایام نابالغی
از او صادر شده بجا آورد غسلش را و خامساً ملاحظه اسباب اشتغال
ذمه بحقوق ناس که در ایام نابالغی از او صادر شده نماید تا
برائت ذمه حاصل کند زیرا که اسباب جنابت و مس میت و اسباب
ضمان از احکام وضعیه است در هیچ حال ساقط نیست و سادساً
تعلم احکام بعض معاملات که مشغول آنها است تا بر وجه صحیح عمل
نماید و بعض محرمات تا مرتکب آنها نماید و اگر ترک این شش امر را
نمود احکامی چند بر او مترتب میشود که امر او بسیار مشکل میشود
و بجهت هر یک از این شش امر تفصیلی در کیفیت و مقدار هست
که در کتب مفصله بیان شده و این رساله گنجایش ذکر آنها را
ندارد **فصل** بدانکه اطفال قبل از بلوغ متصف بصفت
اسلام و کفر نمیشوند مگر بر سبیل تبعیت که بر اطفال کفار احکام
کفر جاریست و بر اطفال مسلمین احکام اسلام جاریست بتبعیت و بعد
از بلوغ تبعیت منقطع میشود باید ملاحظه خود ایشان شود که ... والله ... اختیار کنند

معتقد بعقاید حقه هستند طاهرند و نکاح ایشان صحیح است
و میراث میبرند از مسلم والا فلا پس احتیاط آنست که قبل از بلوغ
عقاید حقه را درست نمایند و معتقد شوند و طفل اهم تکالیف
معرفت عقاید است و اگر آنرا درست نکرد نمازش باطل است و
بدنش نجس است و در اصول دین اعتقاد قلبی ضرور است
و لفظ تنها کفایت نمیکند پس باید از روی دلیل و یقین
نه شک و نه مظنه و نه تقلید اعتقاد نماید بوحدت خداوند و
عدالت او و نبوت خاتم النبیین محمد ابن عبد الله ص و امامت دوازده
امام و معاد جسمانی و سایر اعتقادات از صفات ثبوتیه و صفات
سلبیه و صفات کمالیه عصمت انبیاء و ائمه هدی و معراج جسمانی
و حشر و نشر و صراط و میزان و وجود جنت و نار فعلا و حیوة امام
عصر عجل الله فرجه و نبودن نیابت خاصه تا زمان ظهور و رجعت
ائمه هدی و سایر اعتقادات حقه ضروریه در نزد مذهب اثنا
عشریه که در رساله چراغ ایمان مفصلا نوشته ام و باید دانست که
اگر کسی نفی صانع کند یا نفی توحید یا نفی حکمت یا قدرت یا علم
یا عدالت خداوند کند یا اثبات خلاف حکمت یا عبث در کارهای
او کند یا نفی نبوت یا نفی معاد یا نفی احترام قرآن یا ضروری از
ضروریات دین مثل وجوب نماز و روزه و زکوة و خمس و حج
و غیرها منکر شود یا استخفاف باصل شرع و مذهب و دین و
معاد و قرآن و احادیث نماید کافر میشود اگر بالغ و عاقل و فهمان
و با شعور باشد چه از روی انکار باشد یا عناد باشد یا استهزاء

حکم اصول دین

در حکم مرتد

باشد بلکه شوخی ومطایبه بر فطرت اسلام مثلا اگر مرد باشد بدنش
نجس میشود وزنش حرام میشود وباید عده وفات بگیرد وبعد از
عده جایز است شوهر کند واگر زن نزد او بماند هر فرزندی که
حاصل شود داخل زناست وقتل او بر امام یا نایب واجب میشود
واموال او از ملکیت بیرون میرود ومعاملات وتصرفات او باطل
وحرامست وبیرون کردن او واجبست وذبیحه او بسمله ونکاح
هردو باطلست واگر بمیرد تغسیل وتکفین ونماز براو مشروع
نیست ودفن او در مقبره وقف بر مسلمین جایز نیست وولایت
او بر اولادش ساقط است واگر مسلمانی او را کشت نه قصاص دارد
ونه دیه اگرچه کشتن بدون اذن امام یا نایب او حرامست و
میراث مسلم باو منتقل نمیشود واگر توبه کند در دنیا قبول نمیشود
ودر آخرت با خدا ست امر او وهو الرحیم الغفور واگر زن باشد
فورا نجس میشود وبر شوهر حرام میشود نزدیکی با او ومهلت
دارد تا وقتیکه زمان عده او بگذرد اگر در زمان عده توبه
کرد حلال میشود والا فلا ولیکن اموال او از ملکیت او بیرون
نمیروند وقتل او لازم نمیشود وامر میکنند او را بتوبه هرگاه توبه
کرد توبه او قبولست واگر قبول نمیکند لازم است که او را حبس
کنند بقدر قوت لایموت با قید هند تا بمیرد وتا سه مرتبه توبه
او قبولست ودر مرتبه چهارم قتل او لازمست

در حکم ساب

بدانکه هرگاه کسی العیاذ بالله سب ودشنام خدا یا رسول یا یکی
از ائمه هدی یا فاطمه زهراء یا یکی از انبیاء سلام الله علیهم کند

بر هر کس که شنید که دشنام ذا ولازم وواجب است فورا او را
بکشد بمجرد شنیدن محتاج بحکم امام ونایب او نیست اگر خوف
بر جان یا مال یا عرض خود نداشته باشد

بدانکه سه طایفه محل خلافست کفر واسلام ایشان واحتیاط مهما
امکن اجتنابست اوّل ولد الزنا دوم مخالفان سیم تارک
الصلوة در صورتیکه منکر وجوب ان نباشد که اگر منکر وجوب
ان شد منکر ضروری دین است ومستخف باصل قرار داد او
نباشد واگر از روی استخفاف ترك نمود کافر است زیرا که
بمنزله مثل شارب کردن یعنی باصل استحبابان کافر است باتفاق
علماء بدانکه عبادات بر چند قسمند اول عباداتی تکلیفیه
که باید بقصد واختیار بجا اورند وشرط صحت انها قصد قربتست
یعنی باید سبب بجا اوردن بنده فرمان بردارے خدا باشد
وسبب فرمان بردارے مختلف است بحسب درجات مطیعین
اعلا ایشان امیر المؤمنین است که عبادت کند چونکه خدا مستحق
تعظیم وعبادتست واوسطان بجهة شکر نعمتها او وادنا که بجهة
بجهة جنت ونار وبعضی این قسم را باطل میدانند پس احتیاط
ترك این قسم است واین قسم از عبادات پنج قسم است اوّل صلوة
دوم زکوة وخمس سیم صوم واعتکاف چهارم حج وعمره پنجم جهاد و
امر بمعروف ونهی از منکر واین اصولست که اسم ان فروع دین
است وغیر از اینها هم هست که زیاده از پنجاه قسم میشود بلکه
جمیع مباحات بقصد ونیت عبادت میشوند بلکه امور عادی

مثل مو خوردن و مثل جماع با حلال خود در شب اول ماه رمضان
عبادت است و مقصود در این رساله احکام صلوة است پس
میگوئیم مقدمات نماز دو قسم است واجبه و مستحبه اما واجبه
پس شش است اول طهارت از حدث و آن عبارت است از وضوء
و غسل و تیمم است یعنی شخص در بعضی حالات یک صفت باطنیه
پیدا برای او واقع میشود که اسم آن حدث است لکن بعضی جاها
آن صفت با وضوء تنها بر میدارد و بعضی جاها غسل تنها و بعضی
جاها وضوء و غسل هر دو بر میدارد اما تیمم پس آن بدل یکی از
غسل و وضو است و بیان این سه در سه مقصد میشود
مقصد اول در وضو و در آن چند مطلب است اول در موجبات
وضوء و آن شش چیز است که باعث امر بوضوء است و اگر وضوء
داشته باشد وضوء را میشکنند اول و دوم بول و غائط چه
قلیل و چه کثیر چه از مخرج اصلی معتاد چه غیر اصلی و غیر معتاد
چه فوق معده چه تحت معده چه خود آنها بیرون بیاید یا چیز
دیگر بیرون بیاید که آلوده بیکی از آنها باشد مثل حقنه یا دیدان
مخلوط بیکی از آنها بیرون بیاید و اگر خون بیرون بیاید اگر گفته
میشود بول و خون میاید یا غائط و خون است یا خون دارد ناقض
است و الا فلا و منحصر است ناقض بچیزیکه بولش یا غائطش بگویند
در عرف پس خون بواسیر و مذی که آبیست بعد از ملاعبه بسبب
حرکت شهوت بیرون میاید و ودی آبیست سفید بعد از بول خارج
میشود و وذی آبیست بعد از انزال منی خارج میشود اگر استبراء

در احکام وضو

از بول و منی کرده و هیچ کدام ناقض نیستند سیم باد است که از
معده حاصل شده باشد چهارم خوابست که در عرف صدق
خواب بشود وطعم خواب را ادراک کند پنجم هر چیزیکه عقل را زایل
کند مثل دیوانگی و بیهوشی و مستی ششم استحاضه قلیله

منحصر وضو اول واجب است

مطلب دوم در بیان چیزهائیکه وضو برای آنها واجب میشود
آن سه چیز است اول نماز واجب چه یومیه و چه غیر آن و واجبست
اسم اول نیز گاه نماز احتیاط و اجزای فراموش شده و بعد از اتمام
بصفت وجوب چه بسبب دخول وقت نماز ادا چه بسبب مشغول
الذمه بودن بقضا چه برای خود و چه از بابت تحمل از پدر و مادر
و چه از بابت اجیر شدن و چه از بابت نذر یا عهد یا قسم وضو
بر او واجب است مادامیکه آن نماز بر ذمه او هست مسئله
آیا با بلوغ نماز واجب را داشته باشد یا در ذمه او کافیست
محل خلافست موافق احتیاط اولی مسئله آیا میتواند کسیکه وضوء
واجب بر ذمه دارد وضوء مستحب بگیرد یا نه محل خلافست
احتیاط ثانیست مسئله آیا میتواند نیت واجب و مستحب هر دو
بکند احتیاط ترکست دوم وضو بجهة طواف واجب که جزء
حج یا عمره باشد هر چند حج و عمره مستحب باشند سیم وضو بجهة
مس کتابت قرآن هرگاه بر او واجب شده باشد از بابت نذر یا عهد
یا قسم یا اصلاح قرآن یا افتادن قرآن در جای غیر مناسبی و بدون
طهارت مس کتابت قرآن حرام است چه مس واجب باشد یا مثل
و مراد از مس رسانیدن جزئی از بدن است اگرچه ناخن باشد

یا باطن بدن مثل زبان باشد و حروف قرآن بی شبهه داخل است و مد و تشدید بل احتیاط است و فرقی نیست در نوشتن ما بین خط متعارف و خط عبرانی و سریانی و فرنگی و کوفی و ذو است و چپ و قلمی و چاپی و حروف مقطعه و کنده (؟) را است و چپ و بریده با کاغذ یا شبکه و مس اطراف و فضای ما بین الفا در سه قسم اخیر و فرقی نیست ما بین کاغذ یا چوب یا دیوار یا زمین یا درخت بطریق چکن یا بخیه بوزن یا بدن بطریق کوبیدن و بعد از نوشتن یا کوبیدن مس کردن غیر و خود حرامست بلکه لازم می آید که همیشه مکلف باشد و عمداً محدث نشود و لازمست اگر بر کسی آیه قرآن یا اسما الله یا اسماء انبیاء و ائمه کوبیده باشند محو کنند یعنی اطراف ان را هم رنگ ان کنند چهارم از وضوها واجب شمرده اند وضو بکه سبب نذر یا عهد یا قسم واجب شده باشد و ان موافق احتیاطست مطلب سیم در بیان وضوها مستحبه و ان قریب بچهل وضوء است وضو بجهة نماز مستحب و بجهة طواف مستحب بجهة دخول در مسجد بجهة دخول در مشاهد مشرفه بجهة طلب حوائج بجهة هر یک از اعمال حج بجهة نماز میت بجهة قرآن نوشتن یا حمل ان یا مس ان بجهة زفاف بجهة سفر بجهة قضاوت بجهة سجده شکر و تلاوت بجهة دعا و قنیا و دفن بجهة مقاربت با زوجه حامله بجهة خوابیدن بجهة وضو تجدیدی و احتیاطی و بعد از مذی و بعد از ودی و هر کاه بعد از وضوء دروغی گفت یا ظلمی کرد یا شعر باطل خواند یا قی

کرده یا رعاف شده یا مس عورت کرده یا استنجا را فراموش کرده و
از برای جنب هرگاه بخواهد بخوابد یا دو مرتبه جماع کند یا غسل
میتی بدهد یا کفن کند و از برای حایض در وقت نماز و
غیر اینها مطلب ستم در کیفیت وضو بدانکه وضو را چهار
واجب است و چهارده شرط است اما چهار واجب اول شستن
رو از رستن گاه موی از سر بحسب طول وانچه را فرا گیرد انگشت
بزرگ و انگشت میانه بحسب عرض وانچه خارج از این حد
است شستن ان واجب نیست ولی چند ملاحظه باید بشود
اول انکه بقدری زیاده از حد مذکور بشوید که یقین بشستن
حد واجب بشود دویم انکه طوری بشوید که عرفا بگویند از
بالا بپایین بشوید ستم انکه سر موئی از حد مذکور از ظاهر
بشره رو و ظاهر موهای ابرو و مژگان و ریش و شارب بی شستن
نماند چهارم دفع مانع رسیدن آب به بشره کند پنجم ملاحظه
گوشهای چشم باید آب را باطنا برساند و ملاحظه موها را
بکند اگر انبوه است همین ظاهر موی کافیست و اگر نازک میشوند
بنحویکه پوست روی در وقت نگاه بان بشره پیدا است شستن
اصل بشره واجبست و ملاحظه موی شارب و موی زیر لب که
بسبب بلندی اگر پوشیده بعض بشره را باید مو و بشره هر دو
شسته شود و ملاحظه شود اگر در میان ریش جائی باشد
خالی از مو بسبب دملی یا سوختگی لاکن پیدا نباشد شستن
هر دو لازمست واجب دویم شستن دستها است از مرفق تا

۱۰

سرانکشتان واحاطه کند شستن همه عضورا بعضی که سر موئے
به شستن نماند وبباید ازالهٔ مانع ومشکوك المانعیه کند وباید
موے وبشره را احتیاطا بشوید وباید باطن بشود کمترعا
بکویند انبالا بپائین شسته است وباید از قدرے بالاتر از مرفق
بشوید که بقین بشستن واجب کند وملاحظهٔ مبد انکشتان بکند
کماز نرمه آب تانه وضوئے شسته شود وملاحظهٔ چرك زیر
ناخن کند که تا محل بکه ظاهر است ومتصل به بشره است بر
داشتن ان لازمست واجب سیم مسح پیش سر است برطوبت
دست بطریقیکه تاثیر در محل نماید به انکشت محل سه انکشت
ازعرض وطول مسح شود وباید در وقت مسح سر ارام باشد
ودست کشیده شود واکر نرمے در پیش سر بسبب شستن روئے
باقیست اورا خشك کند یا کم کند که آب مسح غالب باشد و
اکر آب دست زیادست نکان بدهد که ان آب برود ونرمے
باقی نماند واکر بر روئے مو مسح میکند باید روئے موئے ربع مقدم باشد
وازحد رستنگاه پائین تر نیامده باشد وباید از بالا بپائین بکشد
واجب چهارم مسح روئے هر دو پا است از سر انکشتان تاکودے مفصل و
بلید پا بر قرار باشد ودست را بر پا بکشد ونباید آب بر پا نباشد که
که غالب بر آب دست باشد واکر موے بر پا باشد ازاله کند موها
ونباید پای راست را بدست راست وپای چپ را بدست چپ مکر
انکه رطوبت دست راست خشك شده باشد هر دو پا را بیکدست
میتواند مسح کند اما شرایط وضوء پس ان چهارده است اول

۱۴

نیت باین معنی که از اول عمل تا آخر در ذهن او مذکور باشد که چه میکند و برای چه میکند و غفلت بالکلیه نداشته باشد و نیت خلاف نکند دوم خلوص نیت یعنی با نیت چیزی غیر از قربت باو منضم نشود سیم مطلق بودن آب وضوء چهارم مباح بودن آب پنجم مباح بودن فضائیکه در آن وضوء میسازد و مکان استقرار ۶ مباح بودن ظرفیکه از آن وضوء میسازد ۷ انکه آن ظرف طلا و نقره نباشد ۸ انکه محل ریختن آب مباح باشد ۹ انکه محل شستن و مسح پاک باشد ۱۰ انکه حائلی در محل شستن و مسح نباشد ۱۱ انکه آب مستعمل در رفع خبث و حدث اکبر نباشد ۱۲ ترتیب مابین اعضاء بنحویکه ذکر شد ۱۳ مباشرت افعال یعنی بنفس خود اصل افعال بجا آورد مگر در مقدمات بعیده مثل آب آوردن و گرم کردن که اگر کسی دیگر بجای آورد عیب ندارد ۱۴ موالات باینمعنی که از فعلی که فارغ شد بلافاصله مشغول فعلی که بعد از آنست بشود و وضوء بطریق ارتماس هم صحیح است و بهترین صورتش آنست که صورترا از رستنگاه فرو برد در آب و بزنخ ختم کند و بعد دست راست را در آب فرو کند و در بیرون آوردن قصد شستن کند و ابتدا از مرفق و ختم بسر انگشت و دست چپ را هم باین طریق و مسح هم بهر دو دست میتوان کرد و اگر شخص از آب بیرون آمده در حالتیکه همه قطرات آب بر بدن او باشد قصد وضوء کند و دست بر اعضاء وضوء بمالد و موضع میان را شك کند و مسح کند با انکه باران بدن او را گرفته و قطرات فتاد بر بدن او

۱۲

باقی مانده قصد وضوء نموده بطریق استعمال وضوئی وضو بگیرد
بنحویکه صدق شستن بشود و مسح کردن باب وضوء بشود صحیح است
واگر آب مطلق و مباح وطاهر وغیر مستعمل در رفع حدث اکبر و
خبث ممکن نشد یا ظرف مباح ومحل ریختن آب مباح موجود نشد
حکم تیمم است وباقی شرایط درصورت عدم امکان انها وضوی
چند مقرر است که اسم انها وضوء اضطراریست وانها هشت قسم
است وضوء جبیره ووضوء اقتصار ووضوء تقیه ووضوء متلاطم
العضو ووضوء تولیه کلیه وتولیه بعضیه ودائم الحدث و
غیر ممکن الموالات وچون تفصیل این اقسام باعث تطویل است
ومنافی با اختصار است لهذا چند مسئله که عام البلوا است ذکر
میشود مسئله اولی هرگاه اصل استعمال آب مضر است ببدن حکم تیمم
است وهرگاه موضع شستن نجس نباشد هرگاه ممکن است آب بجرد
عضو برسد بوریختن بسیار یا بگذاردن ان در آب لازم است که
چنین کند اگر متی عمل باو حاصل شد واگر محض رطوبت
باشد مثل ضور نیست که هیچ ممکن نباشد که آب بان موضع رساند
شست تا محل جبیره بعد مسح کند ظاهر جبیره را بقصد فرمان بردار
خدا اگر ظاهر جبیره پاکست والا چیز طاهری بران بگذارد ودوی
انرا مسح کند وقصد وضوء اقتصار هم بکند یعنی اکتفاء بشستن
اطراف وبعد هم تیمم کند وهمین طریق کند درصورت بودن
دوا بر روی زخم ودرصورت مکشوف بودن زخم وضرر داشتن
آب ودرصورت درد وورم ومضر بودن آب واگر جائیکه محل

در وضوی جبیره

در مسائل متعلقه بوضوی اضطراری

علیل را آب مضر است مثل چشم درد وغیران ولیکن اطراف
انرا میتوان شست لیکن خوف سیلان اب بر موضع علیل هست
تدبیر همچند شستہ شدن اطراف وسیلان نکردن اینست
که باوصله کرباس آب برداشتہ بر موضع صحیح بکشد به
طریقیکه باب خارج از اواقل غسل حاصل میشود وبرزخم یا بموضع
علیل نرسد ومیشود هم که دست را تر نموده کم کم بران موضع
بکشد تا جریان حاصل شود وبقصد وضوء اقتصاد کند واگر
ممکن است کهنه بر دکان بگذارد وروی انرا مسح کند وبعد تیمم
کند ومحل فصد هم داخل جروحست که گاهی حکم جبیره بر پنبه
یا دستمالیکه برو گذاشته میشود جاری میشود مسئله ثانیه خون
جراحت یا دواییکه بران بر زخم لامیده میشود وجوش میخورد و
میخشکه میشود اگر ممکن است ازاله ان بحمام یا آب گرم ولجیست چنین
کند واگر ضرر یا مشقت دارد ازاله ان لازم نیست وچون طاهر
ان هم ممکن نیست باید مثل سابق چیز طاهری بران گذارده ومسح
کند وبقصد وضوء اقتصاد هم بکند وتیمم نیز بجای بیاورد
مسئله ثالثه اگر دریک عضو دو جا جبیره باشد باید صحیح
مابین انهارا بشوید وبر هر دو مسح کند مسئله رابعه هرگاه شخص
در محل نقبہ باشد وضوء نقبه بنماید ولیکن پا شستن را محلا
بدارد بر مسح چکمہ لیکن اگر بتواند فی الجمله بکر برود ووضوء صحیح
بگیرد ایضاً مسئله خامسه هرگاه عضوی از اعضاء وضوء ودید
عملی یا عرض ان نقصی حاصل شود همان سطح باقی حکم اصلی را

ندارد چنانچه هرگاه طول چیزی بریده باشد هر قدر از آنکه باشد
میشوید واگر از انتها بریده باشند ساقط است حکم آن عضو مگر دو
دست که اگر از مرفق بریده باشند مستحب است شستن بازو مسئله
سادسه هرگاه پوست از محل وضوء برخواسته و بر محل دیگر افتاده
لازمست شستن آن هم چنین آن مسئله هفتم هرگاه پوست از مرفق جدا
شده و ببالا افتاده شستن جای آن و خود آن لازمست مثل آنکه پائین
مرفق افتاده باشد واگر از بالای مرفق جدا شده به پائین افتاده
شستن جای آن لازم نیست ولی شستن پوست لازمست مسئله هشتم
هرگاه شخص قدرت ندارد بر اینکه افعال وضوء را خود بخود بیاورد
لازمست که کسی او را وضوء بدهد چه تمام اعضاء که تولیه
کلیه و چه بعض اعضا که تولیه بعضیه است و نیت وضوء را خود
منوب عنه بکند و نایب هم بکند و مسح را هم بدست منوب عنه و
هم بدست نایب مسئله نهم هرگاه شخص دائم الحدث باشد مثل
سلس و مبطون اگر بقدر نماز واجب زمان وقت خالی از حدث
ندارد واجبست نماز را در آن وقت اندازد و در صورت تمکن از
اول واجب ماذون نیست ابدا مستحبی بجا بیاورد حتی یک تکبیر مستحبی
اگر گفت نماز باطل است واگر آن وقت فرصت در اول وقت باشد
واجبست نماز را اول وقت بجای آورد واگر نکرد معصیت کرده
بعد بجا بیاورد واگر آخر وقت است انتظار بکشد واگر در اول بجا
آورد باطل است واگر وقتیکه فرصت بقدر طهارت و قدری از نماز
باشد و بطریقی بیاید که باز هم بعد فرصت قدری دیگر نماز بدهد

دوام نیز هم انتظار آن وقت لازم هر وقت حدث آید به نشیند وضوء
بسازد و نماز را تمام کند بعد یک نماز دیگر بوضوء واحد بخوانند
واگر متصل می آید و این هم او نداند بجهت هر نماز واجبی و سنتی
یک وضوئی بگیرد و برای نماز احتیاط همان وضوء نماز بخواند و بار اول
وضوء بسازد و دو مرتبه او را بجای آورد اما اجزاء فراموش شده
و سجود سهو اینها وضوء مستقل نمیخواهند و لازم است که داشتن
چیزیکه منع تعدی کند مثل کیسه که در آن پنبه بکذارد و بجهت
هر نماز او را تغییر دهد مسئله دیگر هرگاه موالات بمعنی خشک نبودن
اعضاء سابق قبل از شروع در لاحق متعذر باشد باینکه تری
نماند بسبب حرارت بدن یا هوا اگر ممکن است بتکرار آب او شستن
واجبست والا عیب ندارد و در مسح اول مسح کند بدست خشک
بعد باب تازه و بعد تیمم کند و اگر در جائیست که آب کم کم بدست
میاید هر نیم ساعت بقدر یک عضو و لذا موالات نمیشود حاصل
کرد وضوء بدین کیفیت و مسح کند بکیفیت سابقه و تیمم
هم بکند مطلب چهارم در شکیات و سهویات وضوء هرگاه
یقین بوضو داشته و الان شک دارد که آن وضوء باقیست یا نه
اعتنا بشک نکند محکوم بطهارت است و هرگاه یقین بحدث داشته
و شک دارد که وضو گرفته یا نه محکوم بحدث است و لازم است وضوء
بگیرد مثل اینست هرگاه یقین هر دو داشته باشد و نداند کدام
مقدم بوده و کدام مؤخر بوده باید وضوء بگیرد و هرگاه شک در
اعضاء وضوء کند پس اگر فارغ نشده و در محل وضوء است جب

در خلل وضو

است بر کرد دو بجا بیاورد و همچنین اگر شاک در شرطی از شرایط وضو کرد قبل از فراغ لازم است تحصیل علم بثبوت ان شرط و اگر بعد از فراغ از وضو است یعنی خود را مشغول بکاری دیگر یا دیگر بجا دیگر نمیتوان اعتنائی باین شک نیست مگر هرگاه شک شرطی از شروط بشود احتیاط اعاده است

غسل در

مقصد دوم در غسل است و معنی غسل شستن تمام ظاهر بدنست بقصد اطاعت خدا که یعنی قربة است و این بر دو نوعست واجبی و استحبابی و امر وجوبی بان پنج سبب دارد اوّل جنابت و ان حالتی است که عارض شخص میشود بیکی از دو چیز اوّل بانزال منی و انچیز بیست معروف اگر علم حاصل کرد خروج ان باعث جنابت است و اگر محل اشتباه شد بعلامات چند شناخته میشود از جمله یکی خروج بشهوه و حصول سستی و انکسار شهوت و بوی شکوفه خرما یا خمیر مایه هرگاه جمیع اوصاف جمع شد غسل کند و اگر بعضی حاصل شد غسل کند و بعد غسل را بشکند و وضو بسازد نماز کند ۲ دخول مقدار حشفه در قبل زن یا در دبر او مطلقا قبل بلوغ و انات و دبر انها و لیه در غیر قبل از این سه صورت غسل نماید و وضو بسازد برای نماز احتیاطا و تفاوتی نیست در حصول جنابت ما بین انکه انزال بشود یا نشود فاعل یا مفعول لند بشود یا نه با نعوظ بدون ان باختیار یا بی اختیار یا غفلت کبیر یا صغیر و مرده و زنده بلی اگر خنثی ادخال نمود در زن مطلقا یا پسر یا مرد یا خنثی یا مرد ادخال نمود در قبل خنثی جنابت

خاصل نمیشود بخواهیج کدام والله العالم سیم غسل مس میت است یعنی
رسیدن عضوی از اعضاء چه ظاهر چه باطن بر عضوی از اعضاء میت
بعد از سرد شدن تمام آن و قبل از غسل و مس صدق میکند در
بی روح بسبب روح ایضا مثل ناخن بناخن بلی موی بلند اگر بموی مس کند
یا بدن غسل ندارد چنانچه اگر موی بلند میت را هم مس کند غسل
ندارد واگر عضوی از زنده جدا شود اگر استخوان دارد مس او غسل
دارد اگرچه سرد نشده باشد ولو آنکه خود صاحب عضو بوده مس
کند او را ولکن اگر بی استخوان است اگرچه نجس است ولی غسل ندارد مس
آن بلی مس استخوان خالی بی گوشت غسل دارد ولو در قبرستان باشد
مگر آنکه علم کند که از میت مغسول است وسقط اگر چهار ماه متولد شود
غسل دارد واگر کمتر شد اگر استخوان دارد غسل دارد ایضا والا فلا
اگرچه نجس است واگر طفل مرده متولد شد غسل مس بر مادر لازم
است و دندان اگر از زنده جدا شود یا مرده غسل دارد مرده مس او
غسل ندارد واگر از مرده غسل داده نشده یا مشکوک الغسلیه غسل
کند پس آن دست را بشوید بسبب مس کردن اگرچه دست خشک
و بدن میت هم خشک باشد بلی مس شهید و کسیکه بحکم حاکم شرع
کشته شده غسل نمیخواهد چنانچه خود آنها هم غسل نمیخواهد ولیکن
کشته شده بحکم حق باید قبل از کشته شدن غسل میت و کفن نماید
سیم حیض است در حالت انقطاع و آن خونی است که بحسب طبیعت
خداوند عالم در زنها خلق نموده از جهت حکمتهای عدیده و یکی حفظ
بلد معدوم و یکی غذا او شدن و یکی تبدیل بشیر بعد از تولد

اوقات مقرره از برای خروج آن قرار داده و شارع برای این تخصیصات
خاصه معین فرموده و کمتر از سه روز متوالی الایام واللیالی نمیشود
و زیاده از ده روز نمیشود و غالباً سیاه است و گرم است غلیظ است
عبیط است بیرون می آید بسوزش و گزندگی و تفصیل این در کتب مفصله
ذکر شده سبب چهارم استحاضه کثیره و متوسطه در حالت بلوغ بودن
این خون و استمرار آن یقیناً و برای انقطاع این خون نیست غالباً زرد
سرد صاف بیرون می آید بدون سوزش و گزندگی عکس خون حیض
و هر خونیکه کمتر از سه روز یا زیاده از ده روز باشد استحاضه است
و قلیل و کثیرش حدی ندارد و بعضی اهل علم شرطش نیست و همچنین
از بلوغ و بعد از یأس استحاضه است و همینکه متی خون بیرون آید
قلیله است نماز با یک وضو و تغییر پنبه و غسل فرج برای هر نماز لازم
است و اگر پنبه تر شود متوسطه است نماز صبح غسل دارد با وضو
و سایر نمازها هر نماز یک وضو با تغییر پنبه و غسل فرج و اگر
سیلان کرد از پنبه بخرقه رسید نماز صبح غسل دارد با وضو و
تغییر خرقه و پنبه و غسل فرج و همچنین نماز ظهر و مغرب و لکن نماز
عصر و عشا غسل نمیخواهد و تغییر خرقه و پنبه و غسل فرج و وضو
میخواهد سبب پنجم نفاس است در حالت انقطاع این ولد خونیست
که در حال ولادت یا بعد از آن بیرون می آید و شارع هم بجهة او
علحده حکمی قرار داده که در رساله لامع بتفصیل بیان نموده ام
والله العالم   فصل بدانکه غسل بر دو قسم است واجبی
و مستحبی اما واجبی پس بجهت نماز واجب است و بجهت طواف واجب

سیم بجهت روزه واجب مثلا هرگاه جنابت در شب حاصل باشد
چهارم بجهت مس کتابت قرآن یا اسماء الله یا اسماء انبیاء و ائمه یا
بجهت دخول مساجد یا بجهت خواندن سوره عزایم اگر این ها واجب
باشند اما مستحبی بجهت نماز مستحب و طواف مستحب و بجهت مباح
شدن چیزهائی که حرامند در حال جنابت مثل مس کتابت قرآن
و اسماء الله و اسماء انبیا و ائمه و دخول مسجدین و مکث مساجد و
گذاشتن چیزی در آنها و قرائت سوره هائی که در آنها سجده واجب
هست و بجهت رفع کراهت چیزهائی که در حال جنابت مکروهند مثل خوردن
و خوابیدن و بجهت کارهای مستحبی مثل تلاوت قرآن و دخول مشاهد
و غیر اینها از اغسال زمانیه و مکانیه و فعلیه که در کتب مفصله و
ادعیه مذکور است و افضل اغسال زمانیه غسل جمعه است که مخصوص
باحکام مخصوصه اول آنکه تقدیم آن بر وقتش مشروع است پس
هرگاه بترسد که در روز جمعه آب از او فوت شود پنجشنبه میتواند غسل
جمعه بکند بنیت تقدیم و اگر بعد از این تقدیم اتفاق شد که روز
جمعه متمکن شد از غسل مستحب است و اگر بعد از تقدیم شدن نکرد قضا
مستحب شود و لکن با عدم تمکن ادا قضا ندارد
دویم آنکه قضا آن مستحب است تا غروب روز شنبه سیم آنکه
هر چه بظهر نزدیکتر است افضل است و در بعد از ظهر جمعه نیت ادا
کند نه قضا بلکه قصد قربت کند   فصل در کیفیت غسل است
بدانکه غسل شستن کل بشره و ظاهر بدن است که باید آب بجمیع بدن
برسد حتی بیخ موها سر و ابرو و هر جا که مو دارد و بیخ گوش و ناف

در اغسال مستحبه

در کیفیت غسل [illegible]

وزیر پستان زنان وزیر بغلها و چینهائیکه در بدن آدمی هست چینهای شکم چاقها
وانچه دیده میشود از گوش و پیچهای آن و همچنین ظاهر بینی و دهن
و چشم وانچه دیده نمیشود لازم نیست شستن آن و همچنین سوراخ
سوراخی که در گوش و بینی بجهة حلقه و گوشواره میکنند اگر در
آنها چیزی هست باید حرکت بدهد تا آب بسوراخ برسد و اگر در
آنها چیزی نیست پس اگر سوراخ بهم آمده که اندرون آن پیدا نیست شستن
اندرون آن واجب نیست و اگر نمایانست باید بشوید و باید دانست که
شستن زیر موها باید بنحوی باشد که بعد از نیت بآن برسد مثل
شانه بدن چونکه غالبی شانه می کنند این نیست که پیش از غسل
در وضو زیر موها و چینها و سوراخ گوش را آب رسانیده خیال
می کنند که این کفایت میکند و خیال اینکه باید علم برساند که
بعد از نیت آب تازه در غسل ترتیبی بر عضو اول و بعد از آن آب
تازه بر عضو سیم جاری شده و نیز بر موها هر یک باید در محل خود
بترتیب آب برسد و در غسل ارتماسی چنین باید که تمام بدن آب
غسل برسد و لهذا در غسل ارتماسی بطریقه مشکل میشود پس
مهما امکن غسل ترتیبی اولی میشود که ابتدا بشستن سر و گردن
بعد از آن بجانب چپ و گردن را باید تا سر هم در بشوید پس اول
از اول شروع بشستن سر و گردن هر چیز که سابقا بیان نمود اگر
چه باطن آن باشد و طرف آن چیزیست که شستن آن جانب جسم تمام
نشود اگر چه بالاصالة باشد و غسل ارتماسی عبارتست از آنکه
همه بدن بیرون باشد و همه را در آب بینداخته آب همه بدن را

در احکام غسل

۲۱

بیکبار بسر فرو بکبر چو بدن زیر آب پنهان شود و هیچ جزئی بیرون نباشد
و در گل فرو نرود و خلایلی پیدا نشود و نجاستی عارض نشود پس اگر
در حین تخلیل موی تا مثلا خون بیرون اید از دماغ یا آنکه در حین
سعی در رسانیدن آب بزیر موها صورت در خلالیکه زیر آب است
پای او بر زمین گذاشته شود که مانع از اتصال آب بان باشد یا آنکه
بعد از شسته شدن آن گل آلوده شود یا آنکه بعد از فرو رفتن
در حین اشتغال برسانیدن آب به بعض جایهای بدن دیگر بدن
او را بیرون بیندازد همه محل اشکال می شود پس از این جهة دقت در
غسل ارتماسی بسیار باید کرد و هذا کار در غسل ارتماسی مشکل
است پس لازم نیاید که غسل ترتیبی را ترک نکنند مهما امکن چنانچه
بنای این داعی بر این است زیرا که با آنکه افضل است از چند جهة
اسهل است یکی آنکه موالات شرط نیست و ترتیب در نفس اعضا
هم شرط نیست از بالا بپایین از پایین ببالا از وسط بپایین و از
بالا تا وسط بهر طریق که باشد صحیح است سر را صبح بشوید ظهر
طرف راست عصر طرف چپ را بشوید صحیح است بلکه خالی از بدن
بماند هر وقت یاد شد همانجا را بشوید اگر طرف چپ است کافی است
تمام است و اگر طرف راست است طرف چپ را هم بشوید و بهر طریق
در نهر جاری در حوض در آب قلیل در بحر و بلکه بکسی که غالب است در
نهر آب با آب کمی غسل میتواند بکند که در خزانه اب فرو رود یا اکتفا
نمودن باقل غسل که جریان از موضعی بموضعی باشد و نه اگر جزئی
از بدن نجس باشد باید قبل از شروع در غسل تطهیر نماید هر گاه

در اثناء غسل نجس شد اگر از اعضائیست که غسل کرده شده پس شستن
در آن نیست هر چند نجس بماند تا بعد از غسل و اگر از اعضائیست
که هنوز شسته نشده آنرا قبل از شروع در غسل عضو تطهیر نماید
ومعتبر نیت در غسل ترتیبی اول جزئیست که از سر و گردن شروع
بآن میکند و در ارتماسی اول جزئیست که در آب فرو میرود و باید
مستدام باشد حکم نیت را تا تمام شدن غسل و پنهان شدن در آب
و اگر فکر پیشتر باشد و مستمر باشد تا اول عمل عیبی ندارد بلکه
هرگاه از خانه بقصد غسل بیرون آمد که بحمام رود و همان قصد
در نظر او مانده که در حین شروع در غسل بر قرار باشد و لو التفات
تفصیلی نداشته باشد غسل صحیح است و هرگاه بعد از فارغ شدن
از غسل معلوم شد که جزئی مانده که آب بآن نرسیده از بابت خلل
یا غفلت و نسیان پس حکم آن در ارتماسی بطلان غسل است و در ترتیب
آنچه ذکر شد و ذکر شد که غسل ترتیبی افضل است و اسهل است مگر
در یکجا که غسل ارتماسی معین است ولی در تنگی وقت آن چیزیکه
غسل بجهت او مطلوب است مثل نماز یا روزه اگر نشود تا از ترتیب
بنود و الا فلا و در بعضی جاها معین است غسل ترتیبی یکی صائم
بصوم واجب الاتمام مثل ماه رمضان و قضاء موسع بعد از ظهر و قضا
مضیق مطلقا و نذر معین مطلقا و اگر ارتماسی نمود حرام است و غسل
بطن او هر چه باطل شد و یکی در صورتیکه آب در موضعی باشد
که فرو رفتن در آن باعث اذیت است که بعضی از بدن گل آلود بشود
دیگر در صورت کم بودن که تمام بدن فرو نرود در آب و بعد دیگر

لیکن هرگاه شک کند بعد شستن که چیزی بجا ماند یکی دیگر اگر آب کثیر
کر باشد و بدن نجس نباشد و شرایط غسل مثل شرایط وضو است مگر
موالات که شرط نیست در ترتیبی مگر در غسل استحاضه که موالات
شرط است و باید دانست که این اسباب مذکوره وقتی سبب وجوب
غسل میشوند که علم بان حاصل شود پس شک بلکه مظنه اعتبار
ندارد بلی اگر بانزال جنب شد و بول نکرده غسل نمود و بعد آب
مشتبهی آمد حکم میشود بجنابت و دوم مرتبه بایست ایضاً غسل کند
بلکه اگر بعد از انزال بول نکرده غسل کرد بعد بول کرد احتیاط در
اعاده غسل است بمحض بول کردن بهمان انکه حکم کرده اند بعضی
از علماء باینکه اجزائی از منی در عضو ذکر میماند با بول بیرون می آید
ولذا اگر در ماه مبارک رمضان چنین اتفاق بشود جایز نیست اختیاراً
در روز بول بکند چون داخل در تعمد جنابت است و اگر در اثناء
غسل جنابت جنابت دیگر اتفاق افتاد باطل است بلا شبهه و اگر
حدث اصغر واقع شد احتیاط آنست که اتمام کند غسل را بعد اعاده
کند و وضو بسازد و نماز کند و هم چنین اغسال دیگر از واجبه و مستحبه
هرگاه چند غسل واجب بذمه شخص باشد احتیاط آنست که از برای هر یک
غسل علاحده بکند و غسل جنابت را آخر همه قرار دهد و وضو
قبل از هر غسلی از آن اغسال که مقتضی اند بکند بقصد قربت مگر آنکه
آب نباشد یا وقت تنگ باشد غسل جنابت را بکند با علم بکفایت
آن از اغسال دیگر یا تداخل کند چون اجماع بر صحت تداخل است
و هم چنین از برای هر یک غسلی علاحده کند اگر چند غسل مستحبه

جمع نبود و همچنین اگر بعضی واجب و بعضی مستحب از برای هر یک
غسلی علاحده بکند و در وجوب باید شخص بغیر خود غسل
بدهد یک غسل مولود بقصد قربت و یک غسل میت که واجب
است غسل دادن هر میت مسلمی و طفل مسلمی اگرچه سقط باشد و
چهار ماهه باشد مگر نواصب و خوارج و مجسمه و همچنین عضو
جدا شده اگر آن قطعه سینه یا بعض سینه باشد هم غسل دارد
و هم کفن و هم نماز و هم دفن و اگر استخوان داشته باشد غیر از سینه
همان غسل و دفن لازم است و همچنین استخوان خالی غیر از دندان
و نماز هم میخواهند احتیاطاً و غسل دهنده باید بالغ و عاقل و
عارف بمسائل غسل و مماثل میت باشد در ذکوریت و انوثیت
و تفاوتی ندارد حکم مماثلیت بالغ و غیر بالغ مگر بچه چه پسر چه دختر
که میتوانند کمتر از سه سال را مگر جدتین و شوهر و کنیز و سید
که شوهر زن را و کنیز را میتواند غسل بدهد اما بر عکس احتیاط
ترک است و مگر در محارم که مرد را خواهر غسل میدهد و بر عکس
لکن بشرط مماثل نبودن و از زیر لباس آب بریزد و بدن را برهنه
نکند و لباس حکم خرقه را ندارد و احتیاط است که آن را بشوید
و تطهیر کند مثل خرقه ... و لیکن در خنثی مشکل امر غسل مشکل است
احوط آنست که اگر کنیز دارد هم کنیز غسلش بدهد و هم محارم و اگر
کنیز ندارد محارم از پشت جامه غسل بدهد و اگر محارم ندارد غسل
ساقط است و اگر یک غسل مرد بدهد و یک غسل هم از زنها ترتیب
بد نیست مثل آنکه هر گاه عضوی از میتی باشد که غسل دادن

او واجب باشد و معلوم نباشد که چنانکه بودنش احوط غسل از
مرده است و کیفیت غسل میت آنست که اول میت را از نجاسات
عارضه تطهیر کند تا بعد از آن نیت کند باین طریق که غسل
میدهم این میت را باب سدر و کافور و آب خالص وجوبا قربة الی الله
و بعد از آن نیت خصوص غسل باب سدر نماید و باید که قدری
سدر در آن داخل نموده باشند که اسم آب سدر بر او گفته شود
و از اطلاق بیرون نرود میت را غسل بدهد بطریق غسل ترتیبی
و بعد از آن نیت خصوص غسل باب سدر نماید و باید که قدری سدر
در آن داخل نموده باشد که اسم آب سدر بر او گفته شود و از اطلاق
بیرون نرود میت را غسل بدهد بطریق غسل ترتیبی و بعد از آن نیت
خصوص غسل باب کافور نماید و باید که قدری کافور در آن مالیده که او را
آب کافور بگویند و از اطلاق بیرون نرود بترتیب غسل بدهد و بعد
از آن نیت غسل باب خالص نموده و باب مطلق خالص از سدر و کافور
و کل او را غسل بدهد بترتیب بمجرد شستن از جزو آخر که فارغ شد اگر
کسے مس کند او را غسل مس میت بر او واجب نمیشود و محرم را کافور نزدیک
آن نکنند بلکه غسل سدر و دو غسل آب خالص بدهند و اگر دو نفر غسل
میدهند هر دو نیت بکنند و شرط غسل میت قربت است پس اگر
بقصد اجرت کرده باطلست و هر گاه آب نباشد یا استعمال آن شرعا ممکن
نباشد در اینجا حکم تیمم است و کیفیت تیمم میت باینست که نیت کند تیمم
میدهم این میت را قربة الی الله و باطن دستهای خود را بر زمین بزند و بر
پیشانی و کفهای میت را مسح کند و بکضرب دیگر بر زمین بزند و دستها

کیفیت غسل میت

کیفیت تیمم میت

در احکام غسل

۲۶

میت را مسح کند و ملاحظه شرایط تیمم را بکند یکی تیمم بدل از غسل و سه
تیمم دیگر بدهد یکی بدل از غسل سدر و یکی بدل غسل کافور و یکی
بدل آب خالص پس جمعا چهار تیمم میشود و شرایط این غسل چهار
است اول مباح بودن ده چیز مکان غسل ظرف محل گذاشتن میت
محل غسل دهنده فضائیکه جسم میت در اوست آب سدر کافور ظرف
آب ریختن مصب آب و مجرای آب غسل دوم پاک بودن آب سیم پاک
بودن از نجاسات خارجیه چه آنکه ازاله نمودن مانع از رسیدن آب به
بشره بدن میت و تخلیل موهای سر و ریش و ابرو و غیر اینها و اگر شک
کند در چیزی که حایل هست یا نه رفع آن لازم است ولی بودن جامه
و لباس مثل قوطه و لنگ حایل نیست همین آب از آن نفوذ میکند
و به بدن میرسد کافیست و وضوء دادن میت پیش از غسل مستحب
است بنیت قربت و اگر میت جنب یا حایض یا نفساء از دنیا رفته باشد
غسل از اینها لازم نیست همه ساقط است و غسل او تمامی حدث میت بجا
نیست و شهید غسل ندارد و محدود بحد شرعی که بامر امام غسل
میت کرده باشد غسل ندارد و مراد از شهید کسی است که در حال حضور
در حضور امام یا امر امام کشته شده باشد یا در حال غیبت بجهة حفظ
بیضه اسلام کشته شده باشد و مطعون و مبطون و زیر خراب رفته اند
و غرق شده و زن در وقت ولادت اگر چه اطلاق شهید بر اینها شده ولی
حکم شهید در سقوط غسل ندارد بلی ثواب شهید را دارد

مقصد سیم در تیمم است و این بدل از وضوء و غسل است و
باید ملاحظه بدلیت در آن بشود و در آن چند فصل است

در احکام تیمم
سیم

در احکام تیمم است

مسوغات تیمم ۲۷

فصل اول بدانکه تیمم جایز است در حال عدم امکان استعمال آب بهفت
سبب ذکرها اول یافت نشدن آب واگر علم دارد بنبودن آب که تیمم
میکند والا لازمست از چهار طرف تفحص کند در صحرای هموار از
هر طرفی مقدار دو تیر انداز و در صحرای ناهموار مقدار یک تیر انداز
مگر انکه یقین یا مظنه بعدم یا دزد داشته باشد لازمست تفحص تا
ملازم علم بعدم حاصل کند یا وقت تنگ بشود واگر تفحص نکرد و
تیمم کرد باطل است مگر انکه وقت تنگ شده باشد که معصیت
کرده لیکن تیممش صحیحست و احتیاطا قضای این نماز را بکند واگر از
قول کسی دیگر علم حاصل کرد بعدم آب تفحص ساقط است والا
فلا دویم ضرر داشتن استعمال آبست بطریق یقین یا بطریق مظنه
واما مجرد خوف احتیاط جمع است میان تیمم و وضوء یا غسل سیم خوف
تحصیل آبست بسبب قطاع طریق یا جانور موذی بر جان یا عرض یا مال
چهارم عدم تمکن از قیمت آبست پنجم احتیاج باب است از جهة خوف هلاک
تشنگی خود یا متعلق خود یا نفس محترمه دیگر یا کافریکه محتاج الیه
او باشد یا حیوانیکه محتاج باو باشد از روی علم یا مظنه واگر شک
داشته باشد احتیاط جمع است میان تیمم و مبدل منه او ششم
احتیاج باب است بجهة ازاله نجاست یعنی قدریکه آب کفایت تطهیر
از نجاست بدن یا لباس یا وضوء مقدم بدارد تطهیر را بر وضوء
هفتم انکه وقت مضیق باشد از وضوء یا غسل بدانکه در سه
موضع در شریعت تیمم جایز است با وجود آب اول بجهة نماز میت
دویم بجهة خابیدن بر طهارت سیم هرگاه در احد مسجدین شود

ومحتلم شد مگر آنکه غسل ممکن باشد و زمان غسل کمتر از زمان تیمم
باشد که در اینجا غسل معتبر است فصل پنجم آنچه تیمم بان میشود
وان نه چیز است بترتیب اول خاک مطلق چه سفید چه سرخ چه
زرد خالص از چیز دیگر که مضمحل نباشد دوم زمین و کلوخ
وخشت خام واگر بکوبند داخل در قسم اول است سیم ریگ چهارم
سنگ پنجم زمین گچ وآهک قبل از پختن ششم غبار که بسبب تکان چیزی
غبار دار جمع شود و در وقت اینکه بعد دست بزنند واگر زیاد جمع شد
داخل در قسم اول است که خالص باشد هفتم چیز غبار دار و در صورت
تمکن از سنگ و غبار احوط جمع میان هر دو هشتم گل باین طریق که
دست را بزنند بعد آنرا تکان بدهد و پیشانی بکشد نهم برف و یخ است ولکن
احوط در آخر آنست که اگر ممکن است دستها را بر یخ بزند تا که بطریق مسح بجهت وضو
بگیرد یا غسل کند باین نحو اگرچه اقل غسل حاصل نشود زیرا که با حصول
اقل غسل بر همه مقدم است بعد تیمم بان کند و بعد نماز را هم قضا کند
فصل در کیفیت تیمم باطن کف دستها را متصل بهم بخاک میزند بعد از آن
بر میدارد و تکان میدهد که اگر از خاک بر آن حایل باشد بیفتد
بعد از آن دستها را متصل میکند باین طریق که از سمت انگشت کوچک
هر دو کف را بهم متصل کند و بهمین طریق که بهم متصل اند سینه باطن
هر دو کف گذاشته شوند بر شقه بالاتر از رستنگاه موی سر و بهمان
حالت مسح بکشد دستها را از بالا با پائین تا برابر ابروها و تا بالای بینی که بلندی
بالای لبهاست بنحوی که همه پیشانی و جبینین مسح بشود و سرها را
برگردانند که همه پیشانی و جبینین مسح شود و قدری دستها را پائین

طرف آن طرف که محاذی فاصله میان دو کف بی مسح نماند بعد از آن مسح
کند همه طول پشت ظاهر کف دست راست را از بند دست که مچ باشد
تا سر انگشتان بهمه عرض باطن کف دست چپ را بتمام باطن عرض باطن
کف دست راست و ملاحظه کند که در وقت مسح کنارهای دست مسح
کننده را خوب بجا آورد و متصل کند بر ممسوح که بی مسح نماند و آنکه مسح
شده برقرار نباشد و مسح کننده بر او بکشد و اگر هر دو را حرکت داد
باطل است و قدری از سر انگشتان و ما بین انگشتان و حاشیه بیرون انگشت
بزرگ و کوچک را داخل کند در مسح تا یقین حاصل کند و یک قدری از
بند دست بالاتر بگذارد و یکمرتبه بکشد و حائلی بر ممسوح نباشد
بعد یکمرتبه دیگر دستها بر زمین زند و پشت دستها بکیفیت مزبور
بمالد و بعد دست راست را تنها بر زمین زند و پشت دست چپ را
مسح کند و باید خاک غصبی نباشد و مکان و فضا مباح باشد و شرط است
مباشرت و موالات و ترتیب بنحو مذکور و هو العالم

در احکام تیمم

تیمم پیش از دخول وقت جایز نیست و اگر تیمم کرد در اول وقت بجهة
نمازی و منقضی نشده وقت نماز دیگر داخل شد اگر امید رفع عذر
هست لازم است تاخیر تا آخر وقت مطلقاً و اگر امید نیست جایز است
لازم نیست تعجیل در اول وقت و اگر نماز قضا بذمه شخص باشد اگر قضا
موسع است حکمش مثل اداء است بتفصیل مذکور و اگر مضیق است یا
قضاء بسیار است بذمه دارد در همه وقت میتواند تیمم کند حتی اینکه اگر
بداند تا ساعت دیگر رفع میشود عذر انتظار آن لازم نیست و همچنین
است نذر مطلق و نماز استخاره و نماز مستحبی مطلقاً بلا وجه سبب تیمم

جایز است و انتظار رفع عذر فرض هم نیست و تیمم در محل خود جانشین
وضوء و غسل میشود یعنی هر چیزی که مباح میکند او را وضوء یا غسل
مسئله تیمم بدل از غسل جنابت بحدث اصغر هم میشکند و احتیاط اینست
که یک تیمم بدل از غسل بکند و یک تیمم بدل از وضوء و اگر ممکن نیست
وضوء بسازد و در جائیکه هم غسل میخواهد و هم وضوء مثل مس
میت و حیض اگر آب نشد دو تیمم میکند یکی بدل از غسل یکی بدل از
وضوء بسازد مسئله تیمم بمحض تمکن از آب باطل میشود و اگر در اثنا
نماز باشد قبل از رکوع نماز را بهم زند اگر وقت دارد و اگر وقت ندارد
یا داخل در رکوع شده نماز را تمام کند و اگر اسباب غسل متعدد شد
از جمله یک تیمم علاحده بکند و اگر آب بقدر وضوء هست وضوء هم
بگیرد قبل از تیمم بدل از جنابت اورد والله العالم

مقصد دوم در ازاله خبث یعنی نجاست از بدن و لباس و نجاسات
بنا بر مشهور ده چیزند اول و دوم بول و غایط از هر حیوان حرام
گوشت که خون جهنده داشته باشد بعد از بیرون رفتن و حرام گوشت
چه بالاصاله یا بالعرض مثل حیوان جلال و موطوءه انسان که گوشت
او و نسل او حرام میشود سیم خون هر حیوانیکه رگ جهنده دارد هر چند
حلال گوشت باشد و اشکال میشود خون میان گوشت که پاک و حلال
است و غیر از این خون ارنبا بر خوف اجمعًا احتیاط اجتنابست مگر خون
حلال کند پاکست چهارم منی از هر حیوانیکه خون جهنده داشته
باشد پنجم میته از هر حیوانیکه خون جهنده داشته و میته [illegible]
کم بدن که شرعیه روح از او رفته باشد یا اینکه جزو [illegible] داخل او

نشه پس سقط قبل از ولوج روح هم نجس است وآنچه حیوة هم در
او حلول نکرده از میته پاک است مثل شاخ واستخوان ودندان ومنقار
وسم وچنگال وناخن وپشم وکرک وتخم مرغ اگر پوست بالای
آن سخت شده باشد پاک وحلال است ولی ظاهرش نجس است ودر
حکم میته است هر جزئی از اجزاء زنده اگر جدا شود مگر بعض اجزاء ریزه
از پوست بدن انسان که سوا میشود از روی دمل وزخم وثالول واز لبها
که بسبب خاریدن می افتد ششم وهفتم سگ وخوک بری است
هشتم خمر است یعنی هر مایع مست کننده وملحق بشراب است آب انگور که
یا مویز یا خرما در آن گذاشته شود وقدری بماند که بهم خورد حرام و
نجس میشود هر چند هنوز مسکر نشده باشد سیم فقاع که از آب
جو بعمل می آورند چهارم آب مویز یا کشمش هر گاه جوش بخورد و
دو ثلث او کم نشده باشد وکشمش ومویز اگر طبخ شود بطوریکه آب
از خارج داخل او نشود چه سرخ بکنند چه نکنند چه جوش بیابد
چه نیابد چه در پلو چه دلمه چه کله پاچه اشکال ندارد والا
اشکال دارد پنجم آب خرما وشیره [illegible] خرما هرگاه جوش بیابد
ودو ثلث او نرود وحال خرما مثل کشمش است چنانچه ذکر شد
نهم از نجاسات کافر است یعنی کسیکه [illegible] انکار وحدت صانع
یا نبوت پیغمبر یا معاد نماید بدل وزبان یا بزبان تنها ودر حکم
کفار است مرتدین ومنکر ضروری دین ومذهب ومجسمه و
قائلین بوحدت وجود یا وحدت موجود ومجبره ومفوضه وخوارج
ونواصب وغلاة وکسیکه علی را خالق ورازق بدانند یا بگویند نعوذ

خالی کردن و دزدی و زنا دادن یا او باشد و منافقین که معلوم باشد کتب
ایشان موافق زبان ایشان باشد یا ظاهرا خلاف بزبان یا اظهاران دهم
از نجاسات عرق جنب از حرام و هرگاه بخواهد غسل کند باید بدن را
تطهیر از عرق کند بطریقیکه بعد از تطهیر عرق نکند تا تمام شدن
غسل و اگر نمیشود از عرق بدن و خالی برود زیر آب کثیر اول نیت
تطهیر کند و بعد نیت غسل و از آب بیرون بیاید و عرق شتر جلاله
را ایضا اجتناب کند تا استبراء نشده فصل در کیفیت نجس
شدن چیزهاست هرگاه عین نجسی بچیزی بخورد در حالتیکه هر دو
خشک باشد یا اندکی رطوبت در ایشان باشد که جزئی از آن سرایت
نکند نجس نمیشود لکن در میته بخصوصه احتیاطی هست که ذکر
شد و هرگاه عین نجس بچیزی بخورد با رطوبت سرایت کننده
یکی از ایشان هر دو آن چیز متنجس میشود و بعد از آن بدن متنجس
بخورد برطوبت مسریه هم متنجس میشود و حکم نجاست اول زائل
در تطهیر اگر چه نجاست بچیزی رسید اگر یکی از ایشان حکمش اغلظ است
مثل ولوغ کلب حکم غلیظ بثانی میشود و داخل میشود خفیفه
در غلیظ چه دفعه مجمل برخورده باشد یا بطریق تعاقب و اگر
شک کند در رطوبت مسریه حکم بنجاست نمیشود و هر موضع که
نجس یا متنجس برخورد همان جا را نجس میکند و سرایت بجای دیگر
نمیکند اگر چه متصل باشد مگر در یک موضع اقالهب قلیل که
اگر نجاستی باو رسید نجس میشود و آنچه متصل باو و مساوی است
یا پائین تر او است یا بالاتر او است مگر آنکه بدفع و جریان داشته باشد

نه بعینه نجس نیست

که همان جزء متصل نجس میشود سرایت نمیکند بالاتر دوم تتمه آب مضاف که اهم حکم آب قلیل دارد اگرچه صد کر باشد سیم مایعات نامیه یعنی چیزهای آبکی مثل روغن گرم و شیره روان و لکن در آب مضاف و مایع قولی بنجاست بالاتر هم در صورت اتصال بنجاست پائین تر هست اگر احتیاط بکنند خوبست ولی فعلا اجماعست بر عدم نجاست و در غیر این سه موضع در هر جا که نجاست برخورد مختص همان موضع است و دیگر آنچه متصل است بآن حتی برطوبت نجس نمیشود پس روغن و شیره سخت و خربزه و خیار و مغز هندوانه اگر بجزء آنها نجاست ملاقات نمود در غیر آن جزء سرایت نمیکند و لکن اگر جزء نجس چیزی متصل کنند بخارج مثل این اتصال آن چیز نجس میشود و اگر در چیزی شک بشود که از کدام قبیل است حکم بنجاست نمیشود

فصل در احکام نجاسات باید بدن و لباس در حال نماز واجب و مستحب از اول تکبیرة الاحرام بلکه اقامه تا آخر سلام واجب متنجس نباشد و همچنین نماز احتیاط و اجزاء فراموش شده که قضا می کنند و سجود سهو و همچنین در حال طواف مطلقا و از زمین مسجد و دیوار او و فرشها و بلکه اگر عین نجاست خشک باشد و سرایت نمیکند باز دفع آن لازمست بلکه متنجس خشک را داخل مسجد کند بی سرایت باز احتیاط ازاله است و وجوب ازاله نجاست از مسجد فوریست بحیثیتی که نمیتوانند نماز کنند اگر وقت آن موسع است و اگر تنگست نماز را مقدم بدارد مگر آنکه قدرت بر ازاله نداشته باشد و واجبست پاک نمودن محل سجود یعنی جای

در احکام نجاسات

بچیزها نجس شدنها و واجبست ازاله نجاست از قرآن و حواشی آن و جلد و لوح
و غلاف آن اگر قرآن در اوست و اگر ممکن نباشد محو آن کلمات نماید
در کر یا جاری و اگر نجاست خشک هم برسد آن باشد رفع آن واجبست
و قرآن زاید ست کافر دادن حرامست و کتب دعیه و احادیث
و کتب فقهیه سیما که در آیات قرآن و اسم خدا باشد این حکم را دارد
احتیاطاً و لازمست ازاله نجاست از ضرایح مقدسه و مشاهد مشرفه
و تربت سید الشهداء و وصلهای جامه کعبه و کوزه و لولی که از
کربلا می آورند بجهة تبرک و حرامست خوردن و آشامیدن آنچه نجس
شده است ما دامیکه نجس است و بکسی دیگر حتی طفل جایز نیست بلا
اما اگر غذاء در وقت خوردن طفل نجس شود عیب ندارد اما
اگر از آن نجس شده چیزی بماند ثانیاً باو ندهند حرمت معامله اعیان
نجاسات جایز نیست مگر آنچه طریقه بآن جاریست مثل کود
دادن زمینها بدانکه بعض نجاسات معفوند در حال نماز
اول خون زخمها و دملها ما دامیکه خوب نشده اند و خون از آنها
جاریست و مشقت معتبر باشد در ازاله و تبدیل لباس و خون
بواسیر و نواسیر در حکم عفو هستند و عرقی که بآن خون نجس
شود در اطراف آنهم معفو است دویم خون کمتر از درهم و مقدار
درهم بنا بر احتیاط مقدار بند انگشت است مگر خون نجس العین
یعنی میته و خون حیض و نفاس و استحاضه و خون غیر ماکول
اللحم که اینها معفو نیستند و اگر شک نمود که از کدام قسم است احتیاط
ترک نشود سیم هر گاه زن لباس او منحصر باشد یا بچه در بر دارد و

دبیرون آوردن آثار او مشقت دارد و تربیت پسری میکند بشرط
با متوجه شدن در هر روز و شب یکمرتبه بشوید کافی است و اگر
نجس بشود معفو است و بهتر آنست که نزدیک غروب بشوید که
نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا بی نجاست بخواند یا نجاست کم
چهارم آنچه است که لا یتم الصلوة به مثل بند زیر جامه و عرقچین
و غیر اینها   فصل در کیفیت تطهیر متنجسات بدانکه مطهرات آب
است که همه چیز را تطهیر میکند بشرط پاک بودن و مطلق بودن و
متغیر بنجاست نباشد یعنی رنگ و بوی و طعم نجاست نگیرد در وقت
استعمال و در این سه شرط فرق بین قلیل و کثیر نیست و اگر قلیل باشد
علاوه بر اینها شرط است اینکه آب بعد از ازاله عین نجاست وارد شود.
پس غسله مزیله مطهر نیست و از غسلات محسوب نمیشود و باید مستعمل
در تطهیر متنجس دیگر نشده باشد اگرچه طاهر هم باشد مثل آب استنجاء
و باید وارد بشود بر نجاست و باید قطرات آن آب جدا نشود از متنجس
و بعد از جمع شدن این شرایط آب مطهر است هر چیز را اگرچه کیفیت
تطهیر اشیاء مختلف است بحسب نجاسات و متنجسات و تفصیل در
در متنجسات باعث تطویل است و اما اختصار پس واجب است شستن
رخت و بدن از بول و غیره دو دفعه در کثیر و غیره و اما در ظروف سه
دفعه باید شسته شود از هر نجاستی غیر از نجاست مردن موش
و شراب و ولوغ سگ و خوک بلکه غیر ولوغ از لعاب دهنش و نجاسات
دیگرش ایضا اما مردن موش و شراب هفت مرتبه شستن میخواهد
و اگر ظرف از چیزهائی باشد که آب فرو میرود در او مثل [illegible]

باسفال جیر و غنی پاک کند و لطوط اجتناب است و اما ولوغ هفت دفعه بشوید
کما اول الفقها الثلثه یا بعد طهیه ان نیست کما اول خاک خشک بریزد
و بمالد بعد بکشد تا خاک رطوبت ظرف را ببرد و بمالد بعد باب که
در او فقد که خاک باشد بشوید بعد دو مرتبه بآن سه قسم خاک
مالیکه ذکر شد یا آب بیاورد و پنج مرتبه دیگر بعد بشوید و باید خاک
پاک و خالص باشد و اگر نشود ظرف را خاک مالی کرد اجتناب کنند
از او مثل ظرفیکه آب در او فرو میرود و اگر غیر این نجاسات باشد
پس اگر آب فرو میرود فرو کنند در آب اگر آب کثیر باشد یکروز ماند
آب زائد او اگر آب قلیل باشد بعد از آنکه عین نجاست و بکذارد خشک شود
بعد او را داخل کند در آب یکبار دیگر نماند یا بپیچانند مرتبه سیم دیگر پاک گشت
اما غیر ظروف پس باید او را بفشارد بعد از شستن که غالب آب او را
بگیرد باز بشوید و بفشارد باز بشوید پاک گشت قطعا و در تطهیر آب
نجس و چیزهای دیگر تفصیلی دارد که در کتب مبسوطه متعرض شده‌اند در
کتاب طهارت دلیل لامع حقیر نوشته‌ام والله العالم

اگر آب کثیر باشد

دویم زمین است و آن مطهر زیر پا و کفش و چکمه و نعلین است از آنچه
بآن راه میروند چه از چرم باشد و چه از چوب و چه از کهنه و چه از
ریسمان راه برود تا خشک شود و عین نجاست برود بشرط آنکه
زمین خشک و پاک باشد سیم آفتاب است و آن مطهر زمین و دیوار
و در و درخت و میوه و گیاه هرچه قبل انفاسست از چیزهائیکه نقل مکان
نمیشوند یا بنظر میکه بعد از آنکه عین نجاست از آنها زایل شد و اما
بول تا ببیند بقدریکه رطوبت آن نجاست بآفتاب خشک شد پاک میشود

چهارم استحاله است و این مطهر خصوصیتی دارد که اعیان نجسه
را پاک میکند و معنی استحاله تبدیل شدن حقیقه چیزیست بحقیقه
دیگر و آن بر چند قسم است اوّل آنکه خود بخود استحاله شود مثل
نجاسات خاک شود یا کرم شود و بول یا فضلهٔ حیوان حلال گوشت
شود دوم آنکه بواسطهٔ مؤثری تبدیل شود مثل آنکه نجس
بواسطهٔ آتش خاکستر شود ولی در مثل ملح نمک شدن یا منجمد
خاکستر شدن احتیاط دارد اما بخار بول یا آب نجس پاکست احتیاط
دارد مثل گلاب گل نجس و عرق اشیاء نجس سیم آنکه بعلاج
مستحیل شود مثل آنکه شراب را سرکه کنند یا آنکه در شراب سرکه
بریزند بنحویکه سرکه شود ولکن اگر قطرهٔ شرابی در خم بزرگی سرکه
بریزد همان نجس میشود چهارم سنگ و کلوخ مستعمل در استنجا
که مطهر مخرج غایط است در وقتیکه تعدّی نکرده باشد بشرطیکه
سه سنگ باشد و پاک باشد و استعمال نشده باشد و عین بالمرّه
ازاله شده باشد و اگر بکمتر بشود بایست تکمیل نماید تا سه و در حکم
سنگست هر چیزیکه قالع نجاست باشد و واجب الاحترام و نجس العین
و متنجس نباشد پنجم اسلامست و آن مطهر کافر اصلی و مرتدّ ملّی
و فطریست ششم تبعیّت است و آن در اطفال کفار است اگر پدر
یا مادر یا جدّ ایشان مسلمان شده یا آنکه مسلمانی او را اسیر کرده
تنها پاک میشود و مویز و خرما و ظرف سرکه بعد از سرکه شدن پاک میشود و
کهنه سر شراب ظاهر کنند تا آنکه ظاهر شود سه حصه بعد انعدام شکست نجس پاک
هفتم تبدیل نسبتست مثل آب بعض که آب دناغ و دخال کفر بجبر

اند و بعد از اسلام پاکست ولی در فضله‌ایکه در حال کفر حاصل شده
مثل عرق و خشک شده مثل آب دماغ اجتناب است هشتم انفصال غساله
است وان در آب غساله اخیره همینکه جدا شد بقیه که در رخت
میماند پاکست نهم زوال عین نجاست از بواطن انسانست و از
بدن حیوان با احتمال طهارت ولو بعیدًا دهم انتقال مثل اینکه
خون انسان را پشه بمکد جزء آن شود و اگر جزء آن نشود نجس است
مثل زالو یازدهم نقص وان در مثل عصیر است که بجوش دو
ثلث او برود دوازدهم غایب شدن وان مطهر است در انسان باین
معنی که اگر اسباب و بدن کسی نجس شده باشد وان شخص از نظر
غایب شود در وقتیکه احتمال تطهیر باشد و بداند که آن شخص که چیز
او نجس است و استعمالیکه مشروط بطهارت است بکند از او سر بزند
سیزدهم استبراء وان مطهر فضلهٔ حیوان جلال است یعنی حیوان حلال
گوشت که غالب خوراک او نجاست شد نجس میشود فضلات او هم
که استبراء شد شتر چهل روز گاو سی روز گوسفند ۱۰ روز مرغ
الی ۷ روز مرغ خانگی ۵ روز پاک میشود
پانزدهم بیرون آمدن خون است بنحو متعارف از ذبیحه پس باقی ماندهٔ
خون در گوشت پاکست اما خون در شکم و دل و جگر او احتیاط اجتناب است
پانزدهم استعمال ... پیش از نجس شدن که مانع نجس شدن است
با بودن مقتضی آن وان نیست بلکه است که باذن امام غسل کند
قبل از کشتن آن شانزدهم زوال تغیر است از آب نجس در جای خود
هفدهم کم کردن آب ... بتفصیل مذکور در ...

فصل بدانکه هر چیز بغیر از اعیان نجسه محکوم بطهارت است
تا اینکه بطریق علم و یقین مشخص شود که نجس شده است یا
دو عادل شهادت بدهند یا صاحب ید شهادت بدهد مگر
رطوبت مشتبه قبل از استبراء و بعد از بول و هرگاه یقین حاصل
شود بنجاست یکی از چند چیز اگر محصورند همه دخل بخود شخص
دارد اجتناب از همه لازم است و اگر غیر محصورند اجتناب لازم نیست
و بعد از اینکه نجاست چیزی معلوم شد باید علم برساند که پاک
شده یا دو عادل شهادت بدهند بتطهیر و هرگاه شخص مسلمی ادعا
کرد در تطهیر و اخبار نمود و علم هم نداشته باشد بقول او با اطمینان
محکوم بطهارت است

مقصد بیستم

ملاحظه وقت است
بدانکه از زوال تا غروب وقت صلاة ظهر و عصر است و زوال میل
آفتاب است از دایره نصف النهار بجانب مغرب و تشخیص آن بزیاد
شدن سایه است یا پیدا شدن سایه در بعض بلاد و اگر زمین
هموار باشد و شاخصی خط کرده که سر آن نیز پیدا باشد مشخص
میشود و مختص است ظهر از اول وقت بقدر خود و مختص است عصر
از آخر وقت بقدر خود و معنی اختصاص آنست که اگر بخیال اینکه
نماز ظهر را کرده عصر را کرد در وقتی که مختص نماز ظهر است عصر
باطل است و هرگاه وقت وسعت زیاده از چهار رکعت نداشته باشد باید
نماز عصر را بکند و ظهر را قضا کند و هرگاه نماز قصر باشد چهار
رکعت که ماند هر دو نماز را بکند مثل اینکه در حال تمام پنج رکعت
بماند و در حال قصر بقدر سه رکعت بماند هر دو نماز را ادا باشد

در احکام وقت

و وقت فضیلت ظهر تا وقتیکه سایه بقدر شاخص بشود و وقت
فضیلت عصر از وقتیکه سایه بقدر شاخص شود تا دو قدر شاخص
بشود و وقت نماز مغرب همینکه سرخی مشرق از سمت رأس زایل
بشود مقدار ادای آن وقت مختص اوست بعد وقت عشا داخل
میشود و ممتد است وقت آن دو از اول مغرب تا نصف شب و مختص
است عشا بچهار رکعت به نصف شب و هرگاه بعد از نصف شب
نماز نکند تا قبل از فجر بقصد ادا و قضا نکند و وقت فضیلت
تا ثلث شب ممتد است اگرچه قبل از برطرف شدن سرخی مغرب
افضل است و وقت فضیلت عشا بعد از زوال سرخی است از مغرب
تا ربع شب و وقت فضیلت نماز صبح طلوع فجر صادق است تا ظهور
سرخی واضح در مشرق و تا ظاهر شدن جزو اول قرص آفتاب از مشرق
وقت اداء است بدانکه صحت نماز موقوف است بر علم بدخول وقت حتی
در صورت علت در آسمان یا در شخص تاخیر اندازد تا علم حاصل
شود و هرگاه از وقت بمقدار نماز گذشت و نماز نکرد و مانع از تکلیف
مثل بیهوشی و حیض بهم رسید قضاء آن نماز لازم است و هرگاه
در آخر وقت صفت تکلیف حاصل شد پس اگر بقدر یک رکعت از وقت
ادراک شود مثل اینست که تمام آنرا ادراک کرده که نماز بر او واجب است
عدول از نمازی بنماز دیگر جایز نیست مگر در چند جا که جایز است
اول هرگاه شخص نماز عصر را شروع کرد در نماز بخاطرش آید که
ظهر را نکرده یا عشا را شروع نمود و قبل از رکوع رکعت چهارم
خاطرش آمد که مغرب را نکرده عدول کند از نماز دویم بنماز اول

یعنی قرار بدهد که این نماز ادا باشد اگر در وقت مشترک باشد
دوییم هرگاه شروع کرد بنماز ادائی بعد معلوم شد که قضای سابقی
بذمه اوست عدول کند از ادائی بقضائی سیم انکه هرگاه شروع
کرد بنماز قضاء بعد معلوم شد که قضای دیگر سابق بر ان بذمه
اش هست عدول کند بان سابق چهارم عدول از نماز واجب
بنافله و این در جائیست که شروع کرده بنماز واجب و امام مشغول
شود بنماز جماعت و بداند اگر تمام کند نماز را بنماز جماعت نمیرسد
عدول کند بنافله و تمام میکند و ملحق بجماعت میشود پنجم عدول
از جماعت بانفراد در بعضی صور ششم عدول از قصر است بتمام
هرگاه در بین نماز قصد اقامه کرد هفتم از اتمام بقصر در وقتیکه
قصد اقامه داشت و هنوز در دو رکعت اولست که قصد سفر کرد
اعاده کند قصر را و بدانکه تعجیل در بجا آوردن نماز در وقت
مطلقا افضل است مگر چند موضع اول بجا آوردن نافله کذا ۲ تاخیر نماز
عشاء تا سرخی مغرب ۳ تاخیر بجای الحاج تا برسد بمشعر ۴ برای
کسیکه رفقه او منتظر او باشند بجهت افطار یا خود حالت توجه
نداشته ۵ برای کسیکه بول و غایط داشته ۶ هرگاه خواهد نماز
را بوجه اکمل بکذارد مثل انتظار جماعت یا حضور قلب و غیر این
موارد **مقصد چهارم** استقبال القبله است بدانکه
واجبست در نماز استقبال بجهتی که اگر حجاب برداشته شود
بکیفیت استقبال محسوس نزدیک باشد هر چند خط مستقیم
از موقف او بکعبه نرسد و جهت انکه علم متعذر است در این زمان

سبب در احکام قبله

۲۴۲

بجهت اینکه تا قبر معصوم نمیدانیم کیفیت بدن مطهر متیامن است یا
مولجه است و کل محراب معصوم معلوم نیست وضع ایستادن
حضرت بلی از وضع قبر و محراب بیقین بجهت حاصل میشود پس
مقتضای این کیفیت کافیست وظن خاصی که رسیده از شارع
ستاره جدی است بجا الحق از اواسط عراق که او را برابر پشت
منکب راست و جهت آنکه واقع شدن در بیابان جنوب باعث این
وضع است پس در نقطه جنوب همین کیفیت است و باختلاف
بلاد و انحراف مکه نسبت بانها از نقطه جنوب بسمت مغرب
منحرف میشود گذاشتن از اول شانه راست تا این سبب انحراف بجا
که قبله بین نقطه مغربست بگذاشتن جدی محاذی دست راست
همین طریق ملاحظه شانه چپ میشود و هکذا الحکم انحراف بقدر
میکند تا جائیکه نقطه مشرق قبله است جدی را محاذی دست چپ
میگیرد و هرگاه جائی باشد که مکه در نقطه شمال آنست جدی را
مابین هر دو چشم قرار میدهد و بعد ملاحظه انحراف غربی یا
شرقی در او میشود تا جائیکه نقطه مغرب قبله است محاذی دست
چپ میشود و جائیکه بنقطه مشرق میرسد جدی محاذی دست راست
قرار میگیرد و بعد رجوع کند بقول عادل و بعد باجتهاد خود و
بعد بقبور مسلمین و محراب مساجد شان و محل توجه مذابح ایشان
بعد بمظنه که از قول اهل خبره حاصل شود ولو کافر باشد و
بعد بمظنه که از آلات مصنوعه مثل قبله نما حاصل شود و اینها نیز
که عرض شد موافق احتیاط است و اگر هیچکدام بدست نیاید از اصطرلاب

لا اقل است چهار نماز بکند در چهار طرف مقابل همدیگر و اگر وقت
وسعت نداشته باشد آنچه را که وسعت دارد بیاورد و اگر بقدر دو نماز
باشد ظهر و عصر هر دو را بیک طرف بیاورد و اگر وقت دارد
چهار طرف بکند بعد عصر را و اگر بقدر هشت نماز نیست چهار
طرف را بکند بقیه را برای عصر بکند   بدانکه لازم است استقبال
در پنج جا اول نماز مطلقاً و قضاء اجزاء نماز و سجده سهو و نماز میت
و نماز مستحب در حال استقرار و کیفیت استقبال اینجا اینست که با
مجموع مقادیم بدن مقابل قبله باشد دویم حالت احتضار و
کیفیت استقبال اینجا اینست که او را بر قفا بخوابانند و صورت و قدمهای
او بقبله باشد سیم در حالت نماز میت که میت را بر پشت
خوابانند و سر او بدست راست مصلی باشد چهارم در حال دفن
و کیفیت آن آنست که بر پهلوی راست بخوابانند که صورت و شکم
و پیش بدن بجانب قبله بوده باشد پنجم ذبح و نحر است و کیفیت
آن اینست که محل ذبح و نحر و پیش بدن حیوان رو بقبله باشد
و واجبست ترک استقبال در حال طواف و حرام است استقبال و
استدبار در حال تخلی و استبراء و استنجاء و مکروه است استقبال
در حال جماع و در حال پوشیدن زیر جامه و در حال آب دهن
و دماغ انداختن و هر حالتیکه منافات با تعظیم دارد و مستحب است
استقبال در حال دعا و حال قرآن خواندن و حال ذکر و حال تعقیب
و حال مرافعه و حال سجده شکر و حال سجده تلاوت و حال نشستن
و حال استماع وعظ و خطبه و مجلس علم و حال وضوء و اگر جاهل

بقبله باشد پس نسبت بنماز ذکر شد و در ذبح و دفن و احتضار ما فقط
است بر طرفین شد عیب ندارد و در نماز اگر مظنون کرد بطرف تحری
انحراف معلوم شد پس در اثنائیکه غیر از نماز است عیب ندارد
و در نماز اگر معلوم شد ما بین دست راست یا دست چپ نماز
گذارده بوده که میان دست راست و چپ نرسیده نماز او صحیح است
اعاده ندارد و اگر در اثناء باشد گذشته صحیح است بعد جانب
مانده درست بایستد و اگر معلوم شد که قبله محاذی دست
راست یا چپ یا گذشته بطرف پشت سر یا بجود پشت سر در وقت
اعاده کند و در خارج وقت قضا کند و اما از برای اهل مکه مجرد
انحراف اگرچه کم باشد اعاده و قضا لازم است و ساقط است
استقبال در حال خوف و از برای غریق و کسیکه در گل فرو میرود
و کسیکه مشغول شنا کردن است و بساحل نرسیده و وقت تنگ است
و کسیکه سوار است یا در کشتی و استقبال و پائین آمدن ممکن
نیست و از برای مریض و اگر ممکن است مثل محتضر بخوابد و نماز کند
و از برای اسیر بسته و لیکن اگر ممکن است هر کدام را که تکبیر را رو بقبله
بگویند لازم است و هر گاه خوف موت ذبیحه دارد و گاومیش یاغی
شده و شتر مست شده و هر گاه اینکه در چاه یا جای تنگی افتاده باشد
کشند که ایشان بزدن خنجر یا نیزه بهر جا از ایشان که باشد که
تذکیه بعقر است **مقصد پنجم** ملاحظهٔ لباس است
که در بدن انسانست بدانکه ستر در شریعت بر دو قسم است اول
ستر لازم از نظر فی نفسه بدانکه لازم است ستر عورتین بر همه

مکلفین از همدیگر بلکه از مکلفین هرگاه ممیز باشند ستر نمایند
چه مرد از مرد یا زن وچه زن از زن یا مرد وچه محرم وچه
نامحرم مگر زن وشوهر وآقا وکنیز زرخرید یا تحلیل ونظر بعورت ممیز
غیر ممیز غیر بالغ هم جایز نیست اگرچه لازم نیست ستر ولازمست
بر زن ستر نمودن خود را از نامحرم واز محرم هرگاه نظر او بطریق
التذاذ وخوش آمدن باشد چه صورت چه کفین چه غیر اینها از
بدن وبزیر ناف وتا سر زانو را از محرم هرچند بطریق التذاذ نباشد
واز غیر محرم تمام بدن را بپوشاند بلکه زینت وزیور خود را که در محل
خود باشد بپوشاند وموی گیسو اگر وصل از موی غیر شده وبند گیسو
که از ابریشم یا پشم باشد بپوشاند ودر این قسم ستر ساتر مخصوص
شرط نیست ودر آئینه یا آب صاف هم نظر بنامحرم کردن جایز
نیست وقسم دوم ستر در خصوص نماز است که لازمست ستر در نماز
چه ناظر باشد چه نباشد چه محرم چه غیر آن پس بر مرد لازمست
ستر ما بین ناف وسر زانو وبر زن مجموع بدن وسر مگر رو ودستها
از مفصل کف دست وقدمین از مفصل ساق وپشت وباطن قدمین
ودور زنخ لازمست در جمیع حالات نماز تا نخود وغیر خود هرگاه
ترک ستر کرد چه عمداً چه سهواً چه جهلاً نماز باطل است

در شرایط لباس مصلی

وشرایط لباس هفت است اول اینکه مباح باشد یعنی پوشیدن
آن شرعاً جایز باشد وآنچه پوشیدن آن بسبب مدخلیت غیر
جایز نباشد چه مثل آن مال غیر باشد چه حصه از غیر در آن
باشد مثل رهن چه تمام از غیر باشد چه جزء از ملک آن او غیر

باشد چه علم باشد که صاحب این راضی نیست چه شك داشته
باشد بلی اگر بداند غصب بودن را یا اینکه مضطر باشد یا آنکه
نمیدانسته بود داشتن آنرا باطل نیست دویم آنکه اجزاء میته نباشد
چه حلال گوشت چه صاحب خون جهنده یا غیر آنها و مراد اجزائیست
که حیوة در آنها حلول کرده و اما اجزائیکه اصلا حیوة در آنها حلول
نکرده مثل مو و پشم و کرك پس نماز در آنها اگر از مرده حلال گوشت
باشد جایز است و بدانکه یقین میته که شرط نیست بلکه در صورت
شك گرفتن از ید مسلم کفایت میکند مگر آنکه یقین کنی که این
را بخصوص از کافر خریده اگر احتمال باشد که شاید آن مشتری علم داشته
بوده که یا علم داشته که آن کافر تابع از مسلم خرید کفایت میکند
بلی اگر تحقیق دو وقت خریدن از کافر ملتفت باین احتمال نبوده
یا یقین داشته که آن کافر از مسلم نخریده یا شك در این داشته
و از کافر خریده حکم میته بودن و نجاست آن میشود والحاصل
ید و تصرف مسلمین یا آنکه اثر تصرف مسلمین باشد محکوم است
شرعا باینکه تذکیه شده و همچنین در بازار مسلمین پوست میخرد
از کسیکه نمیداند کافر است یا مسلم یا محکوم است بانکه تذکیه شده
و همراه داشتن جزئی از مرده هر چند ملبوس نباشد مبطل نماز
است مثل پشم کرك و قطعه از پوست کفتار سیم آنکه از
اجزاء حرام گوشت نباشد چه تذکیه شده چه مرده چه تذکیه شده
چه اجزائیکه حیوة داشته مثل پوست و چه غیر آن مثل مو
و پشم و کرك چه همه لباس از آن باشد یا ممزوج باشد چه ملبوس

وچه کثیر چنین اینکه اگر یک موئی از غیر ماکول اللحم در لباس باشد
نماز در آن باطلست بلکه اب دهن گربه پیراهن او یا بلباس متصل
شود نماز نمیتوان کرد ولی مراد از حیوان حرام گوشت حیواناتست
که گوشت داشته باشد پس اجزاء شپش و کیک و پشه عیب
ندارد و استثناء شده از این حکم اجزاء انسان مثل اب دهن غیر
یا موی غیر و اگر شک بشود در پوست یا موی که از حرام گوشت است یا نه
نماز در آن جایز نیست ولی ماهوت و ترمه معلوم شده که از گوسفند
است و اگر اجزاء غیر ماکول همراه باشد نماز باطلست و گاه ندانسته
در آن نماز کرد باطلست نماز و چه ندانستن حکم باشد یا ندانستن اینکه
این لباس از غیر ماکولست و هم چنین است فراموشی والله العالم
چهارم و پنجم آنکه لباس مرد طلا باف و حریر نباشد و طلا در
آن بکار نرفته باشد هر چند در تحت عبا باشد که بیکار نبودن طلا
در تحت شود و مطلا هم باید نباشد و ممزوج بطلا هم نباشد حتی
انگشتر و دو تکمه انگشتر و دکمه طلا و کمربند در همه اینها نماز
باطلست و حرام در و هم چنین هرگاه تمام لباس از ابریشم خالص باشد
و اگر چیزی از غیر داخل او باشد که اتصل ابریشمی نیفتد نماز دارد
و سجاف که عرض آن از سه انگشت بسته بیشتر باشد جایز نیست و
هم چنین زه و وصله حریر اگر زیاد تر از سه انگشت نباشد عیب
ندارد و اگر استر هم حریر باشد حرامست نیمه و نماز باطلست و
اگر کناره لباس حریر یا قیطان شده باشد اگر از سه انگشت بیشتر
باشد حرام و نماز باطلست محمول حریر و طلا عیب ندارد و بطلان

نماز در این دو اختصاص بعلم ندارد پس جهل بحکم و موضوع و نسیان
نماز باطلست بلی اگر مضطر باشد عیب ندارد و فرش حریر و رواندازی
حریر و متکا و پرده بحرام در احتیاط ترکست ششم اینکه از نجس و متنجس
نباشد مگر انچه ذکر شد که عفو است و اگر لباس نجس باشد بکر
پاك اگر ممکن نیست بیرون آوردن با همان لباس نجس نماز میکند
و اگر ممکن است انرا بیرون اورد و برهنه نماز کند و با زان لباس را
بپوشد و اعاده نماز نکند و اگر بدن نجس باشد و لباس پاك و تطهیر
ممکن نباشد بهمان طریق نماز کند و هرگاه هر دو نجس باشند اگر
ممکن نیست تطهیر نماز کند و اگر ممکن است تطهیر یکی بدن نیز امقدم
بدارد و بعد مثل سابق یکنماز برهنه و یکی با همان لباس نجس و اگر
بقدر تطهیر بعض باشد انچه را ممکن باشد تخفیف نجاست بکند و
اگر لباس متعدد دارد یکی از انها نجس است ولی نمیداند کدام است
پس اگر لباس پاك غیر از اینها هست لازمست نماز کند در ان و الا
دو نماز کند اگر وقت وسعت دارد و اگر ندارد یکی را بپوشد و نماز
کند بعد قضا کند و هرگاه بجنبان یکی نجس باشد بعد دیگرنها و
یك نماز بنیاد نو کند و اگر در اثناء نماز نجس شد اگر ممکن است
در اثناء بدون منافی بشوید و نماز کند و الا بهم زند و اعاده کند
و نماز را بخواند در وسعت وقت و الا بهمین کیفیت نماز کند هفتم
لباس از بابت ذی شخص حرام نباشد و این در دو جاست یکی
لباس شهرت و یکی لباس مرد را زن بپوشد یا زن را مرد بپوشد
و لباس شهرت ان لباسی است که پوشیدن ان باعث انکار مردم

ان پوشیدن روا نبود و یا باعث مضحکه بشود و از انظار عامه مردم بیفتد
و امّا لباس مرد را زن پوشیدن و بر عکس مراد آنست که لباس مختص مرد
مثل عمامه بپوشد یا مرد لباس مختص زن مثل مقنعه بپوشد
و مکروه است نماز در لباس سیاه مگر عمامه و عبا و در لباس رنگدار
و در عمامه بی تحت الحنک و در رو ... نازک و در پیراهن تنها و در
حریر محض برای زنها و در لباس متهمه بنجاست و در رداء الامام بر الصلوة
متنجس و در خلخال صدادار برای زنها و در انگشتری که صورت بر آن
نقش است و نقاب برای زن و لثام برای مرد اگر مانع قرائت نباشد و در
لباس متکبران و در لباس کفار و دشمنان و در اشتمال صماء و آن انداختن
آستین جانب راست عبا بر دوش چپ یا آنکه رداء بر دوش اندازد جهت
ذلیک طرف آنرا زیر بغل کند و آنرا بر دوش نیندازد و در جورابی
که مسافران پوشند احتیاط اجتناب است و در آهن ظاهر همراه داشتن
و در لباس چرکین کثیف و در قبای بسته بدون کمربند و مستحب است نماز در عمامه با تحت الحنک
و در ردا و زیر جامه و با نعلین و در لباس پاکیزه‌ترین و در لباس سفید
و در انگشتر عقیق و بعضی مکروه و بعضی ثوابش کمتر است و بعضی مستحب و بعضی
ثوابش بیشتر است **مقصد ششم** مکان مصلی است بدانکه
شروط مکان نماز اجمالاً هفت است اول مباح بودن ۲ بر قرار بودن
۳ در معرض تزلزل نبودن ۴ ممکن بودن اداء افعال در آن نه جائیکه کوتاه
باشد یا تنگ باشد بنحویکه اداء تمام افعال در آن نشود ۵ آنکه مخوف
نباشد بنحویکه مکث در آن حرام باشد ۶ آنکه مسجد ... و مقدم بر قبر معصوم
نباشد ۷ آنکه مرد محاذی زن یا مؤخر از او در حال نماز او نباشد و زن مقدم

در احکام مکان نماز کننده

بر هر جهت محاذی او نباشد ۸ آنکه بجائی که مقدم بر امام کند در آن
نباشد ۹ آنکه ما بین محل سجود و موضع ایستادن زیاده از چهار انگشت متصل زیاده
تفاوت پست و بلندی نباشد ۱۰ آنکه محل پیشانی پاک باشد ۱۱ آنکه محل
پیشانی ما یصح السجود علیه باشد ۱۲ آنکه بی حاجب و مانع باشد محل [illegible]
۱۳ آنکه احترام محل باعث حرمت ایستادن بر آن نباشد ۱۴ آنکه خانه
کعبه و پشت بام آن از برای نماز واجب نباشد و کراهت دارد نماز در حمام
و در قبرستان و روی قبر و ما بین دو قبر مگر آنکه حائل باشد و در طویلها
و محل بستن گاوها و محل خوابیدن گوسفندان و در مزابل و در محل ذبح حیوانات
و ظلمت و در زمینی که محل بول کردن باشد گر خشک باشد و در شارع
و راه مضر به ماره نباشد و اگر مضر باشد باطل است و هر مکانیکه از کثافت
از طبع متنفر باشد و در محل جریان آب اگر چه بالفعل نداشته باشد و
در زمین شوره زار و در آتشکده و در مطبخ و گلخن و آتش کوره و
در خانه گبران و بر روی یخ و برف و در جائیکه مقابل آن آتش روشن
یا چراغ باشد و مقابل صورت یا تمثال یا نقش یا قرآن باز باشد
و در حجره که صورت و تمثال در آن باشد مقابل دیوار که بالوعه نشت
بآن نموده و بلخانه که شراب باشد و مقابل در گشوده و مقابل انسان و وادی
ضجنان و بیداء و ذات الصلاصل و وادی الشقره و هر زمینی که عذاب بر او نازل
شده و در جائیکه محل شغل باشد و مستحب است در مسجد الحرام و مسجد
پیغمبر و حرم پیغمبر و حرم امیر المؤمنین ع و نماز مسجد الحرام هزار هزار نماز
است و مسجد پیغمبر ده هزار نماز است و نماز حرم امیر ع دویست هزار نماز [illegible]
[illegible] ثواب ندارد و مسجد کوفه و مسجد اقصی هزار نماز است

در مکان های مکروه

در اماکن مستحب

ومسجد محله و مسجد خیف و مسجد جامع و مسجد مشاهد و مسجد کوفه هر یک
ثواب مخصوص دارد و مساجد بنا کردن ثواب بسیار دارد کسیکه
مسجد بنا کند بقدر یک وجب خدا شهری در بهشت مید هد که مسافت
چهل هزار ساله است که بنیاد آن از طلا و نقره و مروارید و یاقوت
و زمرد است و کثرت تردد در مساجد ثواب بسیار دارد و پیش رفتن
در مسجد باعث پیش رفتن در بهشت است و چراغ روشن کردن
در مسجد باعث استغفار ملائکه است و جاروب کردن در مسجد
ثواب بسیار دارد و هر وقت داخل شدن پای راست را مقدم دارد
و در وقت بیرون آمدن پای چپ را عکس بیت الخلاء
و بسیار بلند ساختن آن مکروهست و کنگره بر آن و نقش نمودن
آن و راه عبور قرار دادن و آب دهن و دماغ انداختن و با بوی
سیر و پیاز در دهن و بیع و شراء و فریاد زدن و شپش کشتن و سنگ
ریزه بهم زدن و خوابیدن و شعر خواندن و منازعه مرافعه کردن و حرف
دنیا زدن و شمشیر کشیدن و اطفال و دیوانه راه دادن همه مکروه
است در مساجد و مستحب است پیش نماز سترہ گذاشتن یعنی چوبی
تسبیح گذاشتن   اما مقدمات مستحبه پس اول و دوم اذان و
اقامه ولیکن در اقامه بجهت نماز واجب قول بوجوب از جماعت بسیار
دارد پس نباید ترک شود بلکه اذان و اقامه در شریعت در پنج
جا وارد شده است اول اذان و اقامه که در گوش مولود در روز
تولد گفته شود دویم در صحرای موحش از برای دفع غول سیم در
گوش کسیکه چهل روز گوشت نخورده بجهت دفع کج خلقی چهارم اذان

در اذان و اقامت است

اعلام

اعلام و اعلام بیچه اذان نماز و کیفیت اذان حقیقی تمام این است
چهار الله اکبر و گفتن اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً
رسول الله حَیَّ علی الصلوة حَیَّ علی الفلاح حی علی خیر العمل
الله اکبر لا اله الا الله هر یکی دو مرتبه و بجهة یمن و برکت
بعد از شهادت برسالت شهادت بر ولایت و امارت مؤمنین
حضرت علی ابن ابی طالب بگوید باین طریق اشهد ان علیاً امیر
المؤمنین و وصی رسول رب العالمین و ولی الله و اما اقامه پس
ترک نشود البته و کیفیت آن مثل اذان است مگر آنکه دو تکبیر از اول ساقط
است و یک تهلیل از آخر و لکن دو مرتبه قد قامت الصلوة بعد از
حی علی خیر العمل دارد و لازم است نیت قربت و شرط است ایمان و بلوغ
و صحیح خواندن و دخول وقت و ترتیب و موالات ما بین فصول و
ما بین اذان و اقامه و شرط است طهارت از حدث و استقبال قبله و قیام
و حرف نزدن در اثناء و وقف در اواخر فصول اقامه لیکن در اذان از سنتها است

مقدمه سیم تکبیرات افتتاحیه نماز و آن شش است غیر از
تکبیرة الاحرام **مقدمه چهارم** ادعیه توجه نماز است
مقدمه پنجم سعی در تحصیل شرایط قبول و دفع موانع
قبول و سعی در زیادتی درجات از اقبال قلب که روح نماز است
و حرکات قالب این روحست و دفع عجب و حسد و تکبر و غیبت و حرام
خوردن و حبس حقوق واجبه که تمام اینها مانع قبولست و شتاب
نکند و مدافع بول و غایط نباشد و آنچه من را بی دماغ در نماز [illegible]
و سر بهوا و چشم باین طرف و آن طرف نکند و چشم را نبندد و خواب آلوده

نباشد که این ها باعث کم شدن اجر نماز است و انگشتر عقیق
در دست نماید و عطریات بخود بزند و شانه کند محاسن را
و مسواک کند و مشروح باشد و عرب نباشد که این ها باعث
زیاد شدن ثواب نماز است **فصل در نیت نماز است** که
این شدت نقصان مثل جزء نماز است و بعضی از علماء شمرده اند و آن
اگرچه داعی است ولیکن احتیاطاً در دل بگذراند که نماز ظهر یا عصر
بجا می آورم وجوبا اداء قربة الی الله و باید سعی نماید در تحصیل
خلوص نیت که عمل را بجا آورد محض فرمان بردار خدا و هیچ غرضی
غیر از این در نظر نداشته باشد مثل خوش آمدن مردم یا ملاح از
مردم یا دفع مذمت ایشان یا شهرت کردن بعد از این یا خلق شدن یا
کم شدن و اگر این ها را ملاحظه کرده عمل بیشتر و باطل میشود
بلکه ریا و شهرت و سمعه شرک بخدا است و داخل گناهان کبیره است
و اگر اغراض عبادات هم باشد مثل جهاد در رکاب پیغمبر و کشته شود
باطل است چه در اصل عمل باشد یا جزء آن و لعبی و مستحبات یا صفت
آن یا مکان آن یا زمان آن همه باطل است و باید منظور در عبادت
این باشد که خدا چونکه اهل عبادت است باشد و این اعلا مرتبه
آن است یا جهنم شکر خدا یا برای خوشنودی خدا یا تقرب بخدا و بعد
از آنکه نیت حاصل شد همچنین را این نماید مگر غفلت بالکلیه
یا نیت قطع بل نیت قاطع یا مردد یا تعلیق قطع یا عدول و اگر اینها
حاصل شد نماز را تمام کند بعد اعاده کند مگر در عدول در موارد
که مذکور شد البته تمام کلام در مقدمات نماز از واجبه و مستحبه

و منفصله و متصله و مقارنه واما کیفیت اصل نماز و افعال آن
بدانکه اصل نماز بعد از جمع مقدمات و شرایط مرکب است از قیام و
تکبیر و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و سلام و ذکر که طمأنینه
و ترتیب و موالات در اینها اصل باشد و بعضی از اینها رکنند
که اگر فوت شوند عمداً یا سهواً نماز باطلست و بعضی غیر رکنند که
اگر فوت شوند یا زیاد شوند سهواً نماز باطل نیست ولی عمداً
باطلست واقل افعال نماز قیامست و لازمست در آن چند امر اول
اعتدال یعنی راست ایستادن بطوریکه مهرهای کمر برروی هم استوار
باشند و گردن را هم باید راست نگاه دارد دویم استقرار یعنی
بدون فتور ایستادن یعنی آرام باشد و حرکت ندهد یا بجابجا شدن
نباشد سیم استقلال یعنی اعتمادش بپاهای خود باشد نه بر چیز
دیگر مثل عصا و دیوار و معتمد بر هر دو پا باشد نه یکپا چونکه مکروه
باشد و نه مثل انگشتان تنها و دو پارا از یکدیگر جدا نکند بسیار
که خلاف متعارف باشد و قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و آن قیامی
که برکوع میرود از آن قیام رکن است و قیام در ضمن قرائت
و بعد از رکوع واجب غیر رکن است و قیام در ضمن قنوت مستحب
نه اینکه جایز است ترکش و نشسته بخوانند بلکه معنیش آنست که
اگر بخواهند قنوت نخوانند میتوانند و مستحب است در حال قیام دستها
پائین انداختن و چشمها را نیم بسته نگاه دارد بمحل سجده و
انگشتان بهم بکر وصل کند و دست راست بران راست و دست
چپ بران چپ بگذارد و پاها را بعرض سه انگشت تا یک وجب

از هم دور بدارد و دو قدم را مساوی هم گذارد و انگشتان هر دو را
بطرف قبله قرار بدهد و اگر نمیتواند قیام بجا آورد اگر ممکن است
با تکیه در بعض نمیتواند تکیه کند در کل قیام نمیتواند قیام بی
انتصاب تمام در بعض بعد از آن در کل نمیتواند قیام بی استقرار
در بعض بعد در کل و اگر هیچکدام ممکن نشد بنشیند و نشستن
را با انتصاب و استقلال و استقرار در بعض یا در کل بطریقه
در قیام ذکر شد و اگر هیچکدام اقسام نشستن هم ممکن نشد بخوابد
بپهلوی راست رو بقبله و اگر ممکن نشد بخوابد بپهلوی چپ رو بقبله و اگر نشد به پشت
بخوابد مثل محتضر و اگر نشد هر طریقه ممکن است و هر گاه در حین
اتیان بمرتبه بالاتری عاجز شد منتقل شود بمرتبه پائین تر
بترتیبی که ذکر شد و اگر قادر شد از مرتبه پائین تر منتقل شود
بمرتبه بالاتر بهمان ترتیب دویم از واجبات نماز تکبیرة الاحرام است
و تحریم نماز بآن بسته میشود و رکن است که اگر زیاد شد نماز باطل
میشود و اگر کم شد نماز نیست و لفظ آن الله اکبر میباشد و باید
او را صحیح بگوید و چیزی از سابق وصل بآن نکند که همراه او بیفتد و
چیزی بعد از آن متصل بآن نکند که اعراب بدهد راء او را و مد
ندهد و لام الله و راء اکبر را تفخیم بدهد و موالات داشته باشد
و بزبان اداء شود که خود صدای خود را بشنود و با قیام تام و استقرار
باشد و مقارن با نیت باشد و مستحب است بلند کردن هر دو دست
تا مقابل گوشها که اقل بلند کردن الف الله را بگوید و تا گفتن راء
بحد بلند نمودن برسد و بعد از فراغ آنها را پائین بیاورد و انگشتها

(margin) رو بقبله

(margin) در تکبیرة الاحرام

را بهم وصل کند یعنی انگشت کوچک و بزرگ را و شکم کفهای دست
را رو بقبله کند و مخصوص بتکبیرة الاحرام این کیفیت نیست بلکه
در همه تکبیرات باین کیفیت نمازی مستحب است و بایست تمام تکبیرات
بلکه همه اذکار چه واجب و چه مستحب در حال قرار و استقرار باشد
پس تکبیرات مستحبه که غالب مردم در حال خم شدن و راست
شدن میگویند حکم باستحباب آنها نمیتوان کرد بلکه اشکال
در نماز آنها حاصل میشود مگر آنکه بقصد قربت مطلقه بگوید

در قرائت

واجب سیم قرائت است بدانکه قرائت حمد و یکسوره واجب است
در هر رکعت نماز دو رکعتی و در دو رکعت اول نماز سه رکعتی
و چهار رکعتی و در رکعت سیم و چهارم مخیر است مابین قرائت حمد
تنها و تسبیحات اربع و باید بزبان بخواند و خود بشنود و از مخارج
ادا شود باینمعنی که بگوش اهل لسان برسد بگویند فلان حرف
را گفت و حرکات را موافق عربیت ادا کند و باید از حفظ بخواند
و باید خود بخود بخواند و ملاحظه کیفیات قرائت که واجب است
در نزد اهلش مد و ادغام و قاعده وقف و وصل بنماید و ملا
کند که کلمه را که بر زبان جاری میکند حرف آخر آنرا جدا نکند
که بر اول کلمه دیگر بزند مثلاً بعد از ایاک مکث کند نه آنکه
کاف آنرا بر سر نعبد بگذارد که کنعبد خوانده شود یا دلل و هر
در الحمد لله رب العالمین شود و در تشدید فوت نماید که
چند حرف باشد و باید در نماز صبح و در دو رکعت اول مغرب
و عشاء مرد جهر بخواند و در دو رکعت اول ظهر و عصر اخفات

بخواند و جهر آنست که جوهر صوت ظاهر شود و زن مخیر است میان
جهر و اخفات در جائیکه بر مرد جهر لازم است اگر نامحرم صدای او را
نشنود والا معین است اخفات و باید در وقت گفتن بسم الله
قصد سوره معین کند و همان را بخواند پس اگر بسم الله گفت
بقصد اینکه بعد از فراغ تعیین سوره کند باطلست و اگر بسم الله
را بقصد سوره گفت و سوره دیگر خواند باطلست و هرگاه بسم
الله را بقصد سوره معین گفت بعد خاطرش رفت که کدام
بوده اعاده کند بقصد هر سوره که بخواهد بقصد قربت و اگر
بقصد یکی از دو سوره جحد و توحید گفت و بعد ندانست که کدام یک بود
بقصد یکی معین از آن دو بسم الله را اعاده کند و سوره دیگر
نمیتواند بخواند و باید یک سوره کمتر نخواند و زیاده از سوره نخواند
لکن سوره الم تر و لایلاف یک سوره اند و سوره والضحی و الم نشرح
ایضا یک سوره اند ولی احتیاط نخواندن این سوره است در نماز
واجب و سوره که سجده واجب هست در آن هست نخواند در نماز
چهار سوره اند الم سجده و حم سجده و والنجم و اقرء و اگر خواند
نماز باطل میشود و هرگاه کسیکه در نماز آیه سجده را شنید در
همان وقت با ایما سجود کند و بعد از نماز سجود کند و اعاده کند
نماز را و باید سوره بخواند که وقت گنجایش آنرا داشته باشد
و عدول نکند از سوره بسوره هرگاه بنصف آن رسید و عدول
از سوره توحید و جحد جایز نیست بعد شروع در بسمله و در
غیر دو رکعت اول مخیر است میان خواندن حمد تنها یا سه مرتبه

گفتن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و تسبیح
افضل است از حمد بلکه احتیاط خواندن تسبیح است سه مرتبه خواندن
تسبیحات اربع را بقصد قربت مطلقه و مستحب است گفتن استغفر
الله ربی و اتوب الیه بعد از تسبیحات اربع و هرگاه شک کند در عدد
تسبیحات کرد بنا را بر اقل بگذارد و مستحب است گفتن استعاذه
پیش از شروع بقرائت در رکعت اول لیکن آهسته و سوره توحید
و انا انزلناه را در فرایض ترک نکند واجب چهارم رکوع است
و از ارکانست و واجبست آنکه خم شدن بحدی باشد که کف
دستها بر زانو برسد و واجبست آنکه از قیام خم شود و خم شدن
بقصد رکوع باشد و اگر بقصد غیر رکوع خم شد ثمر ندارد
و باطل است شد و دو مرتبه بقصد رکوع خم شود و واجبست
که طمانینه داشته باشد یعنی قرار گرفتن همه اعضا هر یک
بجای خود در حالت رکوع و واجبست ذکر خواندن و مقدار آن
در آن سه مرتبه سبحان الله یا یکمرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده
والاحوط والاولی سه مرتبه گفتن ذکر کبیر است بقصد قربت و باید
تمام ذکر واجب با طمانینه باشد و اگر در حال قرار ذکر گفتن
مثل سبحان الله یا زیاده عمداً را گفت نماز باطل است و اگر چیز
شد اعاده کند ذکر را و نماز را تمام کند بعد اعاده کند نماز را
واجبست سر برداشتن از رکوع بحد قیام و واجبست طمانینه در
قیام و اگر بی طمانینه بسجود رفت نماز باطلست و مستحب است
تکبیر گفتن برای رکوع رفتن و بعضی این تکبیر را واجب میدانند

پس احتیاطاً ترک نکند اما با اطمینان وآرام بودن بیندازد دو
کف دستان و کف دست را بر سر زانوها گذاشتن راست بر راست
و چپ بر چپ که انگشتهارا از هم دور نماید و فرا گیرد همه سر زانو
هارا با همه انگشتان و در حال رکوع زانوهارا به پس ببرد
پیش نیاورد و پشت خود را راست بدارد که اگر قطرهٔ آب جاری
بران ریخته شود بجای خود بماند و گردن را موازی پشت بکشد و
نگاه او ما بین دو قدم باشد و دست راست را بر زانو پیش از دست
چپ بگذارد و زیر دستهای خود را بالاتر از زانو بگذارد و چون از
رکوع سر بردارد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله اهل الکبریا
والجود والجبروت و اگر کسی ممکن نشد او را رکوع باین قسم
خم شود بقدر امکان و اگر این هم ممکن نیست نشسته رکوع
کند که خم نماید نشسته خود را تا بجایی که صورت او مقابل زانو
های او بشود بهتر اینست که مقابل محل سجود او بشود و اگر
این هم ممکن نیست فی الجمله نشسته منحنی بشود و اگر ممکن نیست
بسر اشاره کند و اگر ممکن نیست بچشم اشاره کند و اگر ممکن
نیست بدل بگذراند رکوع را و ذکر بخواند و لجب پنجم
سجود است و آن در شریعت پنج قسم است سجود نماز و تلاوت
و سهو و شکر و تعظیم اما سجدهٔ نماز پس از ارکان است و لازم
است در آن بنکه اعتماد نماید بر هفت عضو که پیشانی و دو
کف دستها و دو سر زانوها و دو سر انگشت بزرگ پاها و باید
این هفت موضع بر قرار باشد و پیشانی ما بین دستگاه

در بیان سجود

جای سر پای رو بپا و ما بین دو جبین است و اقلاً بقدر درهم از
آن مجتمعاً بر زمین گذاشته شود یا چیزی که از زمین روییده
باشد و خوردنی و پوشیدنی نباشد پس اگر چیزی از این زمین بیرون
رفته مثل طلا و نقره و سایر معدنیات جایز نیست و بر نان و گندم
و جو و لباس و پنبه و کتان جایز نیست و بر کاغذ سفید سجده
جایز است و شرط بودن آن از ما یصح علیه السجود در حالت تمکن
پس اگر ممکن نشد شرط ساقط و سجده کند بر پنبه و کتان اگر
ممکن است و اگر ممکن نیست اگر معدنی ممکن است و وقت دارد
دو نماز کند یکی بر معدنی سجده کند و یکی بر پشت کف دست و اگر
در اثناء نماز ما یصح السجود علیه مفقود شد اگر وقت دارد نماز
را تمام کند و اگر ندارد بکیفیت مذکوره عمل نماید و افضل همه
افراد ما یصح السجود علیه تربت سید الشهداء است و باید
آنکه محل پیشانی پاک باشد و جو فرار نباشد و باید پیشانی
گذاشته شود بر آن و حایلی نباشد و باید باطن کفها را بر زمین
گذاشت و اگر ممکن نشد همه را باید گذارد هر چه ممکن است به
گذارد و اگر نتواند ظاهر دست را بگذارد و اگر نبود دست فالذراع
که بآن نزدیک است بگذارد و باید سر انگشتان بزرگ بزمین
گذاشته شود و واجبست ذکر گفتن یا سه سبحان الله یا
یک سبحان ربی الاعلی و بحمده و احوط سه مرتبه گفتن ذکر
کبیر است و واجبست آرام گرفتن بقدر ذکر چه واجب چه مستحب و
و نباید [illegible] باشد محل سجده با موقف مگر بقدر چهار انگشت

در احکام سجدۀ نماز

نشسته و بتابد در حال ذکر هفت عضو در محل خود برقرار
باشد و اگر عمداً سجده بر دو سجده زیاد کرد نماز باطلست و واجب
سر برداشتن از سجدۀ اولی و معتدل نشستن و طمانینه بجا آوردن
در اثنا آن و بعد بسجدۀ دوم رفتن و مستحب است گفتن
استغفر الله ربی و اتوب الیه و تکبیر از برای سجدۀ اول بعد از سمع الله
در حال ایستادن و از برای سجدۀ دوم در حال نشستن بعد از استقرار
و دستهای خود را پیش از زانوها بر زمین بگذارد و انها را پهن کند و همه
انگشتانرا با هم متصل بکند مقابل روی خود بر زمین گذارد و مچ را از
بدن خود بر چیزی بلند بگذارد و اعضا را از هم جدا کند و ذراعها را
بر دارد و پاها را بگشاید و طرف بینی را بر زمین بگذارد و بعد از
راست نشستن الله اکبر بگوید و در حال نشستن تورک بعمل آورد یعنی
بر ران چپ بنشیند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ بگذارد
و در حال برخاستن دستها را بگشاید و بر زمین بگذارد و برخیزد
و اول زانوها را از جا بر دارد و بعد از آن دستها را و زن در حال
سجده رفتن زانو را بر زمین بگذارد و در حال سجود خود را بر زمین
بچسباند و ذراعهای خود را بر زمین پهن کند و خود را بر زمین
بچسباند و اعضای خود را با هم متصل کند و بیکمرتبه برخیزد و باید
بعد از سجدۀ دوم بنشیند و آرام بگیرد و مستحب است که در حین
برخاستن بگوید اللهم بحولک و قوتک اقوم و اقعد یا بحول
الله و قوته اقوم و اقعد فصل بدانکه بعض خواندن آیه سجده
که در چهار سوره است یا مطلق شنیدن آن چنانچه بعض وجه

جنب سجده واجبست وطهارت شرط نیست و همچنین اگر نه
و مستحبست و قبله شرط آن نیست ولکن باید محل سجده انما یصح
السجود علیه باشد و محض سجده رفتن کفایت میکند و ذکر
واجب نیست ولی مستحبست واین سجود چهار است واگر چند
مرتبه خواند در هر مرتبه واجبست واگر در حالت نماز شنود بایما
سجده کند و بعد از نماز سجده حقیقی کند و نماز را هم اعاده کند
وهرگاه در سجده تلاوت باشد که دو مرتبه شنید سر بلند کند
دوم مرتبه بگذارد و نیت زاید اول لم شد کند وبدانکه اصل سجده
رفتن بجهت خود عبادتست بجانکه در نماز باشد یا سببی از اسباب
داشته باشد و هیچ عبادتی مثل آن نیست و هیچ چیز بینی شیطان
را بخاک نمی مالد مثل سجده و در حال تجدد نعمت و دفع بلا سجده شکر
مستحبست و یک سجده کافیست ولکن مستحبست دستها و سینه
وشکم را بر زمین بچسباند و فصل میان دو سجده شکر بدهد
باینطرف و آنطرف صورت بر زمین بمالید و طرف راست را مقدم
دارد ششم از واجبات تشهد است وان واجبست در هر نماز
دو رکعتی نیز و در چهار رکعتی بعد از دوم و چهارم و اقل آن
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده و
رسوله اللهم صل علی محمد وال محمد وباید او صحیح بخواند واکر
خوب نداند واجبست تعلیم واکر وقت تنک باشد بخود شهادتین
و صلوات ترجمه باشد اکتفا مینمود واکر این را هم نداند ترجمه
آنرا بزبان خود بکوید واکر نتواند در دل بکذراند و باید

در سجده شکر

در تشهد

با اطمینان و ارام بگوید و اگر ارام نکرده گفت هر چند الفاظ تشهد باشد باطلست و اگر چه ذال محمد باشد اگر چه جهلاً باشد و اگر سهواً کرد تا بر کوع نرفته بر گردد و با استقرار بگوید انرا و مستحب است قبل از تشهد گفتن الحمد لله یا بسم الله و بالله و الحمد لله و الاسماء الحسنی کلها لله و خیر الاسماء لله و بعد از صلوات بگوید و تقبل شفاعته وارفع درجته و بطریق تورک بنشیند و نگاه او بدامن خود باشد دست راست بر ران راست و دست چپ بر ران چپ با اتصال انگشتان هفتم از واجبات نماز سلام است و مستحب است السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس در حکم و صفت انها خلاف بسیار است و مسئله در نهایت اشکال است و تحقیق احتیاط هم در ان بسیار مشکلست لکن احتیاط جمع نمودن هر دو است بقصد قربت با مقدم داشتن السلام علینا و اگر بخواهد یکی را ترک کند السلام علینا را ترک نکند زیرا که السلام علیکم احتیاط است ترک نکند هشتم از واجبات نماز ترتیب است بهمین ترتیب که ذکر شد و اگر عمداً خلاف ترتیب کرد نماز باطل است عود بترتیب ثمر ندارد و همچنین جهلاً و لکن سهواً اگر عود بترتیب کند ضرر ندارد اگر مستلزم زیادتی رکن نشود نهم موالات است یعنی پی در پی اوردن اجزاء علاوه بر حفظ صورة باتصال عرفی و اگر ترک شد بنوعی اگر طریقی شد که محو صورت نماز شد چه عمداً چه سهواً نماز باطلست و اگر کلمه شد عمداً مبطل است سهواً اعاده کند انکلمه را و اگر محو فعل شد اگر ان فعل رکن است نماز باطلست و اگر غیر رکنست اعاده کند ان فعل را

فصل مستحب است قنوت و بعضی در نماز و تیره واجب دانسته اند

در حکم سلام است

در ترتیب است

در موالات است

در قنوت است

در تکمیل سلام و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

و محل آن در رکعت دوم قبل از رکوع بعد از قرائت است و مستحب
است دستها را برداشتن محاذی صورت پهن کند شکم آنها بجانب آسمان
پشت آنها بزمین و انگشت بزرگ را از باقی جدا کند و باقی را متصل
کند و اگر فراموش کرد بعد از رکوع بجا آورد و اگر بخاطرش نیاید
تا سجود هر وقت بخاطرش آید بجا آورد بعد از نماز و اگر شک
کرد اگر قبل از رکوع است بجا آورد و اگر در رکوع است اعتنا نکند
و هر ذکری و دعائی کفایت میکند در قنوت اگرچه افضل افراد
آن کلمات فرج است و سلام علی المرسلین را نگوید در کلمات
فرج و مستحب است قبل از قنوت تکبیر گفتن و مستحب است تعقیب
بدعا و ذکر و حمد و افضل آنها تسبیح فاطمه ع و آن ۳۴ الله اکبر
و ۳۳ الحمد لله و ۳۳ سبحان الله است و مقابل هزار رکعت است
و تعقیبات خاصه با فائده عظیمه بسیار است و در کتب ادعیه
مسطور است **فصل** در مبطلات نماز است و آنها سیزده است
اول حدث اصغر و اکبر هر چند در حرف آخر نماز باشد چه عمدا
و چه سهوا و چه بی اختیار ۲ بهم خوردن شروط در اثناء نماز تا سعه
وقت ۳ دست بستن بطریقیکه متعارف عامه است در نماز و عمدا
و سهوا در جمیع حالات نماز مگر در حال تقیه ۴ گفتن آمین
بعد از حمد و در هر جای نماز عمدا و اگر سهوا شد سجده سهو بجا
آورد ۵ سخن گفتن به دو حرف یا بیشتر چه با معنی و چه بی معنی
عمدا و یک حرف اگر با معنی باشد هر گاه سخن آدمی باشد اما قرآن
و دعا و ذکر مبطل نیست و سلام و تحیت کردن داخل در کلام آدمی

در تعقیب است

در مبطلات نماز است

است عمداً مبطل است لکن جواب سلام بخصوصه لازم است مثل
آنکه باید اگر یکی از چهار صیغه باشد و آن سلام علیک و سلام علیکم
و السلام علیکم و السلام علیک باشد و هرگاه بغیر این چهار صیغه
سلام کرد یا غلط سلام کرد جواب بگوید یکی از این چهار صیغه را
با قصد دعاء و نماز را هم اعاده کند باید فوراً جواب داد و اگر طول
کشید بعد جواب گفت نماز باطل میشود و اگر جواب نداد و مشغول
نماز بود باطل میشود و اگر ساکت ماند بعد جواب بعد نماز
خواهد معصیت کرده و لکن نماز باطل نیست و اگر طفل ممیز سلام
کرد جواب بگوید و نماز را اعاده کند و مستحب است که عطسه
کننده در نماز بگوید الحمد لله کما هو اهله و اگر عطسه کسی
دیگر را شنید باز مستحب است بگوید الحمد لله و اگر هم بگوید الله
الرحمه عوض تسمیت عاطس عیب ندارد و تکرار آیه و کلمه از باب
وسواس یا لقراءت باطل است نماز بجهت تنهائی ششم گردانیدن
بدن یا صورت بگرداند تا پشت در اثناء نماز عمداً و سهواً
هفتم خنده قهقهه چه ظاهر شود صدا یا حبس کند صدا را
هشتم گریه با صدا و بی صدا بجهت امر دنیوی و گریه از خوف
خدا عیب ندارد ۹ شک در رکعات ۱۰ زیاد نمودن جزئی در آن
عمداً ۱۱ هر کاریکه محو صورت نماز کند مثل برجستن و صدا کردن
پس فعل قلیل و کثیر در این خصوص تفاوت ندارد و سکوت
طویل تا این جهت منطلت و کارها شکنها ج نیست ولی منافی موالات
است نعمتها تنها مبطل است و افعالی که وارد شده است در نماز

مجهولست بصورتیکه محو صورت و رافع موالات نباشد مثل کشتن
مار و عقرب و عصا برداشتن پیره مرد و برداشتن زن طفل خود
را و غیر اینها ۱۲ خوردن و آشامیدن هر چند قلیل باشد ۱۳ غنا
و شطب کشیدن بدانکه قطع نماز واجب حرامست و در بعضی جاها
واجبست مثل خوف بر جان یا بر عرض یا بر جان کسی دیگر که محترمست
یا حفظ جان خود یا غیر موقوف باشد بر قطع نماز و اگر وقت وسعت
دارد و اگر نماز را از انجا میرود با اشتغال بنماز و اکتفاء بایماء و آنچه
ممکن است میکند و اگر تلف مالی باشد پس اگر مال معتد به باشد قطع
جایز است و اگر نوعی باشد که ترک حفظ آن بحد اسراف و تبذیر
و اجحاف باشد و مشغول نماز شد باطلست نماز و مستحبست در
جائیکه قطع میکند وجوبا یا جوازا اینکه بگوید السلام علیکم و
رحمة الله و برکاته **فصل** در نماز آیات مراد از آیات کسوف
و خسوف و زلزله و بادهای خوفناک و تاریکی خوفناک و صاعقه
و صیحهٔ آسمانی و صدای خراب شدن دیوار و غیره و آتش آسمانی و ادا
چیزهائیکه غالب مردم میترسند چه آسمانی باشد چه زمینی باشد
و اگر آنها بقدر نماز هست واجبست همان وقت بقصد اداء بخواند
و اگر وسعت ندارد همیشه ادا است و نماز آیات دو رکعت است در
هر رکعتی پنج رکوع و احسن افرادش اینست که نیت کند نماز آیات بجا
می آورم قربة الی الله و تکبیر بگوید و حمد و سوره بخواند و در رکوع رود
ذکر رکوع بخواند سر بردارد بگوید الله اکبر حمد و سوره بخواند و
قنوت بخواند رکوع رود ذکر رکوع بگوید سر بردارد باز حمد و

در نماز آیات

سوره بخواند رکوع رود سر بردارد حمد و سوره بخواند رکوع رود
سر بردارد حمد و سوره بخواند سر بردارد بگوید سمع الله لمن حمده
برود بسجود و همچنین رکعت دوم و مستحبست با جماعت بخوانند و
بر هر مکلفی واجبست مگر بر حایض و نفساء والله العالم

فصل در نمازهای مستحبه اما نافلهٔ یومیه پس آن هشت رکعت نافله
ظهر و هشت رکعت نافله عصر و چهار رکعت نافلهٔ مغرب و دو رکعت
نشسته نافلهٔ عشاء و یازده رکعت نافلهٔ شب و دو رکعت نافلهٔ
صبح و وقت نافلهٔ ظهر و عصر اینست که سایه شاخص که تا زمیل
می‌آید بقدر دو هفت یک شاخص شود نافلهٔ ظهر و چهار هفت یک شاخص
بقدر نافلهٔ عصر و اگر غیر این وقت بکند بقصد قربت مطلقه بجا آورد
و او را بعد از نماز واجب بکند و وقت نافله مغرب بعد از نماز مغرب
تا زوال سرخی از مغرب و اگر غیر این وقت بکند بعد از نماز عشا با قصد
قربت مطلقه و نافلهٔ عشا وقت آن تا آخر وقت عشا است و نافلهٔ
صبح اول آن طلوع صبح کاذبست تا بقدر دو رکعت مانده بظهور
سرخی طرف مشرق و جایز است با نماز شب بجا آوردن آن اگر
چه قبل از نصف شب باشد لکن مستحبست اعاده آن در وقت
و هشت رکعت نافلهٔ شبست و دو رکعت شفع است و یک رکعت
وتر است و نماز شب فضیلت بسیار دارد و خیر دنیا و آخرت
و وقت آن از نصف شبست تا صبح صادق و تقدیم آن بر نصف
شب جایز است از برای کسیکه میترسد بیدار نشود یا معذور باشد بگر خاص
شود و اگر در وقت ممکن است اعاده کند و اگر ممکن نشد در وقت

در خارج وقت قضا کند واگر بیدار شد وقتیکه سه رکعت نمانده
همان شفع و وتر را بجا آورد واگر نمیشود همان وتر تنها بکند بدانکه
نماز جعفر بن ابیطالب است و هیچ نماز به بهتر از نماز جعفر در صحت
سند و برابر ان خلاف نیست و کیفیت ان در زاد المعاد و غیره نوشته
است و هرگاه کسی نماز قضای یومیه دارد اگر نماز مستحبی را واجب کرده
بر خود کما اشکال ندارد والا اگر مشغول بقضا است ام عیب ندارد
والا ترک کند والله العالم

در بیان خلل نماز است

فصل در خلل نماز است بدانکه خلل عبارت است از تغییر و زیاده
و نقصی که در نماز واقع شود و وقوع خلل یا از روی عمد است یا سهو
یا نفس شک است و هرگاه عمداً یا جهلاً زیاد کرد یا نقص نمود چه
نسبت بجزء یا شرط یا کیفیت [illegible] جهلاً نماز باطل میشود ۲ بلی اما
در خصوص جهر و اخفات لازم نیست در نماز جماعت بلکه جاهل معذور
نیست و اگر سهواً زیاد یا کم شد اما بالنسبه بشرط طهارت پس نقص
ان سهواً مثل عمد و جهل باعث بطلان است و موجب قضاء و اعاده
است و بالنسبه بطهارت از خبث پس عمداً باطل است و جهلاً بالمسئله
ایضا باعث بطلان است و جهلاً بالموضوع عیب ندارد و نسیان
موجب اعاده و قضاء است و اگر در اثناء نماز معلوم شد نجاست
یا در اثناء افتاد نجاست اگر ممکن است در اثناء نماز رفع میکند از خود ۲
و نماز را تمام کند و اگر ممکن نباشد پس اگر وقت دارد نماز را هم
میزند و تطهیر میکند و اگر مضیق باشد همان طریق نماز را تمام میکند
و بالنسبه بشرط لباس و ستر پس عمداً و جهلاً و نسیاناً و سهواً اگر

نماز شد هم باطلست و هم چنین شرایط لباس مثل غصبیه و ماکول
اللحم بودن و حریر و طلا نبودن مکر در خصوص ابریشم که اکر جاهل یا ناسی به
موضوع باشد عیبی ندارد و در خصوص طهارت که ذکر شد
و بالنسبه بشرایط مکان هم ذکر شد و اما بالنسبه باجزاء پس اکر ارکان
باشد پس هرکاه کسی رکنی را فراموش کرد و بخاطرش نیامد تا
در رکنی دیکر داخل شد پس نماز باطلست و اکر قبل از دخول در
رکن است پس در تکبیرة الاحرام اعاده نماز است مطلقا و در رکوع
هرجا بخاطرش امد برکردد و رکوع را بجا بیاورد ولی برکشتن تا
بحد قیام برسد بعد رکوع برود مکر آنکه از اول قیام بقصد رکوع برود
و بعد از کذشتن از حد رکوع فراموش کرد بعد بسجده رفت بسجده
نرسیده یادش آمد برکردد بطریق انحنا تا بحد رکوع ذکر و طمانینه
را بجا آورده نماز را بعد از اتمام اعاده نماید و هم چنین هرکاه به
سجده رسید و سجده اول را بجای آورد یادش امد رکوع نکرده
اکر از قیام بقصد رکوع رفته تا بحد رکوع رسیده بعد یادش
رفت بطریق انحنا برکردد و اکر از اول فراموش کرده برکردد
بقیام و بعد برکوع برود و در هر دو بنا بر احتیاط اعاده کند نماز
را و اکر فراموش نمود چیزهائیکه در نماز واجبست بعمل آورده
ولکن بعض واجبات از او سهوا ترک کرد مثل ذکر و طمانینه
اکر هنوز در حد رکوع هست بجا آورد و اکر بعد از رکوع هست کذشته
کذشته اعتنا نکند بعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد نماز صحیح
است لکن در صورت فراموش نمودن طمانینه در رکوع احوط

اعاده

اعاده نماز است وهرگاه دو سجده را فراموش نمود اگر هنوز بحد
رکوع بعد نرسیده برگردد وبجا آورد سجدتین را ونماز را تمام
بکند واگر قرائت یا تسبیح خوانده است عوض آنها سجده سهو بجا
آورد وعوض قیام مکث خواب کرده ایضا سجده سهو بجا آورد بعد
از تمام نماز را اعاده کند واگر بعد از دخول رکوع بخاطرش آمد باطل است
واگر یک سجده را فراموش کرده وپیش از رکوع رکعت دیگر بخاطرش آمد
بباید برگردد برای بجا آوردن سجده لکن اگر نشستن بین السجدتین
را بجا نیاورده بنشیند وبعد سجده وبجای آورده همین طریق
بسجده رود وهرگاه یک سجده را فراموش کرده وبخاطرش نیاید
تا برکوع رفت نماز را تمام کند وبعد از نماز بلا فاصله قضا
سجده فراموش شده را مانند سجده نماز بجا آورد درجمیع اجزا
وشرایط ودو سجده سهو میکند ونماز را هم اعاده میکند واگر
رکعت آخر باشد تا سلام واجب نداده محل باقیست برمیگردد سجده
یا دو سجده را بجا می آورد ونماز را تمام میکند وبجهت زیادی تشهد
سجده سهو بجا می آورد واگر سلام داده ولکن هنوز برخلاف معتبره
در نماز است ومنافی بعمل نیاورده دو سجده یا یک سجده را بجا آورد
بقصد قربت مطلقه وبعد از آن تشهد وسلام را ثانیا میخواند
وسجده سهو بجهت زیادتیها بجا آورد وسجده سهو بجهت فراموشی
سجده هم بجا می آورد ونماز را هم اعاده میکند وهرگاه بعد از نماز یقین
کرده که یک سجده در نماز فراموش کرده لکن نمیداند که هردو
از یک رکعت بوده که نماز باطل باشد یا از دو رکعت که صحیح باشد

دو سجده هر یک بر نیت رکعتی بجا آورد و سجود سهو برای هر یک
بجا آورد و نماز را اعاده کند. و اگر سهواً سه رکعتی سلام داد اگر
قبل از منافی ملتفت شد برخیزد رکعت ناقصه را بجا آورد و عوض
زیادتیها سجده سهو بجا آورد و اگر بعد از منافی ملتفت شد اگر
منافی عمد بست باز برمیخیزد رکعت ناقصه را بجا آورد و سجده
سهو بجهة زیادتیها مثل تشهد و سلام بجا می آورد و از برای
زیادتی مثلاً کلام مثلاً سجده سهو بجا می آورد و نماز را هم اعاده
میکند و اگر منافی عمدی و سهوی بعمل آمده مثل نماز باطل است بعد از
طهارت نماز را بجا آورد و اگر تشهد اول را فراموش کرد اگر قبل
از رسیدن بحد رکوع بخاطرش آمد برمیگردد بجا می آورد و آنچه
بعمل آورده ثانیاً بجا می آورد و نماز را تمام میکند و سجده سهو برای
زیادتیها بجا می آورد و اگر بعد از دخول در رکوع بخاطرش آمد طول
کشیده نمازش را صحیح است بعد از نماز بلافاصله قضا تشهد را
بجا می آورد و دو سجده سهو میخواند و مثل تمام تشهد است بعض
تشهد حتی و آل محمد تنها اگر قبل از رکوع هست قضا میکند و اگر جزو
اول است همه را میخواند و اگر دو تمام است با ما بعدش و اگر جزء آخر
است تمام را میخواند دو سجده سهو بجا می آورد بقصد قربت مطلقه
و سلام را هم مرتب میگوید و بعد دو سجده سهو بجا آورد و احتیاطاً
نماز را هم اعاده کند و اگر بعد از منافی عمدی و سهوی است دو سجده سهو
کند. هرگاه یقین کرد بچیزی فراموش بوده لکن نمیداند
که رکن بوده که نماز باطل باشد یا یک سجده یا تشهد بوده یا از

واما

در سجدهٔ سهو

در احکام شک

واجبات دیگر بوده که سجدهٔ سهو تنها بخواهد قضا سجده و تشهد بخواند
و احتیاط آنست که برای هر یک دو سجدهٔ سهو بجا آورد و نماز را هم اعاده کند اما کیفیت
دو سجدهٔ سهو پس این است که نیت میکند دو سجدهٔ سهو بجا می آورم از
جهت آن نقص یا زیادتی که اتفاق شده قربةً الی الله و تکبیر بگوید
و مجموع شرایط نماز را داشته باشد و برود بسجود و با طمأنینه بگوید
بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد بعد سر بردارد و قرار
بگیرد و تکبیر بگوید ثانیاً بهمان طریق سجده رود و همان ذکر را بجا آورد
و بعد سر بردارد و تشهد نماز را بخواند و بعد بگوید السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته. و محل آن کلام بیجا سلام بیجا سجده فراموش شده
تشهد فراموش شده شک میان چهار و پنج بعد از رفع از سجدهٔ ثانیه
و قیام بیجا و نشستن بیجا لکن هر تهیاد و کمی که سهواً اتفاق افتاده در
نماز و هرگاه چند سبب اتفاق افتاد در نماز از جهت هر یک دو سجدهٔ
سهو بجا آورد و اگر همهٔ سلامها را بی محل گفت از برای هر یک دو سجده
کند و باید فوراً باشد سجدهٔ سهو بلی اگر فراموش نمود هر وقت
که بخاطرش بیاید فوراً بجا می آورد و نماز باطل نمیشود و اگر عمداً
ترک کرد معصیت کرده و نماز باطل نمیشود والله العالم
فصل در احکام شک است اما شک در مقدمات نماز پس آن
گذشت اما شک در نماز پس این بر سه قسم است یک قسم آن اعتبار
ندارد و آن هشت موضع است ۱ شک بعد از وقت پس اگر تمام
وقت گذشته و شک کرد که نماز کرده ام یا نه خوانده ام ملتفت نگردد
کند یا نکرده ام و همچنین اگر تمام وقت یا نیست یا بعض وقت

ولو یکرکعت باقیست یا بیشتر بجا آورد و اگر کمتر از یکرکعت باقیست
اعتنا نکند ۲ شک بعد از فراغ پس اگر سلام نماز را داد و شک
کرد در رکعات یا در صحت و بطلان اعتنا ننماید و باید دانست
که نفی اعتنا در جائیست که احتمال صحت برود یعنی یکطرف شک صحیح
باشد مثل چهار و پنج یا سه و چهار و اگر احتمال صحت نباشد مثل
سه و پنج یا دو و پنج و شش اعتنا دارد یعنی نماز را باید اعاده کند
۳ شک بعد از محل پس اگر شک کرد در نیت بعد از دخول در تکبیرة
الاحرام یا در تکبیرة الاحرام بعد از دخول در قرائت یا در قرائت بعد
از دخول در رکوع یا در رکوع بعد از دخول در سجود یا در سجود
بعد از دخول در تشهد یا دخول در قیام یا در تشهد بعد از دخول
در سلام یا در سلام بعد از خروج از نماز اعتنا ندارد اجماعاً
بجهت اینکه اینها فعلی دیگر است اجماعاً کلامیکه هست در این است
که آیا اجزاء قرائت هر جزئی فعلی دیگر هست یا نه و احتیاط آنست که
اگر شک کرد در حمد بعد از دخول در سوره یا در اول حمد بعد از
رسیدن باخر آن یا در آیه سابق بعد از دخول در آیه لاحق یا
در اول آیه بعد از رسیدن باخر آیه برگردد و مشکوک را با
آن بخواند بقصد قربت مطلقه و خلافیست که آیا دخول در
مقدمات فعل بعد یا فعل دیگر است یا نه مثلاً اگر شک کرد
در رکوع در حال قیام مسلماً محلش باقیست و اگر بعد از دخول
در سجود است مسلماً محلش گذشته و اگر در حال هوی الی السجود
است و هنوز بسجود نرسیده شک کرد که آیا رکوع کرده ام یا نه

احتیاط

احتیاط اینستکه برگردد و رکوع را بجا آورد و نماز را اعاده
کند مثال دیگر هرگاه نشسته است و شک کرد در سجود مثلا که
محلش باقیست بجا آورد و اگر در حال قیام شک کرد مثلا محلش گذشته
و اگر در حال برخاستن و بلند شدن شک کرد احتیاط اینستکه
برگردد و بجا آورد سجده مشکوک فیها را و نماز را اعاده کند
مسئله هرگاه شک کرد در فعلی و بجهت باقی بودن محل آن بجا آورد
بعد معلوم شد که بجا آورده بود آن فعل را اگر رکن است نماز
باطلست و اگر رکن نبوده نماز صحیح است دو سجده سهو بجا آورد
و همچنین اگر شک کرد در فعلی و بجهت گذشتن محل اعتنا نکرد
بعد معلوم شد که آن فعل را بجا نیاورده اگر محل سهوش باقیست
که داخل در رکن نشده برگردد بجا آورد و اگر محل سهو گذشته
اگر رکن است باطل و اگر غیر رکن است صحیح و دو سجده سهو بجهت
فراموشی آن چیز بجا آورد و اگر سجده و تشهد است و قضا کند
اولا بعد سجده سهو بجا آورد ۴ شک کثیر الشک که در عرف
بگویند کثیر الشک است پس شک را اعتبار ندارد پس در هر جائیکه
در آن کثیر الشک است بنا را میگذارد بر آنچه بیشتر است بشرط آنکه
صحیح باشد پس در یک و دو بنا را بر دو میگذارد و در دو و سه
بنا را بنا را میگذارد بر سه مگر آنکه شک در رکوع باشد نماز
او دو رکعتی باشد بنا را میگذارد و در سه و چهار بنا را بر چهار
مگر آنکه سه رکعتی باشد بنا را بر سه میگذارد بلی اگر شک در
وقوع فعلی کرد و محل آن باقی باشد مثل اینکه شک نماید که آیا

وضوء کرفته ام یا نه قبل از دخول در صلوة شعو یا شک کند که
آیا نماز خوانده ام یا نه یا بقاء وقت یا شک کند در خواندن حمد بعد
از دخول در سوره و هکذا بر کرده بجا بیاورد بفصل قریب مطلقه
۵ شک امام یا حفظ ماموم امام رجوع میکند با بنای ماموم شک
کرده و امام حافظ باشد رجوع میکند با امام و ظاهر این است که
در هر جا شک عارض شود میتوانند مشغول بشود تا بجائی
برسد که استعلام ممکن باشد و اگر هر دو شک کردند اگر متفق
است عمل کنند و اگر مختلف است و جامع داشته باشند مثل
آنکه یکی شک کند میان سه و چهار و دیگری میان دو و سه بنا را
بر جامع که سه باشد بگذارند و تمام کنند و بعد اعاده کنند و اگر
جامع نداشته باشد مثل آنکه یکی شک کرد میان چهار و پنج و دیگری
میان دو و سه هر یک بشک خود عمل کنند و احتیاطا اعاده کنند
۶ شک زایل یعنی شکی که کرد اگر متبدل شد بظن یا علم لغتنا
بان شک نیست ۷ شک در نماز مستحبی است بین اقل و اکثر
مگر آنکه بنا باکثر باعث بطلان باشد بنا بر صحیح بگذارد
و بنا بر اقل مطلقا افضل است و اگر نماز نافله را بر خود واجب کرده بود
و آن شک کرد بنا را بر اقل بگذارد و تمام کند بعد اعاده کند و اگر
واجب مستحب شد حکم واجب را دارد و احتیاط تمام کند بعد
اعاده کند ۸ شک در نماز احتیاط و شک در سجده
سهو است بنا را بر اقل بگذارد بهتر است و اگر شک در نماز
احتیاط کرد بعد از بنا گذاشتن و تمام کردن احتیاطا اعاده کند

در احکام خلل است

نمی کند صحیح است

۷۶

اصل نماز را و قسم جزو قسم دارد صحیحست و اعتبار ظن در آن دو
ده موضع است و همانها در نماز چهار رکعتی است
۱ شک میان دو و سه پس اگر قبل از اکمال رکعتین است باطلست
نماز اگر ترویه کرده و شک بر قرار شد ولی اگر مظنه یا علم حاصل
شد بیکطرف عمل کند و اگر بعد از اکمال است صحیحست ولکن بنا اکمال
خلاف احتیاط است که در سجده دوم چه قبل از ذکر چه بعد
از ذکر چه بعد از سر برداشتن هر جا شک عارض شد ترویه
کند اگر مظنه یا علم بیکطرف حاصل شد عمل کند و اگر شک مستقر
شد بنا را بر سه بگذارد و نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده و
دو رکعت نشسته بجا آورد بعد اعاده کند نماز را در هر سه جا
۲ شک میان دو و چهار الخ مثل سابق اگر قبل از اکمال شد و شک
مستقر شد و مبدل بعلم و مظنه نشد باطلست نماز و اگر بعد
از اکمال است صحیح است و حد اکمال همان خلاف سابقه هست
پس در هر سه جا بنا را بر چهار و نماز را تمام کند و بعد دو رکعت
احتیاط ایستاده بکند و نماز را اعاده کند اگر این شک عارض
بشود در سجده چه قبل از ذکر چه بعد از ذکر ۳ شک ما بین دو
و سه و چهار ما بینهم مثل شک سابق که قبل از اکمال سجدتین
و بعد از ترویه و استقرار شک و عدم تبدل آن بظن یا علم
باطلست و بعد از اکمال صحیحست که بعد از ترویه و عدم تبدل
شک بظن یا علم بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند
و دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا میاورد و بعد اعاده

را اعاده میکند و همان خلاف در اینجا هم هست پس در سجده آخر
قبل از ذکر و بعد از ذکر هم همین کار بکند ۳ شک مابین سه و چهار
هر جا که عارض شد تروی کند اگر ظن یا علم باحد طرفین
حاصل شد عمل کند و اگر شک مستقر شد بنا را بر چهار میگذارد
و نماز را تمام میکند و بعد یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا
آورد و نماز را اعاده میکند ۵ شک مابین سه و پنج در حال قیام
تروی کند اگر ظن یا علم حاصل شد باحد طرفین عمل کند و اگر
شک مستقر شد در همان حالت شک می‌نشیند شک بر میگردد به سه
و چهار بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و یک رکعت ایستاده
و دو رکعت نشسته بجا آورد و دو سجده سهو بجهة قیام بیجا بجا آورد
و نماز را هم اعاده کند ششم شک میان سه و پنج در حال قیام تروی
کند اگر ظن یا علم باحد طرفین حاصل شد عمل کند و اگر نشد
با همان حالت شک می‌نشیند شکش بر میگردد به دو و چهار بنا را بر
چهار میگذارد و نماز را تمام میکند بعد دو رکعت ایستاده احتیاط
میکند و دو سجده سهو بجهة قیام بیجا بکند و نماز را هم اعاده میکند
۷ شک میان چهار و پنج در حال قیام تروی کند اگر ظن یا علم حاصل
شد باحد طرفین عمل کند و الا با همان حالت شک خیز بنشیند بر
میگردد شکش به سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام کند
و یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد و دو سجده
سهو بجا آورد و نماز را اعاده میکند ۸ شک میان چهار و پنج بعد
از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد بعد از تروی و عدم حصول

یا مظنه یا علم باحد طرفین نماز را تمام میکند و دو سجده سهو بجا می آورد
و نماز را هم احتیاطاً اعاده میکند ۹ شک میان پنج و شش در
حال قیام فوت بی کند اگر ظنه یا علم باحد طرفین حاصل شد
عمل کند و اگر نشد فرو می نشیند شکش بر میگردد به چهار و پنج
بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و دو سجده سهو بجهة
چهار و پنج و دو سجده سهو بجهة قیام بیجا و دو سجده سهو هم اگر
ذکر مرتبه در حال قیام خوانده بجا آورد و نماز را هم اعاده کند
۱۰ شک میان سه و چهار و پنج بعد از سر برداشتن از سجده دویم
بعد از تروی و عدم حصول مظنه یا علم بنا را بر چهار میگذارد
و عمل سه و چهار و چهار و پنج را بجا می آورد و نماز را اعاده کند
۱۱ شک میان دو و چهار و پنج بعد از سر برداشتن از سجده دویم بعد
از تروی و حاصل نشدن مظنه یا علم باحد اطراف بنا را بر چهار
میگذارد و عمل دو و چهار و چهار و پنج که دو رکعت ایستاده و دو سجده
سهو واجب باشد بجا آورد و نماز را اعاده کند ۱۲ شک میان
چهار و پنج و شش در حال قیام بعد از تروی و عدم حصول علم یا ظن
فرو می نشیند شکش بر میگردد به سه و چهار و پنج که ذکر شد بنا
را بر چهار میگذارد و عمل سه و چهار که یک رکعت ایستاده و دو
رکعت نشسته بجا آورد و نماز را اعاده کند و قسم سیم آن باطل
است یعنی بعد از عروض شک و عدم حصول علم یا مظنه باحد
طرفین بعد از تروی نماز باطلست و آن بسیار است بلکه مرحوم شیخ
جعفر صاحب کشف الغطاء صد و بیست قسم ذکر کرده ولی مشهود

در شکوک باطله است

هشت صورت ذکر کرده اند اوّل شک در نماز دو رکعتی که واجب
باشد مط مثل نماز صبح و نماز قصر و نماز طواف و آیات هر گاه شک
در رکعات باشد دوم شک غیر آن از افعال مثل نماز یومیه است که
ذکر شد ۳ شک در رکعات نماز سه رکعتی است که مغرب باشد
۴ شک در چهار رکعتی که پایان در میان باشد ۵ شک در دو و سه
پیش از اکمال ه دو و چهار پیش از اکمال ششم دو و سه و چهار
پیش از اکمال ز شک در رکعات ح شک که احتمال زیاده از شش
رکعت در آن باشد ولکن هر گاه در این صور ترویه کرده مظنه یا یقین
حاصل کرده بیک طرف عمل بمظنه یا یقین بکند و بعد نماز را اعاده
کند احتیاطاً و اگر در نماز شک کرده و عمداً تکلم قسم از شکوک
یکرکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و دو رکعت ایستاده و دو سجده
سهو بجا آورد و نماز را اعاده کند و کیفیت نماز احتیاط آنست که
بعد از نماز بلا فاصله بهمان طریق که در نماز معتبر است از شرایط
نیت میکند که نماز احتیاط نشسته یا ایستاده بجا می آورم از
جهت فلان شک که کرده ام واجب قربة الی الله و تکبیر میگوید
و حمد را میخواند آهسته حتی بسم الله را و دیگر سوره نمیخواند
و قنوت هم ندارد و رکوع و سجود و سلام مثل نماز بجا می آورد
هر گاه کسی شک کرده در جائی که باید بنا بگذارد و نماز احتیاط بکند
و چنین نکرده و در اثناء نماز که شک کرده باطل کرده او معصیت
کرده ولکن نمازیکه بعد میکند صحیح است ولی اگر نماز مشکوک
را تمام کرد و نماز احتیاط را نکرده اگر بخواهد نماز را اعاده

کند باطلست بلکه اگر حدث چیزی از او سر زند باز هم تکلیف او
اینست که نماز احتیاط را بکند بعد از وضوء و اعاده کند نماز
را هرگاه بعد از آن که شک کرده و بنا گذاشت و هنوز نماز را
تمام نکرده بخاطر او آمد دیگر احتیاط بان بنا نیست بلکه
میکند اگر نماز او در تمام کردن محتاج بیک رکعت است او را تمام
و اگر زیاد است اگر رکوع یا رکعت زیاد شده نماز باطلست والا
صحیح است و اگر بعد از نماز احتیاط فهمید نقص نماز را اگر نماز
احتیاط موافق نقیصه است در کم و کیف نماز صحیح است و اگر
موافق نیست در عدد یا وصف نقیصه را بجا آورده و نماز را اعاده
کند و همچنین است حکم اگر در اثناء نماز احتیاط فهمید و اگر
بعد از نماز احتیاط فهمید تمامی نماز نماز احتیاط نافله حساب
میشود والله العالم بحقیقة الحال

در قضا است

فصل در قضاء نماز بدانکه هرکس که نماز فریضه اش را
در وقت نخواند در حالتی که عاقل و بالغ و خالی از حیض و نفاس
باشد و مسلمان باشد واجبست در خارج وقت بخواند با ترتیب
اگر علم بترتیب داشته باشد و اگر جاهل باشد بترتیب تکرار
کند تا علم حاصل کند مگر آنکه تکرار باعث عسر و حرج باشد
پس اگر کسی پنج فریضه از او فوت شود پنج فریضه را مکرر
در پنج شبانه روز بخواند و اگر قضاء از غیر باشد ایضاً واجب
است مراعات ترتیب اگر علم بترتیب داشته باشد و الا ساقط
است و اگر چند نفر نماز قضاء از یکنفر بخوانند دو نفر در یک

نمازها نخوانند اداء و قضا خواه بود و قضاء بوقت ندارد و اول قضا بجا آورند
بعد از آن ادا و اگر چند نماز فوت شده و عدد آنها را نداند بخواند تا علم
حاصل کند و باید ولی میت قضا کند از میت هر چه قضا شده از نماز و
روزه و مراد از ولی اکبر از ذکور ورثه است که ارث میبرند از مرده
ولو غیر بالغ و غیر عاقل باشد اگرچه ارث نبرد فعلاً بجهت مانعی مثل
قتل و میتواند کسی دیگر تبرعاً از میت قضا کند فصل در نماز جماعت
است و مستحب است جماعت در جمیع فرایض خصوصاً یومیه بلکه رکعت
احب الی الله من عبادة اربعین سنه و همینکه از ده گذشت اگر تمام عالم
جمع شوند از ثوابش عاجزند و در نوافل بدعت است مگر در استسقاء
و نماز عید و جمعه و قضاء متبرع از دیگری و معاده استحبابی و نماز
کننده یومیه هر کدام باشد بدیگری از یومیه میتواند اقتدا کند
اگرچه مختلف باشند در قصر و اتمام و اداء و قضاء و کمتر عددی که
جماعت منعقد میشود بدو نفر یکی امام و یکی ماموم ولو زن و بنده
جماعت منعقد میشود با درک امام در حال رکوع و لحوق ماموم بامام در
رکوع و اگر شک کند در ادراک حکم کند بعدمش پس نماز جماعت باطل
است مثل یقین بر عدم آن و شرط است نبودن حائلی که منع کند از مشاهده
امام یا ماموم در جمیع احوال نماز باشد و تاریکی و غبار مانع انعقاد جماعت
و حائل نیست چنانکه ماموم بین حائل نیستند بعضی در بعضی را و
فرقی نیست بین حدوث حائل با قدیمش بلکه حائل غیر مستقر مثل
شخصی که راه میرود میان صفوف حائل نیست و این شرط در
صورتیکه ماموم زن باشد و امام مرد معتبر نیست بشرط آنکه

...ح از حالات امام باشد و نباید موضع امام بالاتر از موضع
ماموم باشد و بقدر کمتر از شبر عیب ندارد چنانچه اگر زمین
اخفض باشد و نباید ترا ز دو انگشت و مقدار انگشت بلندتر نباشد عیب
ندارد چنانچه اگر ماموم بلندتر باشد عیب ندارد مادامیکه
ربط میان امام و ماموم از میان نرود و نباید دوری باشد ماموم از
امام بلکه دوری معتد به بلکه زیاده از یک گام متعارف از ایستادن تا
دسر ماموم در حال سجده دور نباشد اگرچه در بین نماز حادث
شود بلی فصل و دوری بواسطه مامومین که اقتدا کرده باشند عیب
ندارد و نباید ماموم مقدم بر امام بلکه مساوی با او هم نباشد و نباید
در همه حالات مقدم باشد و نباید نیت اقتداء با امام معین کند
باسم یا صفت یا اشاره و نقل نیت با امام دیگر جایز نیست مگر
هرگاه عارض شد از برای امام چیزیکه منع کند از اتمام نمازش جایز
است تقدیم امامی دیگر و با او اقتداء کند و قصد نیت اعتزال نکند
مگر هرگاه شغل ضروری نباشد که اتوقف جایز است قصد فرادی و باید
ماموم ترک کند قرائت را در نماز اخفاتیه و مشغول ذکر بشود
آهسته و در نماز جهریه گوش بدهد بقرائت امام و قرائت نکند
و ذکر نگوید هرگاه بشنود قرائتش را اگرچه همهمه اما باشد و اگر
نشنود قرائت و همهمه اما از قرائتش بخواند بقصد قربت مطلقه نه
نیت جزئیه اما در دو رکعت آخر هر دو چهار رکعتی و یک رکعت آخر در
سه رکعتی پس بخواند ماموم یا حمد یا تسبیح را و باید در حال قرائت
امام مطمئن باشد و باید ماموم متابعت کند امام را در افعال یعنی

یعنی مأموم باشد فی الجمله افعالش با افعالش و اگر تخلف کرد مقدم شد
با امام ماموم شد در رکعتی از امام اعاده میکند نمازش را و اگر سهواً مقدم شد
تدارک کند اگرچه رکوع باشد و زیادتی رکوع مغتفر است اینجا و لکن احتیاط
اعاده صلوة است اگر رکن زیاد شد و اگر هم برنگشت اعاده کند
نمازش را و همچنین در اقوال واجبست متابعت خصوصاً در تکبیره و
باید جمیع اقوال غیر از قرائت را هم ماموم بخواند و اگر اقتدا در
غیر اولیین کرد قرائت را باید بخواند آهسته حتی بسم الله را و
اگر نرسید بخواند تا سوره عیب ندارد و اگر حمد را نرسید چه
خواهد قصد فرادی کند و حمد و سوره بخواند و میخواهد قطع کند
حمد را و در رکوع کند با امام و بعد اعاده کند اما اگر در حال رکوع
اقتدا کرد قرائت ساقط است و لکن در رکعت دویم که رابعه
امام است قرائت را آهسته بخواند و اگر نتوانست حمد را تمام کند
مثل سابق است که ذکر شد و اگر شخص مشغول فریضه باشد و
میترسد اگر تمام کند بجماعت نرسد عدول کند بنافله اگر محل عدول
باقیست و زود نافله را تمام کند و در جماعت کند و اگر بداند که
نمیرسد بجماعت جایز نیست عدول بنافله و شرطست اینکه امام
عادل باشد و عدالت صفت نفسانیه است که منع میکند شخص
را از معاصی کبیره و اصرار بر صغیره و طریق شناختن آن اینست که
دو عادل شهادت بر عدالت بدهند یا خود شخص مراوده
کند و بفهمد که این حالت در او هست و لو بطریق مظنه از اجتناب
معاصی از کبیره و اصرار بر صغیره و منافیات مروت بفهمد که این

از خوف خدا است و شرط سیم آنکه حرام زاده نباشد و نشسته از برای
ایستاده نباشد دهم چنین مرتبه بالا به پست تر مثل نشسته مضطجع
اقتدا نکند و هفتم از برای متوضی و صاحب جبیره از برای غیر آن جایز نیست
و استصحاب کنند نجاست از برای غیر آن و قاری بکسیکه نمیداند نیکو
قرائتش را جایز نیست و باید امام مرد باشد اگر ماموم مرد یا خنثی
باشد فصل در نماز مسافر است بدانکه لازم است نماز را شخص
قصر کند هر گاه هفت شرط جمع شد اول و دوم مسافت و قصد قطع
مسافت و مسافت هشت فرسخ است و هر فرسخی دوازده هزار ذرع دست
بذراع ید یا در یکروز برود چهار فرسخ و بیاید در همان روز و
باید مسافت یا بعلم باشد یا بشهادت دو عادل یا شیاع که موجب
اطمینان باشد و باید نماز را تمام کند اگر شک در مسافت کند و حد
مبدء مسافت که باید حساب کند سور بلد است و منتهی خانها در
جائیکه سور ندارد و آخر محلّه در شهرهای بزرگ ۳ استمرار قصد
یعنی از قصدش بر نگردد و مردد نشود در رفتن ۴ آنکه قطع
نکند سفر را بقصد ماندن ده روز یا ماندن سی روز بی قصد یا بعبور
بوطن ۵ سفر مباح باشد و غایت سفر حرام نباشد مثل سفر دزدی
یا خود سفر حرام نباشد مثل غلام گریخته اما اگر متضمن معصیت
باشد مثل سفریکه در آن سفر غیبت بشود عیب ندارد شرط ششم
انکه سفر را عمل خود قرار نداده مثل مکاری و ملاح بشرط انکه
سفرشان را کسب خود قرار داده باشند بقدر مسافت قصر شود و سه سفر
پی در پی برود و ده روز نمانده باشد بقصد اقامه و لو در سفر

در نماز مسافر است

دو تیم جمع کند میان قصر و اتمام و در وطن هم ده روز پشت سر هم
نماند و در سفر عمل خود باشد که اگر غیر آن سفر رفت مثل مکاری
سفر حج کرد احتیاطاً جمع کند و سفر کردن شغل دائمی او باشد که اگر
بعض اوقات مثل حمله دارها این ها اکثر السفر میشوند ٧ اینکه
از حد ترخص گذشته باشد و آن اینستکه اینقدر دور شده باشد
که دیوار خانها با سی را نبیند و اذان را نشنود که اگر این قدر
دور نشده نمیتواند قصر بکند کما اینکه در وقت مراجعت تا اینجا
میتواند قصر بکند و اگر دیوار را دید یا اذان را شنید باید تمام
کند همینکه این هفت شرط جمع شد نماز قصر میشود یعنی ظهر و عصر
و عشاء هر یک دو رکعت میشود مگر در چهار جا که مسجد الحرام و مسجد
مدینه و مسجد کوفه و حائر حسین ع و در همین مواضع احتیاطاً
شکسته خواندنست فصل در روزه است بدانکه روزه باز داشتن
اندامهای خود را از ده چیز از اول صبح صادق تا مغرب شرعی بامر
فرمان برداری خداوند و تعیین آن اگر متعدد باشد بنماید و نیت عمل
از غیر بنماید اگر روزه نیابتی باشد و در ماه رمضان روزه غیر از
آن واقع نمیشود و محل نیت نزد طلوع فجر صادق است و در شب اگر نیت کند
و قصد خلاف نکند تا صبح صحیح است و شب اول ماه رمضان نیت مجموع
کند و در هر شب هم تجدید کند نیت را و لکن روزه مستحبی تا ظهر
میتواند نیت کند و روز مشکوک از ماه شعبان یا اول رمضان را
بنیة قربت بگیرد و واجب است که مستدام بدارد نیت را تا غروب
و نیت قطع و قاطع نکند و تردید حاصل نکند. و مفطرات ده چیز

بیست

در احکام روزه

سیم اقل و دویم خوردن و آشامیدن اشیاء معتاده و غیر معتاده
۳ جماع کردن از برای مرد و زن قبلاً یا دبراً واطی و موطوءه یا زنده
یا مرده یا کوچک یا بزرگ بهیمه و غیر آن و محقق میشود بدخول حشفه
یا انزال و غیر آن ۴ دروغ بر خدا و رسول و ائمه و فاطمه و انبیا
و اوصیاء چه دنیوی چه دینی چه فتوی چه غیر آن چه برگردد
چه برنگردد چه استناد بدهد چه ندهد چه توبه کند
یا نکند چه عربی چه غیر آن چه لفظ چه اشاره چه کتابت
۵ فرو بردن سر بزیر آب و غیر آب از مایعات و آب مضاف و اگر عمداً
جنابت کرده صائم بطریق ارتماس هم غسلش باطلست هم روزه اش
و نسیاناً و قهراً باطل نیست ۶ رسانیدن غبار یا ایستادن آن در حلق
غبار میرسد بار چه غلیظ باشد چه رقیق چه غبار آرد و چه غیر
آن چه خودش غبار را حرکت دهد و جاروب کند یا غیر آن و لکن
با نسیان یا غفلت یا قهر مبطل نیست و دخان تنباکو و غیر آن هم چیز
مثل غبار است ۷ عمداً باقی بودن بر جنابت تا فجر صبح کردن در
حال جنابت اگرچه عمداً نباشد از برای واجب غیر معین مثل قضای ماه رمضان
کردن غسل جنابت و حیض و نفاس و جنب شدن در وقتیکه وسعت
غسل و تیمم نداشته باشد و اگر مراعات وقت کرد و مظنه وسعت
داشت و جنب شد بعد معلوم شد تنگی وقت عیب ندارد و اگر
مظنه نمود که وقت دارد و لیکن مراعات نکرد جائز روزه را قضا نماید و
اگر که آب ندارد یا مانع از استعمال آب داشته باشد باید تیمم کند
و اگر نکند روزه اش باطل است و اگر کسی صبح کرد جنباً اگر میداند که

از پیش بوده مثل کسیکه صبح کرده جنباً روزه قضا که وقتش تنگ
نیست نمیتواند بگیرد و اگر نمیداند پس مثل کسیست که در روز محتلم
شده یا پیش نرود بر وجود غسل کند و ضرر بروزه اش ندارد چه قضا
موسع چه غیر آن چه مستحب باشد و مستحاضه متوسطه و کثیره
غسلش را مقدم بر فجر بکند و اگر جنب شد در شب و خوابید بقصد
غسل کردن پیش از طلوع فجر پس اگر بیدار شد قبل از طلوع فجر و آب
است غسل و اگر بیدار نشد عیب ندارد و اگر بیدار شد دوم مرتبه
خوابید روزه اش باطلست و اگر همان مرتبه اول خوابید بدون
نیت غسل و بیدار نشد تا صبح روزه اش باطلست و کفاره بر او
لازمست ۸ استمناء و آن بیرون آمدن منی است بطوریکه باعث
بیرون آمدن آنست مثل بوسه و نظر و غیر آن ۹ حقنه کردن بچیز
آبکی و بچیز خشک و بریختن دوا در احلیل و هر چیزیکه برسد
به باطن و حاصل بشود بان غذاء ۱۰ عمداً قی کردن اگرچه سبب
قی کردن او در شب حاصل نماید و کراهت دارد بر روزه دار چشیدن
شیء و نشستن زن در آب و تر کردن جامه و کندن دندان و هر
خون کردن و مستحب است مسواک کردن بچوب خشک ولکن
دو مرتبه چوب یکباب دهن تر شده نبرد در دهن و از آن خشک
کند و مسواک کند با و آب دهن اگر زیاد شد فرو نبرد و فضلات
سر و سینه را عمداً فرو نبرد اگرچه بفضاء دهن نرسیده باشد و
اگر از دهن بیرون آمد و فرو داد روزه باطلست و کفاره جمع واجب
است اگر عمداً باشد و همچنین آب دهن بلکه اگر بهوا که باشنگ

یا دندانها بیرون آید آب دهن را بعد فرو دهن کرد و یا آب دهن
مخلوط شد و فرو داد روزه اش باطلست و همچنین هرگاه شوهر یا
زن چشید یا طعام را جاوید مثل یا آب مضمضه با لسان زوجه اش را
مکید و آب دهن ممزوج باو شد روزه اش باطلست اگر فرو داد
آب دهن را و همچنین اگر خون ممزوج شد با آب دهن یا بقایا
طعام را خورد که در دهن مانده روزه باطلست و کفاره جمع لازمست
و همچنین بقایای قی یا ادویه را اگر فرو داد روزه باطلست و کفاره جمع
لازمست و تمام این ده چیز که ذکر شد غیر از بقاء بر جنابت که
روزه را باطل میکند هرگاه عمداً واقع بشود نه نسیاناً و نه سهواً
و نه اکراهاً و باعث کفاره هم هست مگر قی کردن که باعث
قضا ملست و کفاره ماه رمضان بنده آزاد کردن یا دو ماه روزه
گرفتن پی در پی یا شصت مسکین طعام دادن و مراعات ترتیب بکند
و اگر افطار بحرام کرد هر سه را باید بدهد و اگر سبب کفاره متعدد
شد کفاره متعدد میشود و کسیکه افطار کرد در ماه رمضان و حلال
بداند کافر میشود و اگر حلال نداند تا سه مرتبه تعزیرش میکنند
و در مرتبه چهارم مرتد میشود قتلش واجب میشود و اگر جماع کرد
با زوجه اش باکراه دو کفاره لازمست فصل واجبست قضا
نه کفاره در ماه رمضان به چند چیز اول کسیکه سحور کرده در
صبح و مراعات نکرد با اینکه قدرت داشت بر نگاه کردن بعد
معلوم شد که صبح طالع شده بود اگرچه اعتماد بقول دو عادل
کرده باشد دوم هرگاه کسی باو خبر داد که صبح طالع شده ولمنتا

واحتیاط نکرد یعنی آن صبح و سحری خورد بعد معلوم شد زاسب تنکبنه
واکرد و عادل باو نکفتند و احتیاط نکرد هم قضا و هم کفاره دارد بلکه یك
عدل اینجا سوم کسیکه افطار کرد باخبار عادلی یا دو عادل با دخول شب
و تحقیق نکرد و اکر بقول کسیکه نمیشود نقص با او افطار کرد هم قضا
لازمست هم کفاره چهارم کاه کسی قطع کرد بدخول شب بواسطه تاریکی
و تحوان بعد معلوم شد خطا نش و اکر قطع نکرد و افطار کرد هم قضا
و هم کفاره لازمست پنجم کاه مضمضه کرد بجهت خنك شدن و زود
رفت بحلق او و رسید یا بلع کرد نسیاناً یا مضمضه کرد عبثاً یا استنشاق
کرد و داخل حلق او شد بجهت خنکی یا عبث و اکر مضمضه کرد بجهت وضو
یا غیر آن از موارد دیکر مستحب است بدهن را فرو نبرد تا سه مرتبه
بیرون نبرد بسیار خوبست و غیر ماه رمضان هم اکر معین شد مثل
اوست در این احکام و کراهت دارد از برای روزه دار دست بازی باز
کردن و سرمه کردن حجامت و فصد کردن و حمام رفتن اکر احتمال
ضعف بدهد و انفیه کشیدن اکر بداند بجوف نمیرسد و الا حرام
و باعث قضا و کفاره است و بوئیدن کلها

فصل روزه بر چهار قسم است روزه واجب و آن هفت است روزه ماه
رمضان و کفاره و قضاء و بدل قربانی در حج تمتع و نذر و عهد و یمین و
روزه صوم ستم اعتکاف و روز بکه نماز عشای شب پیش بواسطه
خوابیدن تا نصف شب نخوانده باشد و روزه مستحب بسیار است
در کتب مفصله متعرض شده و روزه مکروه روزه روز عرفه از برای
کسیکه روزه او را از خواندن دعا ها عرفه ضعیف کند یا اول ماه بعد

در اقسام روزه است

از عید قربان اذیتکا کسیکه در منی هست و روز آخر شعبان بقصد
رمضان روزه و قضاء بنذر معصیت و روزه سکوت و روزه وصال
و روزه واجب در سفر فصل روزه بر غیر بالغ و دیوانه و حایض
و نفساء واجب نیست و لازمست و بیهوش و مسافر و مریض صحیح نیست
ولکن قضا آن بر ایشان لازمست مگر بر مریضی که مرضش تا سال دیگر
طول بکشد که قضاء بر او لازم نیست ولیکن عوض هر روزه یک مد
طعام بفقیر بدهد و مستحب است تمرین نمودن طفل ممیز که طاقت
داشته باشد و حایض قضاء نکند و لو یکدقیقه بغروب حیض پاک
شود روزه اش باطلست فصل و هلال ماه شناخته میشود
برؤیت و بالتواتر و شیاع مفید العلم و ببینه شرعیه و بحکم حاکم
اگر معلوم نباشد خطا او و قضاء روزه فوریه نیست ولکن قضا
ماه رمضان تا رمضان دیگر [illegible] باید کرد و کسیکه روزه واجب
بذمه دارد نمیتواند روزه مستحبی بگیرد و قضاء روزه که از
پدر و مادر فوت شده بر پسر بزرگ [illegible] بگیرد و کسی که نیت روزه قضا
ماه رمضان میگیرد باید نیت معین و بخوابها تا ظهر میتواند بجوید
اگر وقت آن تنگ نشده باشد اما بعد از ظهر پس حرامست افطار و
واجبست کفاره اگر روزه قضاء باشد و کفاره آن مثل کفاره ماه رمضان
است بنا بر احتیاط فصل در زکوة است و آن واجبست و از ضروریات
دین است و منکران کافر است و کسیکه منع کند قیراطی از آن نه
مؤمن است و نه مسلم و میمیرد بدین یهودی یا نصرانی و ثواب
فاعلش بسیار است و عقاب تارکش بیشمار و زکوة در نه چیز

واجب است کوسفند وگاو وشتر وطلا ونقره وکندم وجو وخرما
ومویز ومستحب است در هرچه از زمین میروید وکیل ووزن مے
شود حتی اشنان ودر مال التجاره ودر مادیان ایضا مستحب است
وشرایط وجوبش پنج چیز است اول بلوغ ٢ عقل ٣ حریت ٤ ملکیت
٥ تمام تمکن ازان ع نصاب نصاب کوسفند پنج است اول چهل و
دران یک کوسفند است نصاب دوم صد وبیست ویک ودران دو
کوسفند است سیم دویست ویک ودران ٣ کوسفند است ٤
[illegible] ودران چهار کوسفند است ٥ چهارصد کوسفند
از هر صد کوسفند یک کوسفند

در نصاب کوسفند است

نصاب شتر دوازده است پنج ان هر یک پنجاست در هر یک
یک کوسفند ششم بیست شش ودر اوست یک بنت مخاض یعنی شتر ماده
یکساله که داخل در سال دوم باشد ٧ سی وشش ودران
شتر ماده داخل در سال سیم است ٨ چهل وشش ودر اوست شتر
ماده داخل در سال چهارم ٩ شصت ویک ودر اوست شتر ماده
داخل در سال پنج ١٠ هفتاد وشش ودران دو شتر ماده داخل
در سال سیم ١١ نود ویک ودران دو شتر ماده یا در سال چهارم
١٢ صد وبیست ویک است پس در هر پنجاه یک شتر ماده یا در چهار
یا در هر چهل شتر ماده یا در سه وملاحظه مطابقه بکند پس
دو صد وبیست چهل را حساب کند ودو صد وپنجاه پنجاه را حساب
کند ودو صد وهشتاد هر دو را حساب کند ونصاب گاو دو است
سی ودر چهل تبیع گاو یا در دو سال ودر چهل مسنه گاو یا در سه

در نصاب شتر است

در نصاب گاو است

در نصاب نقدین است

سال ۷ سوم یعنی بایستی این چهارپایان چرنده باشند در تمام سال
۸ آنکه این چهارپایان کارکن نباشند در تمام سال ۹ آنکه گذشتن سال
معتبر است در چهارپایان و نصاب طلا بیست دینار است و هر دینار
هیجده نخود است و زکوة آن نه نخود طلا است و نصاب دویم چهار دینار
است و در آن وزن هفت جو طلا است و نصاب نقره دویست درهم است
و در آن پنج درهم است و نصاب دویم چهل درهم است و در آن یک
درهم است و اگر از مجموع رُبع عُشر بدهد کافیست و باید طلا و نقره
مسکوک باشد بسکه که باشد و نصاب گندم و جو و خرما و مویز

در نصاب غلات است

سیصد صاع است و هر صاعی ششصد و پانزده مثقال است بمثقال
بیست و چهار نخودی و بمن شاه که هزار و دویست و هشتاد مثقال
بیست و چهار نخودی است صد و چهل و چهار من الا چهل و پنج مثقال
پس اگر آب بیخ میخورد مثل قنات و نهرها از عروق خود میخورد یا آب
آسمانی مثل دیم ده یک است و اگر بدلو و شتر میکشند بیست یک است
اگر هر دو باشند هر کدام غالب است بدهند و اگر همسر هم باشند بیست
پانزده یک است و وقت تعلق زکوة وقت انعقاد حبه است در گندم
و جو و وقت احمرار و اصفرار است در نخل و خوشه بستن در انگور و وقت
اخراج در گندم و جو وقت صاف شدنست و در خرما وقت چیدن
آن و وقت مویز وقت چیدن مویز و اگر خواست مالک رطب و انگور
بچیند زکوتش را بیرون کند بعد تصرف کند و بعد از اخراج حصه سلطان
که باسم مالیات دیوانی میگیرد آنچه میماند اگر بقدر نصاب است زکوة
بدهد و مصرف زکوة فقراء و مساکین و ایشان کسانیکه خارج سال

خود شانرا فعلاً و قوةً نداشته باشند که مؤمن باشند و شیعه اثنا عشری
و صاحب اعتقاد صحیح و عادل و واجب النفقه نباشد مثل پدر و مادر
و اولاد و جد و جده و اولاد اولاد و هکذا و زن و مملوک و هاشمی
نباشند اگر زکوة از غیر هاشمی است بلکه مطلق صدقه واجبه را
بهاشمی ندهند و به فقیر زیاده نباید بدهند و اگر در بلد فقراء باشند
بغیر آن بلد نقل نکنند و اگر نقل کرد ضامن است اگر تلف شد
و اگر نباشد نقل کنند و مصرف نقل را از خود بدهند نه از مال زکوة
و اگر نقل باذن فقیه باشد ضامن نیست اگر تلف شد و بهتر آنست
که مجتهد او را وکیل کند در قبض بعد نقل کند و اگر از فقیر طلب دارد
میتواند حساب کند عوض زکوة اگرچه فقیر در بلد دیگر باشد
و این نقل نیست و بیک فقیر دفعةً هرچه بدهند از مال زکوة
نباید تا از حد غنی باشد عیب ندارد ولکن بقدر کفایتش بیشتر
ندهند احتیاطاً و اگر تدریجی بدهند همینکه به قوت سالش رسید
نباید داد حرام است و واجبست در وقت دادن زکوة قصد قربت و تعیین
بعضی وجوب و ندب احتیاطاً

فصل در زکوة فطره

واجب است بر مکلف حر که غنی باشد فعلاً یا قوةً مثل کاسبی که مال
قوت سالش باشد بالقوه ولکن فقیر یکه زاید از مؤنه شب و روز
باشد احتیاط آنست که بدهد و اگر یک صاع زیادتر از قوت یک شبانه روز
نداشته باشد دور بزند بر عیالش بعد بدهد بغیر و واجبست از جانب خود
و عیالش از زن و فرزند و والدین و برادر و جد و غیر اینها از اقارب و اجانب
حتی اسیر و مهمان که پیش از دخول ماه شوال و لو بیک لحظه مهمان

در زکوة فطره

شده باشد و فرق نیست در عیال میان صغیر و کبیر و آزاد و بنده و
مسلمان و کافر و شرطست که نان ایشان بدهد و اگر عیال مملوکی شد یا
طفلی متولد شد قبل از هلال شوال مقارن هلال فطره اش واجب
است ولکن مهمان غنی بایست خود هم بدهد و زن و غلام اگر عیال
غیر هم باشند هم آنکه او زوج بدهد و هم غیر و اگر زوج فقیر باشد و
زن غنی زن از خود بدهد و از آنچه غالب قوت شان باشد از اجناس اربعه
که گندم و جو و مویز و خرما باشد بدهند یا قیمه او را بدهند و
مقدار دادن یکصاعست و صاع ششصد و پانزده مثقالست
بوزن بیست و چهار نخودی و مصرف آن مصرف زکوتست و اگر زکوة
فطره را و زکوة مال را بدست فقیه جامع الشرایط بدهد بهتر است
و بفقیری کمتر از یکصاع یا قیمه از آن ندهند والله العالم

در خمس است

فصل در خمس است و کسیکه یک درهم یا کمتر از آن اگر ندهد از
ظالمین و غاصبین آل محمد است و کسیکه حلال بداند و از کافر
است و خمس در هفت چیز است اول هر غنیمت و مال که از کفار
حربی پیدا شود یا جواهری از دریا افتاده باشد یا بدزدی و مکر
از حربی گرفته باشد یا بر سبیل ربا و دعوی باطل گرفته باشد
از حربی یا جنگ کرده باشد باذن امام یا بجهت حفظ بیضه اسلام
یا انها بجنگ کرده باشد بر سر مسلمین یا فدیه و جزیه از ایشان بگیرند
یا حق مصالحه یا مقتولی را برهنه کرده باشد ولی شرطست در غنیمت
آنکه مغصوب از مسلم یا ذمی یا معاهد نباشد و ناصبی هم حکم حربی
دارد و مالش حلال و خونش مباح و در مالش خمس اگر بدست

مسلمانان آمد دوم معدن مثل طلا و نقره و فیروزه و نفت و آهن و حلبی
و زیبق و مس و یاقوت و زبرجد و عقیق و سلیمانی و قیر و کبریت
و نمک و زاج و زرنیخ و آهک و سنگ مرمر و سنگ مشهد و امثال
اینها بشرط آنکه بعد از اخراج مؤنه و تصفیه به قیمت بیست دینار یا بیشتر
برسد و احتیاط فیمه یک دینار است اگرچه جمله در شریک باشند و نصیب
هر یک با منفرد نرسد اگرچه صاحب معدن طفل یا مجنون باشد
ولی باید بدهد سیم گنج است و آن چیزیست که عرف بگوید او را
گنج و باید خمس او را بدهد اگر بحد نصاب که بیست دینار برسد در
طلا و دویست درهم در نقره اگرچه بدفعات هم برسد و آنچه در
شکم ماهی یا حیوان دیگر پیدا میشود داخل در گنج است چهارم غوص
است یعنی آنچه بیرون آید بفرو رفتن در آب از جواهر و در بشرط
آنکه قیمت آن بیک دینار برسد پنجم آنچه از مؤنه سال زیاد بیاید
از صناعات و زراعات و تجارات و غیر اینها از مکاسب اگرچه
هیزم کشی و عسل جمع کنی و کثیرا گیری و امثال اینها باشد یا نما ملکی یا آنچه
گوسفند شتر یا زیاد شدن قیمت و غیر اینها و هبه و هدیه
و ارث و جایزه و مهر و عوض خلع که زن بشوهر میدهد و خمس
تعلق بعین میگیرد در همه پس آنچه زیاد شد از مؤنه سال باید
خمس او را بدهد یا قیمت او را پس نمیتواند تصرف کند تا خمس
ندهد ششم زمین که ذمی از مسلمان بخرد یا منتقل شود بسوی
ذمی بعوض و لو بغیر چه زمین زراعت باشد چه مسکن باشد
چه مفتوح العنوه باشد و همینکه خرید باید خمس بدهد اگرچه

رد کند و اداء آن باخبار غیر معتبر از خیارات و حول و نصاب و نیز شرط نیست در اینجا ۷ حلال مخلوط بحرام و نشناختن صاحب و ندانستن قدرش کما اگر صاحب یا قدر شرا بدانند و لو در حد محصور باشد باید حلال بود به تطلیب و باید بدهد به صاحب هر قدر هست و اگر قدر شرا بدانند و صاحبش را نشناسد حکم مجهول المالک دارد و اگر صاحبش را بدانند و قدر شرا ندانند باید بخصم تطلیب و لو بصلح مسئله در خمس حول معتبر نیست حتی در ارباح مکاسب میتواند روز بروز بدهد مسئله خمس را دو قسمت باید بکند نصف آن سهم امام ؏ است که باید بنائب او برساند که مجتهد جامع الشرایط باشد و نصف دیگر آن باید بسادات فقیر از ایتام و مساکین و ابن السبیل که فعلاً فقیر باشد و لازم نیست بسطش بر همه بلکه تخصیص بعضی دون بعضی جایز است چه زن باشد هاشمیه یا مرد باشد و لیکن زیاده تر از مخارج سال نباشد آنچه بیکنفر بدهد و باید مؤمن باشند و عادل باشند و تا در بلد باشند بغیر از سادات که بغیر اهل آن بلد ندهد میتواند از غیر بلد بدهد یا قیمت بدهد و لکن من غیر الذهب تماشود مگر بعد از دستمزد بدهد مستحق باشد شرع والله العالم فصل در حج است و ان ولجبست از برای مستطیع در عمر یکمرتبه و واجبست فوراً در سنه استطاعت و تاخیرش کبیره مهلکه است و کیفیتش اجمالاً از برای بعید از مکه است که محرم بشود از میقات بعمره تمتع بعد داخل بشود بمکه معظمه و طواف کند هفت مرتبه بکعبه مشرفه و دو رکعت نماز طواف در

مقام ابراهیم بخواند بعد سعی کند بین صفا و مروه هفت مرتبه بعد دو
مرتبه هفت مرتبه بدور خانه کعبه طواف نساء کند تا نوبت تقصیر کند
و بر او حلال میشود آنچه باحرام حرام شد بعد روز هشتم احرام می بندد
از شهر مکه باحرام حج بعد میرود بعرفات واز ظهر عرفه تا غروب
آفتاب در آنجا وقوف کند بعد کوچ کند و بعد از عرفات بسوی مشعر
الحرام پس شب را در آن مشعر بماند و وقوف کند در مشعر بعد از طلوع
فجر بعد از آفتاب برود بسوی منی پس رمی کند اول جمره عقبه را بعد نحر
کند یا ذبح کند هدی خود را و بخورد قدری از آن را بعد سر بتراشد
یا تقصیر نماید و همان روز عید بیاید بمکه و طواف کند طواف حج را
و دو رکعت نماز طواف در مقام ابراهیم بخواند و سعی بین صفا و مروه
بنماید و دو مرتبه برود در مسجد الحرام و طواف نساء بنماید و دو رکعت
نماز طواف بکند و دو مرتبه عود نماید بسوی منا پس شب یازدهم و
شب دوازدهم و شب سیزدهم آنجا بیتوته نماید و در روزهای آن شب
که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم باشد پس جمرات را رمی نماید و
قبل از ظهر سیزدهم کوچ کند و حجش تمام شد این اجمال حج اما تفصیل
رجوع کند بمناسک مرحوم حجة الاسلام شیخ مرتضی انصاری قدس سره که
موافق احتیاط است والله العالم فصل در بیع است یعنی خرید
و فروختن اگر جمیع ملتفت نخوانند معاطات میشود و تا مادامیکه ثمن یا مثمن
باقیست میتوانند فسخ کنند و اگر صیغه خوانند که فروشنده بگوید
بعت و خرنده بگوید اشتریت بیع لازم میشود دیگر نمیتوانند فسخ کنند مگر
اینکه شرط خیار فسخ کنند یا در بیع خرنده یا فروشنده یا هر دو بعیب

شرط تا مدت معروف که شرط کنند یا بیع حیوان باشد که تا سه روز خیار
فسخ دارد یا معیوب باشد مبیع یا مغبون باشند و بایع و خریدار باید
بالغ و عاقل باشند و رشید باشند و معامله طفل و دیوانه و سفیه
باطلست و ثمن و مثمن معلوم باشند یا به کیل یا به وزن اگر مکیل و
موزون باشند یا بعدد اگر معدود باشد و اگر از یک جنس باشد باید
مساوی باشد کما اگر یک طرف زیاد شد ربا میشود و باطل و حرامست اگر
هر دو نقد است و تاخیر ندارد نقد است و اگر ثمن تاخیر دارد نسیه است
و اگر مثمن تاخیر دارد سلف است و تاخیر هر دو باطلست و مکیل و
زاید کیل و وزن و معدود زاید حساب فروختن و خریدن حرام و باطل
است مگر آنکه مصالحه کنند **فصل** در اجاره است و آن تملیک
منفعت است مثل منفعت خانه و بستان و حیوان و امثال آنها
و صیغه اجاره و صیغه این است که اجاره دهنده بگوید آجرتک
هذا البستان بالمبلغ الفلانی فی المدة الفلانیة و اجاره کننده بگوید قبلت
هکذا و باید هر دو عاقل بالغ و رشید باشند و جایز التصرف باشند
و باید منفعت و مال الاجاره معلوم باشند و این عقد لازم است و فسخ
نمیشود مگر آنکه هر دو فسخ کنند یا شرط کنند مثل بیع و باید مدت معلوم
باشد یا چیزهایی که منفعت آن با بقای بودن عین باشد و جایز است
اجاره دادن شخص خودش را به عمل معلوم و باید منفعت مباح باشد
و مقدور باشد **فصل** در ضمان است و آن متعهد شدن
که طلب زید را که از عمرو دارد مثلاً بر ذمه او باشد بشرط آنکه
کامل باشد ضامن و از محجور نباشد یا ماذون باشد از قبل مولی

در اجاره

در ضمان

و صیغه انشای آنست که بگوید ضمنت مالك مضمون اضمنوه قبلت
قبول کند ضامن صاحب مال باشد یا عاقل یا مشد طلبکار بانه الاوانو
منتقل میشود مال بذمه ضامن فصل در حوالها است و آن آنست
که طلبکار زید از وطلب مدیون خود بعمرو مثلا و عمرو راضی بود
هر سه یعنی طلبکار و بدهکار و حواله کرده شده و صیغه آن حولتك
علیه طلبکار بگوید قبلت فصل در کفالت است و آن آنست
که زید بدین مدیون عمرو است کفیل میشود که هر وقت عمرو او را بخواهد
حاضرش نماید و بر می‌شود کفیل بحاضر کردنش و اگر نیاورد پس حاکم
بعد از مطالبه کردن طلبکار حبس میکند و او را تا حاضر کند او را یا طلب
او را ادا کند و صیغه آن تکفلت عمرا طلبکار بگوید قبلت
فصل در رهن است و آن چیزیست که قرار دهد مدیون بجهة اعتبار
طلبکار و که اگر طلب او را ندهد او را بفروشد عوض طلبش بردارد
و صیغه آن رهنتك و طلبکار بگوید قبلت و شرط آن قبض است
و آنکه عین مملوکه باشد که صحیح باشد بیع آن و ممکن باشد قبض
آن و لازم میشود بعقد و اگر تلف شد ضامن مدیون و باید طلبکار
و بدهکار عاقل و بالغ و رشید و مختار و جایز التصرف باشند
فصل در قرض است یعنی چیزی را مثل طلا و نقره ملك کسی بکند
که بخواهد عوض آن را ادا کند و صیغه آن اقرضتك و قرض کننده
بگوید قبلت و شرط نفع جایز نیست و بعد از آنکه قرض کرد ملك
او میشود بعد از قبض و اگر متساوی الاجزاء است مثل گندم و
جو مثل او در ذمه قرض کننده ثابت است و اگر متساوی الاجزاء نیست

در بیان حواله

در بیان کفالت

در بیان رهن

در بیان قرض

مثل کوسفند وکاو تتمه او با نتیجه اش تعلق میکیرد و بایست قرض کننده
نیت ادا داشته باشد و وصیت کند یا عزل کند نزد وفاتش و
اکر طلبکار غایب شد و غیبت منقطعه بوارثش برسانند و اکر مجهول
شد و مایوس شد باذن حاکم شرع تصدق بدهد از جانب او

فصل در وکالت است و آن نایب کردن شخصی است کسی را به تصرف
در حال حیوة خود و صیغه آن وکلتک و وکیل بکوید قبلت و بایست
منجز باشد یعنی معلق بشرطی نکند و از جواهر کلام که بخواهند فسخ نمایند
است و تا وکیل عالم نشود بعزل هرچه بکند نافذ است و بمردن و دیوانکی
و بیهوشی هر کدام وکالت باطل میشود و وکالت در چیزیست که شارع
مباشرت نخواهد مثل آزاد کردن بنده و طلاق دادن زن و عقد بستن
و بیع و اکر مباشرت بخواهد مثل طهارت و نماز جایز نیست وکالت و بایست
وکیل و وکیل کننده عاقل و بالغ باشند و وکیل کننده جایز التصرف
باشد و وکیل نمیتواند کسی دیکر را وکیل کند مکر باذن وکیل
کننده و مستحب است مرضیان بزرک در مرافعه و منازعه کسی را
وکیل کنند و ثبوت وکالت بدو شاهد عادل است و وکیل امین است
ضامن نیست مکر با تعدی یا تفریط و هر وقت وکیل کننده طلب
کرد آنچه بدستش داده است بایست فورا بدهد ولی اکر تاخیر
انداخت تا شاهد بکیرد عیب ندارد فصل در وصیت است
و آن مستحب است و خوبست که همیشه وصیت نامه اش زیر سرش باشد
و آن مسلط نمودن شخص را بر تصرف نمودن بعد از وفات و صیغه
آن اوصیت لفلان بکذا و موصی له بکوید قبلت و اکر رد کرد لغو شود

در وکالت

در وصیت

۲۴۳
از قبول باطلست وصیت اگرچه قبض کرده باشد وبعد از قبول
باطل نمیشود اگرچه قبض نکرده باشد فصل در نکاح است
وان مستحب مؤکد است از برای کسیکه متمکن باشد ومتزوج نصف
دینش را احراز کرده واختیار کردن بکر عفیفه ولود کریمة الاصل
وصیغه آنست که زن بگوید زوجتك نفسی علی الصداق المعلوم
واگر متعدی بلام وباء بکنند کال احتیاطست با تقدیم زن باین
عبارت که اول زن بگوید زوجتك نفسی علی المهر المعلوم مرد بگو
قبلت لنفسی هکذا یا زن بگوید زوجتك نفسی علی الصداق المعلوم
مرد بگوید قبلت واگر زن باکره است وپدر یا جد پدری دارد احتیاطا
اذن ایشان ایضا وکیل بشود وبگوید زوجتك نفسی اصالة ووکالة
ولیتی علی الصداق المعلوم واگر غیر باکره باشد باید وجود نداشته
باشد فیهین تباس است وکیل زن والله العالم
ودر متعه مدت را هم معین کنند یا اجره زن بگوید زوجتك نفسی
فی المدة المعلومة بالاجرة المعلومة یا بالاجرة المعلومة را ایضا بگوید
مرد بگوید قبلت المتعة هکذا وبایست هر دو بالغ وعاقل ورشید باشند
فصل در نفقه است واجب است نفقه زن دائم مطیعه قابله
استمتاع نه واجب است نفقه غلام وکنیز وواجب است نفقه ابوین
هر چه بالا روند واولاد هر چه پائین بروند ومستحب است نفقه
قوم وخویش فصل در طلاقست وصیغه آنست که مرد
بگوید در حضور دو عادل در حال یکه زن در طهر غیر مواقعه
باشد یا حامل باشد بحمل ظاهر یا یائسه باشد زوجتی فلانة

فصل در رجعت است وان اکر طلاق رجعی باشد مرد بکوید رجعت
یا وطی یا بوسه کند زن را یا بشهوة لمس کند بدن او را فصل در
عدة است غیر مدخوله هیچ عده ندارد مکر عدة وفات که چهار
ماه وده روز است در ازاد و نصف آن در امه واکر صاحب حیض مستقیمه
مدخوله باشد سه طهر است و کنیز دو طهر است واکر حیض نه بیند
و در سن من تحیض باشد سه ماه هست و کنیز چهل و پنج روز است و حامله
عدة اش وضع حمل است و در وفات هر کدام دور تر است از وضع و
چهار ماه و ده روز و واجب است در عدة وفات حداد وان ترک زینت است
صاحب عدة رجعیه نفقه اش واجب است فصل در شفعه است
وان انست که هر کاه دو نفر شریک باشند مشاعا در [illegible]
هر کاه یکی از دو شریک فروخت ان یکی که شنید فورا میکوید اخذت
بالشفعه در صورتیکه قادر باشد شفیع بر بذل ثمن و مسلمان
باشد اکر شریک مسلمان باشد و فورا باشد مکر انکه غایب باشد
که هر وقت حاضر شد میتواند اخذ بشفعه کند واکر شریک صغیر یا مجنون
یا سفیه باشد ولی میتواند اخذ بشفعه کند اکر مصلحه باشد واکر ولی
نکرفت خودشان بعد از کمال میتوانند بکیرند و نمیتوانند بعض را
بکیرند بلکه همه را بکیرند بهمان ثمنی که مبیع بکرهی فروخته است یا
همه را ترک کند و هر کاه ظالم شد و مهمل کذاشت باطل است
فصل در ارث است بدانکه مادام که پدر و مادر و اولاد اکر
اولاد اولاد اولاد باشد یا یکنفر از انها باشد کسی دیکر ارث نمی
برد واکر نباشد اکر برادر و خواهر و اولاد برادر و خواهر یا جد

جد جد جد و بالاتر از طرف پدر یا مادر باشد کسی دیگر نمیبرد و اگر نباشند اخوال
و اعمام و اخوال و اولاد ایشان با یکی از این دو ارث میبرند و زن و شوهر با همه شریک بکند
و اگر وارث یکی شد همه مال او بشد مگر در زن که حق او ربع است اگر اولاد نباشد
و هشت یک است اگر اولاد باشد و اگر هیچ وارث نباشد مجتهد باقی را میبرد یعنی
به تصرف ... و اگر متعدد شدند مثل آنکه شوهر با خواهر جمع شد مال بحصه قسمت
میشود ... و اگر شوهر و دختر باشد شوهر ربع میبرد و باقی مال دختر و
پسر نوجه با دختر هشت یک زن میبرد و باقی دختر شوهر با مادر شوهر نصف
میبرد و باقی را مادر شوهر و دو دختر ربع مال شوهر باقی مال دو دختر و هکذا
و اصل سهام شش است یک نصف نصیب شوهر است اگر اولاد نباشد و نصیب
دختر تنها و نصیب خواهر پدر و مادری یا پدری یا علاتی کما اینکه او نباشد در ارث
و اگر نباشد پس دو برابر مرد و دو خواهر یا برادر خواهر یکجا است و ربع سهم زوج است
با اولاد اگرچه اولاد اولاد باشد و اولاد نباشد و نصیب زن است باقی اولاد یک زن باشد
یا بیشتر و هشت یک نصیب زن است اگرچه متعدد باشند با اولاد و دو ثلث سهم
دو دختر است و زیاده تر در صورتیکه پسر نباشد کما اگر نباشد از برای پسر دو چندان از
برادر خواهر یکجا و سهم دو خواهر و بالاتر از پدر و مادر یا پدر تنها اگر برادر پدر
و مادری یا پدری نباشد و اگر هستند از برای برادر دو چندان از برای خواهر یکجا و ثلث سهم
مادر است اگر اولاد و برادر و خواهر پدر و مادری نباشد و سهم دو خواهر و برادر
پدر و مادری و زیاده تر یا پدری تنها مادری و شش یک سهم پدر و مادر است
با اولاد اگرچه پایین بود و سهم مادر است با حاجب و اخی یا ابی تنها یا امی تنها
سهم یک برادر یا خواهر مادری و زن ارث نمیبرد مگر بفرض و هم چنین شوهر و
و مادر ارث میبرد بفرض و برد و پدر ارث میبرد بفرض و بغیر فرض و هم چنین

دختر

در ارث

۱۲۴

دختر و خواهر و کلالهٔ ام و غیر از اینها ارث نمیبرند مگر بقرابة مثل برادر و عمو

و اجداد و اعمام و اخوال و اگر از سهام احدی زیاد آمد بعد از انکه فریضه بود فریضه

اشرا ببرد باقی مال کسیکه مساوی باشد یا او و فرض بو نباشد بقرابة مثل پدر و

مادر و شوهر از جمله مادر است ثلث که فریضهٔ اوست در صورت بی اولادی و زوج

از جملهٔ او نصف که فریضهٔ اوست در صورت بی اولادی باقی مال پدر است که فریضه

نداشت در صورت بی اولادی و اگر برادر و خواهر دارد میت مادر سدس میبرد

که فریضهٔ اوست و باقی مال پدر بعد از اخراج نصف شوهر و بعصبه نمیگردد

بقوم و خویش بمذهب شیعهٔ اثناعشریه و همچنین اگر نقصی شد در

مال از سهام نقص بر زوج و زوجه که فریضه بودند پس وارد نمی آید بلکه

بکسی وارد می آید که بفرض و قرابة هر دو میبرد مثل انکه اگر زوج شد

با دو خواهر زوج نصف خود را میبرد و نقص بدو خواهر وارد می آید و

همچنین شوهر با پدر و مادر و دختر هم شوهر ربع خود را میبرد و پدر و

مادر هر یک سدس یک خود را میبرند و باقی مال دختر است اگرچه کمتر از

نصف باشد و نقص بمذهب ما وارد نمی آید بر صاحب فرض و چند

چیز است که مانع ارث است یکی کفر است که کافر از مسلمان ارث نمیبرد

دویم قتل است که قاتل از مقتول ارث نمیبرد اگر عمداً باشد و قتل خطا

و شبه عمد منع میکند ارث را از خصوص دیه سیم بنده بودنست که اگر وارث

بنده باشد یا مرده بنده باشد ارث نمیبرد والله العالم

هذا تمام الکلام والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً حرره الجانی الفانی الشیخ علی

البحرینی اصلاً و الکرهانی مولداً الحائری مسکناً و مدفناً انشاءالله

بسعی و اهتمام جناب آقا شیخ محمد [illegible]

فی [illegible] شعبان ۱۳۲۹

رساله

معراج المتقین از تصنیف

العالم الربانی والفاضل الصمدانی

الشیخ علی البحرینی السیهانی

الکرمانی الحائری

+

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد واله الطیبین

واللعنة علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین

وبعد چنین گوید ابن خادم الشریعة المطهرة الجانی الفانی

الشیخ علی ابن المرحوم الشیخ علی نقی البحرینی اصلاً والسیهانی الکرمانی

مولداً والحائری مسکناً ومدفناً انشاء الله که بعد از اینکه رساله حق

ایمان در اصول دین مذهب حقه اثنا عشریه ورساله نور الهدی

در فروع دین حقه اثنا عشریه نوشته شد از آن ملحق کردم رساله

کوچکی در بیان سیر وسلوک مطالب مدارج عالیه ومدارج معارج

سامیه می‌نویسم باینکه مشتمل باشد بر ذکر چهل از اخبار ائمه

که بمقتضی حدیث شریف من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً من

امر دینها بعثه الله یوم القیمة فقیهاً عالماً یعنی کسیکه حفظ کند

برامت من چهل حدیث از امر دین اینها محشور میکرداند

اورا خدا باینکه فقیه وعالم باشد عمل شده باشد از مصنف و

غیره از عمل کنند گان محروم نشوند و بفیوضات ربانیه مستفیض

شوند بواو واسمی نمودم بمعراج المتقین والرجاء من الله ان ینفعها

یا ایہا المؤمنین واللہ خیر معین فصل بدانکہ انسان
در این دار تکلیف اولاً بایست عقاید خود را بطریق حق محکم
نماید بدلیل وبرهان چنانچه در رسالهٔ چراغ ایمان ذکر شده
وبعد واجبات وفرایض عملیه بدنیه خود را از ماخذ محکم
اخذ نماید وعمل کند چنانچه در رسالهٔ نور الدین ذکر
شد وبعد شروع نماید در تصفیه باطن وباطن خود را مصفی
کند بانکه دارای صفات مستحسنه نماید از قبیل رضا و تسلیم
وشکر وطمع بفضل اللہ ورجاء از خدا وتوکل بر خدا ورأفة ورحمة
بمخلوق وحلم وفهم وعفة وزهد وحیا ازاکی وترس از خدا وتواضع
وحلم وساکت بودن وتسلیم امر خدا وصبر وگذشت نمودن از
اذیت خلق وبینیازی از مردم ویاد نمودن مرگ وحضرت احدیت
ومهربانی نمودن وقناعت کردن ومواسات با برادران دینی
کردن ودوستی با خدا واولیاء خدا نمودن وبا وفا بودن در دوستی
با خدا وبا خلق واطاعت خدا وترس از عذاب وسخط او والفت
داشتن واخلاص داشتن وباخدا انکار کردن وحفظ الغیب
دینی کردن وتفقد از ایشان نمودن وعیادت بیماران وتشییع
جنازه ایشان نمودن وکتمان اسرار ایشان کردن واحادیث
اهل حمل را نگاه داشتن ونیکوئی نمودن بوالدین وامر بمعروف
ونهی از منکر وتقیه نمودن از دشمنان دین وانصاف ونظافت
وپاکیزگی وحیا ومیانه روی وباوقار وباسکینه وباادب بودن
وهمیشه استغفار نمودن وتوبه از معاصی وبانشاط وفرح با

۳

برادران دینی والفت با ایشان و سخاوت نمودن بلکه ایثار
کردن فقراء را بر خود چنانچه در شیوه سادات و ائمه بوده
وکم سنگی خوردن وشب بیدار بودن وراز و نیاز با خدای
خود واز خلق کناره کردن وغالباً در یاد خدا بودن وافشاء
سلام کردن واطعام طعام بر برادران دینی واهل علم و
دیانت را دوست داشتن وغیر این از صفات حسنه در
خود جمع کند وصفات رذیله خبیثه که ضد این هاست
از خود دور کند وبالاترین صفات رذیله چند چیز است
یکی بخل است چنانچه فرموده اند البخیل بعید من الله
وبعید من الجنه وبعید من الناس وقریب من النار و
السخی قریب من الله وقریب من الجنه وقریب من الناس
وبعید من النار یعنی بخیل از خدا وبهشت وخلق دور است
وبا آتش نزدیک است وسخی بر عکس بخدا وبهشت وخلق
نزدیک واز آتش دور است وپیغمبر فرمود ثلث مهلکات
وثلث منجیات اما الثلثه المهلکه فشح مطاع واعجاب المرء
نفسه واتباع الهوی والثلاث المنجیات خشیة الله فی السر
والعلن والقصد فی الفقر والغنی والعدل فی الغضب والرضا
یعنی سه صفت هلاک کننده است وسه صفت نجات
دهنده است اما سه صفت هلاک کننده بخل است و
عجب است ومتابعت هوا وهوس است وسه صفت نجات
دهنده ترس خدا ست در خفا واشکارا ومیانه روی در

قسم دیگر بینائی و علامت آن در حال غضب و خوشنودی و یکی دیگر
متابعت خواهشهای نفس است چنانچه در همین حدیث ذکر
شد که هلاک کننده است و حضرت امیر فرمود اخوف ما اخاف
علیکم اتباع الهوی یعنی چیزیکه از همه چیز بیشتر می‌ترسم بر شما
متابعت هوا و خواهش نفس است و پیغمبر فرمود قد رجعتم من
جهاد الاصغر فعلیکم بالجهاد الاکبر قیل و ما الجهاد الاکبر قال الجهاد مع
النفس که جهاد با نفس را جهاد اکبر شمرده است و خداوند وعده فلاح
و رستگاری داده است و فرموده بعد از ده قسم قد افلح من زکیها و قد خاب
من دسیها رستگار کسیست که نفسش را تزکیه نماید و خاسر کسیکه
نفسش را خراب کرد و تغییر داد و مخفی نمود او را بفسق و فجور و وعده
بهشت داده و فرموده و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن
الهوی فان الجنة هی الماوی یعنی کسیکه از خدا بترسد و مخالفت نفس
کند جای او بهشت است حضرت باقر فرمود که پیغمبر فرموده که
خدا فرمود قسم بعزت و جلالم و بزرگی و نورم و عظمت و علو مرتبه و بلندی
مکانم اینکه اختیار نمیکند بنده خواهش خودش را بر خواهش من
مگر آنکه امورش را متفرق می‌سازم و دنیایش را می‌پوشانم بر او و
قلبش را مشغول میسازم بآن دنیا و نمیدهم او را از دنیا مگر آنچه مقدر
فرموده و قسم بعزت و جلال و عظمت و نورم اختیار نمیکند بنده خواهش
مرا بر خواهش خودش مگر آنکه قرار میدهم غنای او را در قلبش و
ملائکه‌ام او را حفظ میکنند و متکفل میکنم آسمان و زمین رزق
او را و من از عقب تجارة کل تاجر او را در دنیا در حالتیکه

بخالق ما الیه وفرمود ایضاً لا تدع النفس وهواها فان هواها
فی رداها وترک النفس وما تهوی داؤها وکف النفس عما تهوی دواها
یعنی وامگذار نفس را بخواهشهای خودش بلکه هرچیزیکه خواهش
او در پئی اوست و ترک نفس وخواهشها او درد او است و باز داشتن
نفس از آنچه خواهش میکند دوای اوست که فرموده حب
دنیا راس تمام گناهاست و فرموده حضرت لحقیقت بحیثیت خاتم النبیا
یا احمد لوان العبد صلی صلوة اهل السموات والارض وطوی
طعام الملائکه ولبس لباس العاری ثم اری فی قلبه ذرة من حب
الدنیا او زینتها او ریاستها لن یجاورنی فی داری یعنی ای حبیب
من که بنده نماز کند بقدر نماز اهل آسمانها و زمین و خوراک او هیچ
و قلیل باشد مثل ملائکه ولباس دنیا نپوشد و همیشه برهنه
باشد بعد منکه خداام ببینیم در قلبی و یکذره محبت دنیا یا محبت
زینت دنیا یا محبت ریاست دنیا هرگز در بهشت من داخل نخواهد
شد و فرموده لا یجتمع حبی وحب الدنیا فی قلب واحد کما لا یجتمع
الماء والنار فی اناء واحد که محبت خدا و محبت دنیا در یک قلب مثلیکه
آب و آتش در یکجا جمع نمیشود و فرموده پیغمبر سیجیء اقوام
یوم القیمة ولهم اعمال کجبال تهامه فیؤمر بهم الی النار قالوا یا رسول الله
مصلین قال نعم کانوا یصلون ویصومون ویاخذون وهنا من اللیل
فاذا عرض لهم شیء من الدنیا وثبوا علیه حاصل حدیث شریف آنکه
انسان هرعملی بکند و محبت دنیا داشته باشد بجهنم میرود وفرموده
من اصبح وامسی والدنیا اکبر همه جعل الله الفقر بین عینیه وشتت امره

ولم ينل من الدنيا الا ما قسم له ومن اصبح وامسى والآخرة اكبر همه
جعل الله الغنى في قلبه وجمع له امره حاصل حديث شريف
آنكه كسيكه دنيا اكبر وبزرگترين همت او باشد فقر از او سوا
نميشود وامورات او متفرق ميشود وزياد تر از آنچه خدا قسمت
او كرده باو نميرسد وليكن اگر بزرگترين همت او آخرت باشد
خدا قلبش را غنى گرداند وامورات او را جمع كند وآنچه قسمت
اوست باو ميرسد وفرمودند من تعلق قلبه بالدنيا تعلق قلبه
بثلث خصال هم لا يفنى وامل لا يدرك ورجاء لا ينال ومن زهد
في الدنيا اثبت الله الحكمة في قلبه وانطلق بها لسانه وبصره عيوب
الدنيا داءها ودواءها واخرجه من الدنيا سالما الى دار السلام حاصل حديث
شريف آنكه كسيكه متصل در خيال وفكر دنيا باشد سه خصلت
در قلبش حاصل ميشود هميشه مهموم ومغموم ميباشد وآرزوهاى
زياد كه درك نميشود واميد هائيكه باو نميرسد وليكن اگر در
فكر آخرت شد واز دنيا چشم پوشيد خدا باو حكمت عطا ميكند
ومن يؤت الحكمة فقد اوتى خيرا كثيرا وزبانش را بحكمت گويا و
عيوب نفسش را ودرد ودواء نفسش را باو نشان ميدهد
واز دنيا سالم بسوى بهشت ميبرد وبدان اى مؤمن كه تمام فساد
هائيكه در عالم هست از همين است كه مردم تمام كارشان را
كرهند بجهة دنيا اگر روضه واقامه عزا ميكنند بجهة دنيا است
درس ميخوانند بجهة دنيا است نماز بجماعت ميكنند بجهة دنيا
كاسبى ميكنند بجهة دنيا است شب وروز دوندگى ميكنند

۷
بجهة دنیاست حتی فاتحه اموات و تشییع جنازه و غسل اموات
بجهة دنیاست و حاکم شرع شدن و حجة الاسلام و شیخ الاسلام
و شریعت مدار و صدر العلماء و فخر الفقهاء شدن تماما بجهة دنیاست
چه بسیار ایشانها بملکی و دولتی و سلطنتی و ظالمی و فاسقی و فجوری و شراب
الخمر و ریش تراشی و سبیلها بزرگ و کارهای دیگر الی ما لا نهایة
له که تمام اینها بجهة دنیاست شباهت بفرنگیان و ارمنیان و یهود
پیدا میکنند بجهة دنیا ولیکن غافل از کلمات ائمه هدی که فرموده
کن فی الدنیا کانک غریب و عابر سبیل واکثر من الزاد فان
الطریق بعید و خفف ظهرک من الاوزار فان الطریق کئود
نفسک من اصحاب القبور و فرموده خدا بنبی ظالم قل للناس لا تلبسوا
لباس اعدائی ولا تطعموا مطاعم اعدائی ولا تشاکلوا بمشاکل
اعدائی فتکونوا اعدائی کما هم اعدائی پس انسان بجهة
دنیا خود بستگی نمود زاد شمن خدا بنمایند و حال انکه اگر صد
سال عمر تو بشود تا بیست سالگی که کسی اعتنائی بتو
نکرد و چهارده سالگی بجهة بخورد و دادن و کیف نمودن خود
و از چهل سال بالا هم کسی اعتنائی بتو نمیکنند زیرا که
و پیری و این بیست سالم کنده سالش زنان خواب تو است
و روز پس ای بیچاره بجهة خوشی ده سال خدمت را ابدالاباد
میسوزانی و چرا اینقدر حرص میزنی و حال انکه فرموده امیر المؤمنین
من یامل ان یعیش غدا یامل ان یعیش ابدا و من یامل ان یعیش
ابدا یقسو قلبه و یرغب فی دنیاه و [illegible] الله [illegible] سؤول

در ترک استهزا بخودت

کردند از آنحضرت که چگونه صبح کردی فرمود اصبحت باجل منقوص وعمل
محفوظ والموت فی رقابنا والنار من ورائنا لا ندری ما یفعل بنا
پس شان هر روز نبایست در خیال عاقبت باشد و فکر فردا نباشد
که باعث فساد قلب و دوستی دنیا بودن و پشت باخرت کردن است
و دنیا از استهزاء بخودت بکنی برادر چنانچه حضرت رضا فرمود
سبعة اشیاء بغیر سبعة اشیاء من الاستهزاء من استغفر بلسانه
ولم یندم بقلبه فقد استهزء بنفسه ومن سئل الله التوفیق و
لم یجتهد فقد استهزء بنفسه ومن استحزم ولم یحذر فقد استهزء
بنفسه ومن تعوذ بالله من النار ولم یترک الشهوات فقد استهزء
بنفسه ومن ذکر الله ولم یستبق الی لقائه فقد استهزء بنفسه و
حب الله ولم یتقرب الیه فقد استهزء بنفسه پس ای برادر
استغفار میکنی در دل پشیمان باش و توفیق عبادت طلب
از خدا خودت هم کوشش بنما و از چیزیکه میترسی باحذر
و بهشت را طالبی در بلاها صبر کن و از آتش میترسی شهوت
ترک کن و یاد خدا میکنی طالب او باش و دوست خدا هستی
با او پیدا کن و بخودت استهزا مکن و قدری تامل در
حضرت امیر بکن که میفرماید دوازده کلمه از توریة
کرده ام و در هر روز سه مرتبه باو نظر میکنم پس نظر کن
برادر مثل امیرالمؤمنین که عالم علم اولین و آخرین است
و زاهد ترین تمام خلق است که هرگز لباس عوضی نداشت
بلکه بلباس وصله زده بود که میفرمود لقد رقعت

ملم عنہ ہذہ حتی استحببت من ذاتہا خودش کفش خود را وصلہ میکرد ہمیشہ بروی زمین مینشست و بروی خاک میخوابید و شکمش از نان جو سیر نشد و می فرمود من امیر مؤمنین میباشم بایست اقلدہ گرسنہ و برہنہ باشم کہ احدی مثل من گرسنہ و برہنہ نباشد چنانچہ فرمودند اقنع من نفسی بان یقال امیر المؤمنین ولا اشارکہم فی مکارہ الدہر او اکون اسوۃ لہم فی جشوبۃ العیش با وجود این روزی سہ مرتبہ با ہمہ انکار میکنند فلان تو د عمرت بکمر تبہ نکاہ کن قال علی ع اخبرت من التوریۃ اثنا عشر ایۃ نقلتہا الی العربیۃ ولنا انظر الیہا فی کل یوم ثلث مرات الاولی یا ابن ادم لا تخافن فوت الرزق مادام خزائنی مملوۃ وخزائنی ما تنفد ابدا الثالثہ یا ابن ادم لا تانس باحد غیری اوجد نی وہمی اردتنی وجدتنی بارا فربہا الرابعہ یا ابن ادم انی احبک فانت ایضا احبنی الخامسہ یا ابن ادم لا نامن مکری حتی تجوز الصراط السادسہ یا ابن ادم خلقت الاشیاء کلہا لاجلک وخلقتک لاجلی وانت تفر منی السابعہ یا ابن ادم خلقتک من تراب ثم من نطفۃ ثم من علقۃ ولم اعی بخلقک الثامنہ یا ابن ادم ابغضت علی من اجل نفسک ولا تبغض علی نفسک من اجلی التاسعہ یا ابن ادم علیک فریضتی وعلی رزقک فان خالفتنی فی فریضتی فانی لا اخالفک فی رزقک العاشرہ یا ابن ادم کل یرید لاجلہ وانا ارید لاجلک فلا تفر منی الحادی عشر یا ابن ادم لا تطالبنی برزق غد کما لا اطالبک بعمل غد الثانی عشر یا ابن ادم ان رضیت بما قسمت لک ارحت قلبک وانت محمود عندی وان لم ترض

[illegible]

در کلمات امیر ع

بما قسمت لك سلطت عليك حب الدنيا حتى تركض فيها ركض
الوحش في البرية ثم لا تنال منها الا بما قسمت لك وانت
مذموم عندي ماحصل حدیث آنکه فرمود امیر ع اکمل صفا
کردم از توریه دوازده آیه و نظر میکنم بسوی آن در هر روز
سه مرتبه اینهاست ۱ سلطنت را همیشه ۲ نترس از فوت روزی
هرگز ۳ انس مگیر با احدی مگر با خدا ۴ من ترا دوست میدارم
تو هم مرا دوست دار ۵ ایمن از غضب من مباش ۶ تمام اشیاء را
بجهت تو خلق کردم و ترا برای خودم از من مگریز ۷ من ترا
خلق کردم از نطفه گندیده و عاجز نبودم چگونه از روزی تو عاجزم
۸ دشمنی با من میکنی بجهت نفس خبیث چرا با خودت دشمنی
نمیکنی بجهت من ۹ ترا اجابت مرا اجابت آور من رزق ترا میرسانم
اگر تخلف کنی در اداء واجبات من من تخلف نمیکنم در رزق تو ۱۰ همه
کس ترا برای خودش میخواهد و من ترا برای خودت میخواهم
۱۱ تو روزی فردا را نخواه چنانکه من عمل فردا را نمیخواهم ۱۲ اگر راضی
نشدی بقسمت من آسوده و راحتی و در نزد من محبوبی و اگر راضی
نشدی مسلط در دنیا مثل خرس بکوه و بیابان نمیرسی مگر بانچه قسمت
است و تو مذموم در نزد منی و تامل نما ای برادر در این
روایت که حضرت صادق ع ببعض شاگردهایش فرمود چه
چیز از من تعلیم گرفتی در این مدت عرض کرد هشت مسئله
فرمود بیان کن عرض کرد مسئله اول آنکه دیدم هر محبوبی از
دوست خود جدا میشود وقت مردن من همت خود را صرف کردم

در حق تلمیذانست

در چیزیکه هر که از من جدا نشود و انیس من باشد در قبر من فان
عمل خیر است فرمود احسنت والله الثانیه عرض کرد دیدم جماعتی
فخر میکنند بحسب و نسب و جماعتی فخر میکنند بمال و اولاد و
دیدم کلام خدا که فرمود یوم لا ینفع مال و لا بنون و قوله لا انساب
بینهم دانستم که اینها فخر نیست پس دیدم فخر عظیم در کلام خدا که
فرمود ان اکرمکم عند الله اتقیکم پس جد و جهد کردم که از انها باشم
فرمود احسنت والله الثالثه عرض کرد دیدم لهو و لعب مردم
و خوشحالی و فرح انها را دیدم کلام خدا را که فرمود و اما من خاف
مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی دانستم
چیزیکه فایده دارد ترس از خدا و مشغول عبادت و ترک هوا
و هوس نفسانی پس مشغول شدم باینها و جد و جهد کردم در
مخالفت هوا و هوس نفسانی و اطاعت سبحانی فرمود احسنت والله
الرابعه عرض کرد دیدم هر کس چیزی بدست آورد جد و جهد
میکنند در زیادتی او و در حفظ و حراست او و دیدم کلام خدا را
و من یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له و له اجر عظیم پس
دوست داشتم مضاعف و زیادتی را هر چه بدستم آمد قرض
او دادم تا انکه مضاعف کند و از برای من ذخیره باشد فرمود
احسنت والله الخامسه عرض کرد دیدم حسد میکنند بعضی
با بعضی در رزق و شنیدم کلام خدا را که فرمود نحن قسمنا بینهم
معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات
لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمت ربك خیر مما یجمعون وقتیکه

شناختم که قسمت رزق بدست خداست و بلند کردن بعضی بر بعضی
بدست اوست و رحمت پروردگار بهتر است از دنیا حاصل بر احکم بردم
وانچه از من فوت شد تاسف و حسرت نخوردم فرمود احسنت والله
السادس عرض کرد دیدم دشمنی مردم بعضی را بر بعضی بجهت دنیا
وعداوتها و کینه‌ها سینه‌ها مردم را بجهت دنیا و شنیدم کلام خدا ان الشیطان
لکم عدو مبین پس مشغول شدم بدشمنی شیطان از دشمنی غیر او
فرمود احسنت والله السابعه دیدم زحمت مردم را واجتهادها دخول را
در طلب رزق و شنیدم کلام خدا که فرموده وما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون پس دانستم که وعده او حق است و فرمایش او صدق
پس ساکن شدم بسوی وعده او و راضی شدم بسوی قول او و مشغول
شدم بانچه از برای اوست بر من و آنچه از برای من است بر او بجود ش
واگذاشتم فرمود احسنت والله الثامنه عرض کرد دیدم قومی را
اعتماد میکنند بر زیادتی اموالشان و قومی را اعتماد میکنند بر
صحت بدنهاشان و قومی را اعتماد میکنند بر مخلوقی مثل خودشان
و شنیدم قول خدا را که فرموده و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه
من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره
قد جعل الله لکل شیء قدرا پس تقوی شعار خود نمودم و اعتماد بر او
کردم و قطع کردم تکیه بر غیر او را فرمود احسنت والله بدرستیکه
کتاب توریت و انجیل و زبور و قرآن تمام مرجع و باز گشت انها بهمین
هشت مساله است پس ای بی انصاف تامل کن به بین اینها علم
است نه علم جغرافیا و رمل و جفر و جبر و مقابله و دیونامه فرنگ و سا

ونقاره ومدرسه ذات الفنون وعلم هندسه وشرف علم ادب وعلم موسیقی
وعلم ریاضی ولسان فرنگی وخط فرنگی دانستن دیگر وزرا خوردن ای
مسلمان زاده ای بیچاره این عمرها قابلیت این ندارد که صرف دنیا
کنی ودار الغرور بادنیا بشنو کلام حضرت امیر را که فرمود نعیمك
فی الدنیا غرور وحسرة وعیشك فی الدنیا محال وباطل

تزود من الدنیا فانك راحل — وبادر فان الموت لاشك نازل
الا انما الدنیا کمنزل راکب — اناخ عشیا وهو فی الصبح راحل
مضی الدهر والایام والذنب حاصل — وجاء رسول الموت والقلب غافل

باوجود این بیچارها دست انخدا بر داشته اند واعتماد بکسب
خود نموده اند دنیا خوردن وکم دادنرا کسب قرار داده اند ودنیا
دادنرا کاسبی بجا به پنداشته اند نشان ضعیف است یا اینست کار ایشانرا
واگذارد چه خوش گفت مسکین ابن ادم محتوم الاجل محفوظ العمل
مکتوب الاعمال تؤذیه البقة تقتله الشرقة تنتنه العرقة یعنی مسکین
است پسر ادم مرگش حتمی است عملش محفوظ است عملهایش نوشته شده
است اذیت میکند او را پشه میکشد او را آب در گلو گیر کردن گنده
میکند او را عرق غافل از آنکه فرمود حضرت ص خمسة بخمسة اشیاء تولدت
خمسة اشیاء یعنی پنج چیز است که سبب میشود از برای پنج چیزها
ما فشت الفاحشة فی قوم قط الا اخذهم الله بالموت یعنی زیاد نمیشد
فاحشه وزنا در قومی مگر آنکه خداوند مرگ را در ایشان فراوان میکند
وما طففوا قوم المیزان الا اخذهم الله بالسنین وکم نمیکند قومی
مگر آنکه خدا قحط گرانی و قحطی در میان ایشان زیاد میکند و دنیا

نقص

در سبب بلاء است

نقض قوم العهد الا سلط الله علیهم عدوهم و نقض عهد خدائی
نمیکنند قومی یعنی ترک واجبات خدا را نمیکنند مگر اینکه خصم
مسلط میکند بر ایشان دشمن ایشان را و ما جار قوم فی الحکم الا
کان القتل بینهم و ظلم و جور نمیکنند مگر اینکه بسبب آن قتل است
بین ایشان و ما منع قوم الزکوة الا سلط الله علیهم الظالم و منع نمیکنند
قومی زکوة را مگر اینکه خدا مسلط میکند بر ایشان ظالم را و کیف
یظن ابن آدم ان یهیا امر دینه و دنیاه بغیر حکمة و ان یهیا الله
عز و جل امر الدنیا و الآخرة الا بالحکمة و چگونه گمان میکند پسر
آدم اینکه مهیا کند امر دین خود و دنیای خود بدون حکمت و حال
اینکه هرگز خدا تعالی مهیا نمیکند امر دنیا و آخرت را بدون حکمت
پس ای برادر دل بدنیا مبند چه شنوی گفت از مرد حکیم سؤال
کردند از حال دنیا چگونه است و گفت چگونه میباشد حال
کسیکه فانی میشود عمر او و بیمار میشود صحت او و می آید از دنبال
او را از جای امن و حفظ او و چگونه صاف میشود عیش کسیکه
از جمیع اعمال و اقوال او گرفته میشود تفحص از داد و ستد و حساب
کرده میشود با چیزیکه سبب او است با او و فرمود حضرت عیسی ع
تعملون للدنیا و انتم ترزقون فیها بغیر عمل و لا تعملون للآخرة و انتم
لا ترزقون فیها الا بالعمل یعنی عمل میکنید از برای دنیا و حال آنکه روزی
داده میشوید شما در دنیا بدون عمل و عمل نمیکنید از برای آخرت
و حال آنکه روزی داده نمیشوید در آن مگر بعمل مسئول شد
من انعم الناس عیشا قال من تحلّی بالعفاف و رضی بالکفاف

در نصیحت است

و گفتند ما یخاف الله ما یخاف یعنی از همه کس عیش او بهتر است فرمود
کسیکه زیور خود قرار دهد عفت را و راضی بشود بقلیل و کمتر و
بکند جان دنیا بجهة آخرت باز سوال شد کیست علم و داناترین مردم
فرمود من صمت فاذکر و نظر فاعتبر و وعظ فازدجر یعنی کسیکه
ساکت شود پس متذکر نعمتها و صنعتهای خدا بشود و نظر کند بدنیا و
اهل و پس عبرت بگیرد و موعظه بشود پس باز ایستد و باز سوال
شد کیست کسیکه از همه کس بهتر است و محل غبطه از همه کس بیشتر است
که باید غبطه او را خورد فرمود من اقتصد وقنع ومن قنع فك
رقبته من عبودیة الدنیا و ذل الطامع یعنی کسیکه میانه رو
باشد و قناعت نماید و کسیکه قناعت کرد آزاد کرده است خودش را
از بندگی دنیا و ذلت طمعها و فرمودند الفقر من طمع والغنی من
قنع فقیر کسیکه طمع داشته باشد بمردم و غنی کسیکه قناعت
داشته باشد و فرمودند من کان له من نفسه واعظ کان له
من الله حافظ یعنی کسیکه خودش واعظ خودش باشد خداوند
حافظ او میباشد و فرمودند لا یزال العبد بخیر ما دام له واعظ
من نفسه یعنی همیشه بنده بخیر است مادام که واعظ خودش
باشد و فرمودند عجبت لمن یحتمی الطیبات مخافة الداء و لا یحتمی من
الذنوب مخافة النار یعنی تعجب دارم از کسیکه خود را از لذائذ دنیا
از ترس ناخوشی و از گناهان اجتناب نمیکند از ترس آتش جهنم و
فرمودند لا ورع انفع من تجنب محارم الله والکف عن اذی المؤمن و لا
عیش اهنأ من حسن الخلق و لا مال انفع من القنوع و لا جهل اضر

ذکر کلام حکیم است

من العجب ولا تخاصم العلماء ولا تلاعبهم ولا تجادلهم ولا تصاغرهم
یعنی ورع و پرهیزکاری که از همه ورعها منفعت او بیشتر است اجتناب
از محرمات و بیزاری از تهمت مردم است و بهترین عیشها نیکوئی خلق
است و بهترین مالها قناعت است و مهمل ترین نادانیها العجب و خود
بینیست و دشمنی با علماء و با کوچک و حقیر شمار عن الاصمعی ۲ تبع حکیم
حکیما سبعمائة فرسخ فی سبع کلمات فلما لحق به قال یا هذا ما ارفع
من السماء واوسع من الارض واغنی من البحر وما اقسی من الحجر
وما اشد حرارة من النار وما اشد بردا من الزمهریر وما اثقل
من الجبال فقال له یا هذا ان الحق ارفع من السماء والعدل اوسع
من الارض وغنی النفس اغنی من البحر وقلب الکافر اقسی من الحجر والحرص
الجشع اشد حرارة من النار والیأس من روح الله اشد بردا من
الزمهریر والبهتان علی البری اثقل من الجبال فرمود نقل است کرده
حکیمی حکیم را هفتصد فرسخ در هفت کلمه و گفتش که بیا و سؤال
کرد که چه چیز است که از آسمان بالاتر است و چیست که از زمین وسعتش بیشتر
و چیست که از دریا بی‌نیازتر است و چیست که از سنگ سخت‌تر است و چیست که
از آتش گرم‌تر است و چیست که از زمهریر خنک‌تر است و چیست که از کوهها
بزرگ سنگین‌تر است جواب داد که حق از آسمان بلندتر است
و عدالت وسعت او از زمین بیشتر است و بی‌نیازی نفس از بی‌نیازی دریا
بیشتر است و قلب کافر از سنگ سخت‌تر است و حریص گرسنه از
آتش حرارتش بیشتر است و ناامیدی از رحمت خدا از زمهریر خنک‌تر
است و بهتان بر بیگناه از کوهها سنگین‌تر است و فرمودند اما ان

نیست بهای جان شما غیر بهشت

١٧

ابدانکم لیس لها ثمن الا الجنة فلا تبیعوها بغیرها یعنی بدنهای شما را

قیمتی جز بهشت چیزی نیست پس نفروشید آنها را بغیر بهشت پس ای عاقل

ترک کن لذات نفسانیه را و قدر خود بدان و هر روز زیاد کن ایمان و تقوی

را فرموده‌اند من استوی یوماه فهو مغبون ومن کان آخر یومیه شرهما فهو

ملعون ومن لم یعرف الزیادة فی نفسه فهو فی نقصان ومن کان الی

النقصان فالموت خیر له من الحیوة یعنی کسیکه هر دو روزش مساوی شد

مغبون است وکسیکه زیاد نشد روز بروز ایمان وتقوی وورع

او در نقصان است زیراکه عمر رفت بدون کار شد عوض نیامد

کسیکه در نقصان است مرگ برای او از زندگی بهتر است و فرموده‌اند

کسیکه ادعا کند چهار چیز را بدون چهار چیز او دروغ گوست

کسیکه ادعا کند دوستی مولای خویش را واز محرمات او اجتناب

نکند او دروغ گوست وکسیکه ادعا کند دوستی بهشت را ومال

دنیایش را انفاق نکند دروغگوست وکسیکه ادعا کند دوستی

خدا را وشبها مناجات نکند وعبادت او نکند دروغ گوست

وکسیکه ادعا کند دوستی بلندی درجات را در بهشت وبا فقرا

ومساکین مصاحبت ومجالست نکند دروغگوست داخل شد امیر

المؤمنین ع در بازار بصره دید مردم مشغول بیع وشراء هستند

گریه کرد گریه شدیدی وفرمود ای ساکنین دنیا ای عمل کنندگان

از برای دنیا هرگاه شما در روز ملفه حلف می نشینید ومشغول

معامله وبیع وشرائید وشب در فراش خود میخوابید وغافل هستید

پس کی از برای آخرت توشه بر میدارید وکی فکر میکنید

در موعظه ملائکست

میکنند پس ای برادر فکر کن از برای امروز و پیش از آنکه عمر بسر آید
و حساب خود را بکش پیش از آنکه حساب تو را بکشند و میزان
عمل خود را وزن کن پیش از آنکه روز وزن عمل بیاید که بدنیا آمدن باعث
بمیری و کاری مکن که ابداً صلاح ملائکه که تو را موعظه میکنند
نشنوی چنانچه فرموده حضرت صادق ع از برای خدا ملکی است که
ندا میکند هر صبح و شام ای کسانیکه عمرتان به بیست رسیده
کوشش کنید تا جوان هستید در جوانی کن نثار دوست جان
رو عوان بین ذلک را بخوان پیر گشتی چون گران باری مکن
گوسفند پیر قربانی مکن و ای کسانیکه عمرتان به سی سالگی
رسیده شما را فریب ندهد نقد کالای دنیا و ای کسانیکه عمرتان
بچهل سال رسیده چه مهیا کرده اید برای ملاقات خداوند عالم
مرده تا چهل سالست چه کرده در این مدت و ای کسانیکه عمرتان
بپنجاه رسیده و در پشت سفید شده قاصد مرگ رسیده تو
بیدار نشده ای از خواب غفلت و ای کسانیکه شصت ساله
شده اید نزدیک است مرگ شما رو کند ریشه عمرت را اگر متعظ
نشده بهر حال این وقت تو را عبرت میکند چنانچه زمین
در هر شبانه روز چهار مرتبه بمعصوم پیغمبر ما ندا میکند
ای پسر آدم من خانه وحشت هستم من خانه وحشت هستم
من خانه تاریکی هستم من خانه مار و عقرب هستم پس کرفتنی
را بنما و چراغی و دفع کننده بجهت خود بفرست همینکه معصوم
میکند پیغمبر ما ای پسر آدم زنده که نخندد از من میرسی می اوید

میخوری و معصیت خدارا میکنی بعزت و جلال خداوند اگر جای تو
در شکم من شد چنان فشاری بتو بدهم که شیری که از مادرت
خورده از دماغت بیرون آید و خداوند میفرماید ای پسر ادم نظر
کن بسوی زمین که انجا بجاه تواست نظر کن بسوی اسمان ببین
عزرائیل را و کریه کن بر خودت مادامیکه در دنیا میباشی و فریب مده
ترا زینت دنیا و زیورهای آن و ظلم مکن و راضی بظلم مباش که من
از برای ظالم در کمین هستم تا انتقام از او بکشم و دراز مکن آرزوهای
را زیرا که قلبت قساوت میگیرد و نفی القلب از من دوراست و فراغت
حاصل کن از برای عبادت من تا من قلبت را صفی گردانم و ترا بخود
وانگذارم و فقر و فاقه ترا سد نمایم و اگر فارغ نشدی از برای
عبادت من قلبت را پر میکنم از شغل بدنیا و فقرت تمام نمیشود
و ترا وا گذار بخودت میکنم ای پسر ادم اطاعت کن مرا بقدر احتیاج
خودت بمن و معصیت کن مرا بقدر صبرت بر اتش جهنم و عمل کن
از برای دنیا بقدر مکثت در ان و توشه بردار از برای اخرت بقدر
مکثت در دنیا ای پسر ادم هر روز از عمر تو کم میشود و تو نمیدانی
و هر روز رزق تو میرسد و تو حمد نمیکنی به بکم قناعت میکنی
و نه بسیار سیر میشوی و هر روز روزی مرا میخوری و معصیت مرا
میکنی خیر من بتو نازلست و شر تو بسوی من صاعد است پس
خوب مولائیم من و بد بنده تو بد بهای تو مرا میپوشانم و من
حیا میکنم از تو و تو حیا از من نمیکنی و مرا فراموش میکنی و غیر
مرا یاد میکنی و از مردم میترسی و از غضب من ایمن مباش از

در بهترین موعظه خدا است

کنا شیه طلب نمیکند توبه را بسبب درازی آرزو و خواهش و آه مید
آخرت دارد بدون عمل کلامش خوبست عملش بد است امر بخیر
میکند و خودش نمیکند و نهی از بد میکند و خودش میکند اگر
باو هم بدهم قناعت نمیکند و اگر ندهم صبر نمیکند ای پسر آدم
مرا نکن تا اینکه سؤال آمرزش کنی و اظهار حال و فقر نزد او تو د
مند کانم نکن و از ایشان سؤال مکن و اگر کردی قلبت مرا از
فقر میکنم و دستهایت بسته و کوشش میاندازم و بدبختت را
برحمت جی اندازم و سینه ات پر از غصه میکنم و در عاقبت رانجا
نمیکنم و دنیایت را تنگ میکنم و وقت را کم میکنم ای پسر آدم
من راضی هستم بنمان روز بروز تو تو هم راضی باش بقوت روز
بروزت مدارا باش در طلب روزی که رزق مقسوم است و حریص
محروم است و حسد کن ملومست و نعمت دوام ندارد ای پسر آدم
کشتی را محکم ساز که دریا عمیق است و توشه خیلی بردار که راه
دور است و بارگاه را سبک کن که راه خیلی پیچ و عقبه دارد
و روز قیامت خیلی شدید است احدی در فکر کسی نیست و هیچکس
بفریادت نمیرسد پس ای برادر تأمل کن و فکر کار خود بکن
و ترا گول نزند کلام بعضی از اهل منبر بیسواد و لوطی دهزه
کوکه تمام فسادها از همین ناشی شده است که اهل منبر و روضه
خوانها و واعظها طایفه شدند غیر از علماء و مقابل ایشان ذامین
زاهم کتب قرار داده اند و بعضی اخبار عموم را میبینند غافل از
خصوص و اینکه عامی نیست مگر اینکه مخصص یا و برخورده

ومیگویند من بکی او ابکی او تباکی علی الحسین ع وجبت له الجنه
یعنی هرکس گریه بکند یا بگریاند یا شبیه بگریه کن بشود
بر حسین ع بهشت واجبست براو من زار الحسین ع فی قبره کمن
زار الله فی عرشه فلانکس شراب میخورد میگفت رثاء حسین ع
در خواب دیدند در بهشت علا منزل داشت حبیب بن مظاهر را دید
خواب دیدند گفت آرزو دارم برگردم بمجلس حسین ع بنشینم عزا
داری کنم هرکس یکقطره اشک بریزد مثل کسی میشود که از مادر
متولد شد هرکس زیارت حسین ع بکند مثل روزی میشود که
از مادر متولد شد ثواب نود حج و نود عمره از حجهای پیغمبر ص
میدهند هر قدم ثواب یک حج میدهند سید الشهدا کشته شد
بجهة ما معصیت کارها نه بجهة شیخ مرتضی و شیخ مفید و سلما
و ابوذر و غیر اینها از اخبار عامه را میگیرند و مردم میرسانند
غافل از اینکه انما یتقبل الله من المتقین که صریح آیه قرآنست که
عمل قبول نمیشود مگر از متقین و غافل از اینکه نماز ستون
دین است اگر قبول شد سایر عملها قبول میشود و اگر رد شد
سایر عملها رد میشود و غافل از انکه معصیت از کوچکها النه
تا اذا نهی بشفاعت شافعین امر نهی میشود تا اینکه عالما عامدا
ریش میتراشد و غنا مینماید و شرب خمر و قمار بازی میکند و نماز
نمیخواند و زکوة نمیدهد و مال الناس را میبرد و ضعف بکیره و حق
ناحق بکند لوقت بیاید بمجلس عزا گریه کند به تمام این اعمال
امر نمیشود بی توبه و پشیمانی از اعمال سابقش و عزم بر نکردن

در بیان اخبار

معصیت بعد از این تماشا تماشا پس کلمات ائمه هدی را بشنوید
خود سید الشهدا مامور است از خداوند که دشمن بدارد معصیت
کار و اهل دنیا را اما کان قوله تعالی ۲ انما فاسق بلیت که سید
الشهدا معصیت خدا کند و فجور را دوست بدارد علاوه بر آنکه
مال فقراء را بجبر و عنف بگیرد و بطریق حرام بدست بیاورد
آن وقت خرج سید الشهدا بکند باز هم مشغول ظلم است گفت باشی مثل
آن ضعیفه که زنا میداد و بفقراء میداد مثل آنکه آلم بصری در حضور
صادق ع میفرماید دیدم رسید بدکان نانوائی دو نان دزدید
رسید ببقال دو انار دزدید بعد برد بفقراء داد گفتم
وای بر تو این چه کار بود کردی گفت مگر تو جاهلی و ندانی
این را نخوانده‌ای آیه را که خدا میفرماید من جاء بالحسنة فله
عشر امثالها من دو نان و دو انار دزدیدم دادم بفقرا بیست
انار و بیست نان میدهد دو تا مال صاحبش هیجده تا مال من
حضرت فرمودند وای بر تو انما یتقبل الله من المتقین کسیکه زنان را
بر وجد [illegible] تماشا میخوانند یا باطل میخوانند و ظلم میکنند
و درویش تراشیده و همه جا از منازل مشغول لهو و لعب معصیت و شراب
خوردن و نظر بنامحرم کردن و مال حرام صرف کردن و در کربلا
با لواط و معصیت کاران معاشرت کردن و خانم بلند تام در کیف
و نشاط لهو و لعب و همچنین در برگشتن این چنین کسی ثواب
حجهای پیغمبر دارد و خدا را زیارت کرده و مثل روزی که از مادر
متولد شده و کسیکه شراب میخورد و مال مردم را میگیرد و هفته

میکنند و زنا میکنند تمام سال سه چهار روز لباس حرام سیاه میپوشند
و سینه میزنند یا فحش میزنند یا بازی میکنند سنگ هم میزنند یا بوسه
میکنند شمع حرام مال مردم در چهل منبر روشن میکنند همچنین کی بهشت
برای او واجب شد و گناهش امرزیده شد از نو مشغول معصیت شود
علاوه بر اینکه گریه بر سید الشهدا باعث امرزش است نه گریه
نظر بر سینه‌های چاق سفید زخم شده و گریه برای فرا خواندن روضه
خان و گریه بر دروغ خدا و رسول و گریه بر سازشیپور و نه
نقاره و صورت شیر ساختن و صورت سید سجاد و زینب درست
کردن و گریه بر زخم کردن و قمه زدن خوانان بی نماز و ریش تراش
و گریه بر اشعار دروغ که زینب عرض کرد برادر هر چه بگفتم
مرا میر بابریمی بستم ستم پیشه حرمتم نگاه ندارد دیدی برادر مخزن
مرا نشنیدی نفهمی مرا بر و زاد در دی حالا ببین من راست گفتم
ابو بریده اسلمی گفت یزید چوب مزن فرنگی گفت مزن یهودی گفت
مزن بکفر گفت بزن ناله داری برادر گریه داری برادر حضرت
صادق ع دعا کرده تو را خدا یا رحم کن یا این ناطها که بجهت ما
بلند شود حالا الحاضری برادر اه اه زینب بعضی گفت بزن خواهر زینب
بر سر این نالهای زهرا پیدا است چقدر شبیه است بر گریه‌ها
بگریه صوفیها در خواندن مثنوی و اشعار شیخ شمس و نماز
نخواندن و حرام خوردن و بهشت رفتن ای بی انصاف بکفر دی
تامل در اخبار کن اخبار للحجت ع مثل آیات قرآن است عام دارد
خاص دارد محکم دارد متشابه دارد نص دارد ظاهر دارد چرا

شیطان تو از مذهب مید هد مستحب با خوام چطور جمع میشود چرا
نظر با خبار ال محمد ع نمیکنی اخبار مذهب بتواتر است در وسائل و
کافی و غیرهما از انجمله در وسائل است باسناد الی جابر عن
ابی جعفر ع قال قال لی یا جابر ایکتفی من ینتحل التشیع ان یقول
بحبنا اهل البیت فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله واطاعه وما
کانو یعرفون یا جابر الا بالتواضع والتخشع والامانة وکثرة ذکر الله
والصوم والصلوة والبر بالوالدین والتعاهد للجیران من الفقرا
والمساکین والغارمین والایتام وصدق الحدیث وتلاوة القرآن
وکف الالسن الا من خیر وکانوا امناء عشایرهم فی الاشیاء الی ان
قال احب العباد الی الله اتقیهم واعملهم بطاعته یا جابر والله
ما نتقرب الی الله عز وجل الا بالطاعه وما معنا برائة من النار
ولا علی الله لاحد من حجة من کان لله مطیعا فهو لنا ولی ومن
کان لله عاصیا فهو لنا عدو وما تنال ولایتنا الا بالعمل والورع
وایضا فرمود فمن کان منکم مطیعا لله تنفعه ولایتنا ومن کان
عاصیا لا تنفعه ولایتنا ویحکم لا تغتروا ویحکم لا تغتروا
فرمود یا مفضل بلغ من لقیت من موالینا السلام وقل لهم انی
اقول انی لا اغنی عنهم من الله شیئا الا بورع فاحفظوا السنتکم
وکفوا ایدیکم وعلیکم بالصبر والصلوة ان الله مع الصابرین
حاصل معنی این حدیث شریف که فرمود حضرت ص ع بجابر
ای جابر آیا کفایت میکند کسیکه قبول تشیع میکند بمجرد شیعه
کرهما با اینکه بگوید من دوست اهل بیت میباشم والله [illegible]

در علامت دوستان آل محمد

شیعه ما نیست مگر کسیکه اجتناب از معاصی کند و واجبات را
بجا آورد و از خدا بترسد و اطاعت او را و شما نمیشناسید یعنی
علامت دوستان و شیعیان اینست که فروتنی داشته باشند
و خاشع باشند و امانت داشته باشند و بسیار ذکر خدا نمایند
و روزه دارند و نماز کنندگان باشند و نیکوکار به پدر و مادر
باشند و تعهد از حال همسایها و فقراء و مساکین و بیوه کارها
و یتیمان نمایند و راستگو باشند و تلاوت کننده قرآن باشند
و زبانش از همه چیز به بندد مگر از چیزهائیکه در او خیر و خوبی باشد
و باشند امین همسایهها قبیله خودشان در همه چیز حتی در عرض و مالشان
تا اینکه فرمود دوسترین بندها بسوی خدا بیشتر از همه نمایند
ای جابر والله ما ها بخدا نزدیک نمیشویم مگر بطاعت و بندگی
و نیست با ما برائت از آتش مگر اینکه خدا بدهد هیچکس را بر خدا
حجت نیست کسیکه مطیع خدا است دوست ما است کسیکه
معصیت خدا کند دشمن ما است و رسیده نمیشود دوستی ما
مگر بعمل و پرهیزکاری و ایضا فرمود پس کسیکه بوده باشد
مطیع از برای خدا منفعت دارد او را ولایت ما و کسیکه بوده باشد
از شما معصیت کار از برای خدا منفعت ندارد او را ولایت و دوستی
ما وای بر شما گول نخورید خبر بسبب نخورید و ایضا بفضل فرمود
برسان بدوستان ما سلام ما را و بگو از برای ایشان از زبان من
بدرستیکه من بی نیاز نمیکنم از ایشان از خدا چیزی را مگر به پرهیزگاری
پس زبانهاشان را از محرمات الهی باز دارید و دستهاشان را از معصیت

نهان

ذکر علامات دوستان آل محمد

نگاه دارید و بر شما باد بصبر کردن بر بلاها و تمام کردن بلکه بدرستیکه
خدا با صبر کنندگانست و ایضاً فرمودند لا تدعوا العمل الصالح
والاجتهاد فی العبادة اتکالاً علی حب آل محمد ولا تدعوا حب آل
محمد والتسلیم لامرهم اتکالاً علی العبادة فانه لا یقبل احدهما دون
الآخر یعنی وا مگذارید عمل صالح و کوشش نمودن در عبادت را
بجهت تکیه نمودن بر دوستی آل محمد و تسلیم مر امر ایشانرا یعنی
اقرار باینکه این ذوات مقدسه دارای مقام ولایت مطلقه
اند و قطب دائرات و نقطه موجودات و محرک کاینات رشتهٔ فیض
کبریائیند و حکمشان مطاع و امرشان متبع و ساری و جاری بر تمام
ممکنات و غیر اینها از شئونات این ذوات مقدسه که ملائکه
و انبیاء حق معرفت ایشانرا ندانستند و نتوانستند پس تسلیم امر ایشان
و ولایت و دوستی و توسل باینها را ترک مکن بجهت عبادت و اطاعت
خدا بدرستیکه قبول نمیشود عبادت مگر بمحبت و ولایت این ذوات
مقدسه و محبت و ولایت این ذوات مقدسه مگر بعبادت و اطاعت
خدا و ایضاً فرمود امیر المؤمنین ع انما المطیعون لنا فیستغفر الله
ذنوبهم امتثالکم لاحسانه قیل و ما المطیعون لکم قال الذین یوحدون
ربهم و یصفونه بما یلیق به من الصفات و یؤمنون بمحمد نبیه
و یتقون انفسهم من الشح والبخل و یؤدون کل ما فرض علیهم فرمود
اما اطاعت کنندگان ما پس خدا گناهان ایشانرا محو میکند از
دوستان و منت سؤال شد اطاعت کنندگان شما کیستند
فرمود کسانیکه خدا را بشناسند و یگانه بدانند و بصفات.

٢٧

کمالیه وجلالیه وجمالیه او را وصف نماید وایمان بیاورد بخاتم انبیا
محمد ابن عبد الله ص و بپرهیزند نفسهای خود شما را از مخل و ادا کنند
انچه را که خدا برایشان واجب کرده از نماز و روزه وزکوة وخمس
وغیر ذلک وایضا فرمودند لا تاکل الناس بالحق فان لنا اکل
هم کفر الی غیر ذلک از اخبار واکر اینکه از انچه ذکر شد بیکویند
که هر بر مصیبت ما من ال عبا ع دروایت ان وجود مبارک واقامه
عزا عامست شامل هر مجرم و هر فسق و هر کس و بشود عرض میکنیم اخبار
ترک صلوة و ترک زکوة وخمس و اخبار شرب خمر واکل ربا و غیر ذلک
ما سوی نماز اکر نماز قبول نشد قبول عمل مرا نکار و مثل [illegible]
ایضا عامست بعموم که ایه از [illegible] است وشکی نیست در [illegible]
اخبار عامه وارده در مستحبات با اخبار عامه وارده در واجبات
ومحرمات اکر کسی شراب بخورد ونماز شب بخواند ایا باز ببخشند انه
یا کسیکه نماز نکند وطلب علم کند ومجلس علما حاضر شود ایا ببخشند
یا نه و مثال انکه چند از اخبار عامه در ثواب نماز شب وطلب علم
وارد شده واکر باز قبول نکنی و مخصص ندهی عرض میکنیم فان
الامر بین دو عام عموم من وجه است محل اجتماع شارب الخمر
وتارك الصلوة کریه کن وتبارك کن وشکی نیست که ترجیح بعموم
محرمات نیست بهمه اخبار یکه ذکر شد مخفی نماند که مسئله اقامه
عزا سید الشهدا ع و [illegible] براو اکرچه انچه ذکر شد بحسب
قاعده [illegible] ولیکن میتوان کفت که این مسئله از چیزهای ثلثه
که سببیت دارد و حکم وضع میباشد چنانچه دلیل بودن اکرچه

از

جزئی نشود واحترام شرع باو نشود هرچند عظمت این عبادت نزد
خدا چنانچه از قضیه پف کردن ناحشه زبیدیل وقضیه فضیل
وقضیه ابن سبکتکین اقامهٔ عزاء وزیارت خامس آل عبا مسئله
ایست عظیم خداوند انشاء الله توفیق بدهد که قول ننکنیم مگر
بکیفیت مشروعه وارده که تقاضای صاحب شریعت است قطعاً وخوشنودی
فاطمه زهرا است قطعاً و باعث خیر دنیا وآخرت است خدایا توفیق
باسماء اعظم بحق خامس آل عبا ارواحنا وارواح العالمین له الفدا
پس بدانکه این دنیا غداره مکاره را نخوری چنان دنیا نیکه
فرمود حضرت امیر اما اصف دارا اولها عناء واخرها فناء
فی حلالها حساب وفی حرامها عقاب من استغنی فیها فتن ومن
افتقر فیها حزن ومن ساعاها فاتته ومن قعد عنها اتته ومن
ابصر بها بصرته ومن ابصر الیها اعمته یعنی چگونه وصف کنم خانه را که اول رنج است
واخر ان رفتن وفانی شدن در حلالش حساب ودر حرامش عقاب
کسیکه غنی است در فتنه وازمایش است وکسیکه فقیر است در
محزون ومغموم است وکسیکه عقب او بدود از او دنیا فرار کند
وبدستش نمیاید وکسیکه بنشیند خودش میاید او وحی الله
الی الدنیا ان یعنی من خدمك واخدمی من رفضك یعنی خدا فرمود
بدنیا ای دنیا بزحمت بینداز کسی را که ترا خدمت کرد وخدمت
کن کسی را که ترا ترک کرد وبدان ای برادر که ما در زمانی واقع
شدیم که حرف راست کم میزنند وحق گو کم است واهل حق کم
وذلیلند ومردم معصیت کارند جوانانشان معصیت کار علما

در بیان خاتمه

منافق خویشان و اقارب مثل مار و عقرب کوچکها احترام از
بزرگان نمی دارند اغنیاء در فکر فقراء نیستند چنانچه همه
مطالب را حضرت پیغمبر صلعم فرمایند و مردم دنیشان پریشان شده است
و بنده دنیا شده اند و دین بازیچه شده است بر زبانشان
هر جا که دنیا ایشان بگردد اسم دین میگذارند روی خود نما
نمی بینی حال دنیا بفرنگیها چطور میگردد همه فرنگی مآب شده
این پس در این زمان که میخواهی سالم بمانی برادر از خلق کناره
کن و خوراک پاکیزه تحصیل کن با کمال قناعت اکتفا کن بلباس
پست و خوراک پست و ترک معاصی الهی از صغیره و کبیره بکن و
متصلا توبه و انابه کن و تاخیر نینداز توبه را که هر اینه تاخیر
توبه معصیت است بالای معصیت و اگر یک شبانه روز توبه را تاخیر
بیندازی اینقدر معصیت میشود که احدی غیر از خدا حسابش را
نمیداند و توکل بر خدا نما در تمام امور که او است کفایت کننده
امور بندگان و کفی بالله حسیبا و تا بتوانی گریه بکن از خوف خدا
و بمصیبت سید اهل عبا روحی له الفداء زیرا که آنحضرت کشته شد
بجهة آنکه مردم گریه کنند زیرا که موقع و چاره غیر گریه نکرده
تا نگرید طفلک نوشد لبن و خنده را کم کن زیرا که دل را
میمیراند خنده زیاد و تا الیماند مسجد که خانه خدا است زینت
کن و همیشه مشغول تحصیل علم باش زیرا که تحصیل علم ترا
طالب کند که غیر از خدا نخواهی ند بشنو حدیث شریف ابوذر
که عرض میکند بحضرت ختمی مآب خاتم انبیاء صلعم که مجلس علمی است و

نماز بر جنازه عابد با حاضر شوم مجلس درس یا بروم نماز جنازه
عابد را بکنم پیغمبر فرمود اگر کسی هست برا او نماز کنند برو بمجلس علم زیرا که
یکساعت نشستن در مجلس علم دوست تر است نزد خدا از نماز
هزار جنازه عابد از شهدا بدرای باشد یکساعت نشستن در
مجلس علم بهتر است و دوست تر است نزد خدا از هزار شتر که
در راه خدا قربانی کنی یکساعت نشستن در مجلس علماء دوست
تر است نزد خدا از هزار جهاد در راه خدا یکساعت نشستن در
مجلس علم دوست تر است نزد خدا از هزار شب عبادت که
در هر شبی هزار رکعت نماز بکنی و دوست تر است نزد خدا از دو
هزار ختم قرآن و فرمود کسیکه یک مسئله از مسائل علم تعلیم بکند
خداوند عالم هزار قلاده از نور بگردنش می اندازد و هزار گناه
او را می آمرزد و یک شهر از طلا در بهشت برای او بنا میکند و علماء
را دوست بدارید که فرمودند کسیکه دوست بدارد قومی را خدا
او را محشور میگرداند با ایشان یا علی طالب علم باش و در بلاها
صابر باش و نعمتها او را شاکر باش و فقراء را رفیق خود بنما و از
معصیت کاران فرار بنما و متصل مشغول ذکر خدا باش و از
خدا بترس فرموده ای پسر آدم بترس از من مثل ترسیدنت از شیر
و از مرا شب و روز مرا که من خلق نمودم پس از من بترس و در وعده
صادق باش و بعهد خود وفا کن و پنج صفت را بسیار راغب
باش یکی صمت یعنی ساکت بودن که فرمودند خاموشی هفت
فایده دارد اول آنکه عبادتی است بی رنج دویم آنکه

ذکر فضیلت خاموشی

۳۲

تفکر است بهتر آنکه شخص تا خاموش نشود تفکر نمیتواند کرد
و فرمودند تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی یکساعت
فکر نمودن در خلقتهای خدایی و در عظمت کبریایی بهتر است از
عبادت شصت سال دوم آنکه زینتی است بی زیور ۳ آنکه
هیبتی است بی شوکت ۴ آنکه حصاریست بی پاسبان ۵ آنکه مستغنی
میسازد شخص را از عذرخواهی ۶ آنکه کرام الکاتبین را برحمت
نمی اندازد ۷ آنکه پرده زشتیها و عیوبها است و فرمودند من حفظ
لقلقه و قبقبه و ذبذبه دخل الجنة یعنی کسیکه حفظ کند زبان
و شکم و فرجش را داخل میشود بهشت را و راحت جسم در کم خوردن
و راحت روح در کم گفتن است و فرمود امیرالمؤمنین ع انما لسانک
اسنان اطلقته اهلکک وانت هملا کلت فی طرف لسانک یعنی زبان
تو شیر است اگر رها کنی او را ترا هلاک میکند و هلاکت تو در
گوشه زبان تو است ۲ گرسنگی خوردن است که گفتند اندرون
از طعام خالی کن تا در او نور معرفت بینی فرمود خداوند عالم
پیغمبر ص در شب معراج یا احمد العبد اذا جاع و حفظ لسانه علمته
الحکمة فان کان کافرا یکون حکمته حجة علیه و وبالا و ان کان
مؤمنا یکون حکمته نورا و برهانا و شفاء و رحمة وانصره دقایق
العلم حتی لا یدخل علیه شیطان واعلمه ما لم یکن یعلم واعلمه
عیوب نفسه حتی یشتغل بها عن عیوب غیره یعنی ای حبیب
من هرگاه بنده گرسنگی خورد و زبانش را حفظ کند میکنم یادش
حکمت را باو و تعلیم میکنم اگر کافر است حکمت او حجت میشود برای او

وبال میشود و اگر مؤمن است حکمت او نور میشود و بر زبانش
جاری میشود و شفاء و رحمت میشود و بینا میکنم او را از رنجهای عالم را
تا اینکه شیطان بد عاقبت در این نکند و چیزها یکه نمیدانند
تعلیم او میکنم و عیوب خود شانرا باو مینمایم که مشغول شود به
پاک کردن معایب خود از عیبهای مردم ۳ بیدار خوابی شب است
بعبادت کردن و راز و نیاز کردن با خدا فرمود دروغ
میگوید کسیکه ادعای محبت مرا میکند و شب میخوابد و مناجات
با من نمیکند ۴ عزلت و کناره گیری از خلق است فرمود حضرت
صادق ع بثابت ابن امین یا ثابت ما لکم والناس کفوا عن الناس
ای ثابت شما را چکار با مردم باز باشید از مردم اگر جمیع عالم جمع شوند
و میخواهند لقمه نانی یا شربت آبی بحلقوت داخل کنند و خدا نخواهد
نمیتوانند داخل کنند و اگر جمیع عالم جمع شوند و میخواهند لقمه
نانی یا شربت آبی که خدا میخواهد در حلق تو داخل شود نگذارند
داخل شود نمیتوانند برای تاجر هر قبیله همراهی داده بیاد
کرزان یکی گذشت بتن جامه میکند اگر تیغ عالم بجنبد ز جا
نبرد رگی تا نخواهد خدا ۵ یاد خدا است فرمود ای پسر آدم
یاد کن مرا تا ترا یاد کنم یاد بکن مرا در خلوت تا ترا یاد کنم
در جلوت فارفضوا یا اهل الارض ما انتم علیه من غرورها
و هلموا الی کرامتی و مصاحبتی و مجالستی و مؤانستی و انسکم و اسرع
الی مغفرتکم و محبتکم یعنی ترک کنید ای اهل زمین آنچه شما
بر آن هستید از فریب دنیا و بشتابید بسوی کرامت من و

هم صحبتی با من و همنشینی با من و تن من نخواهید تا با شما آن
بکنم و پیشی بگیرم بسوی امرزش شما ودوشی با شما پس

ای بیخبر ز سود و زیان این چه غفلت است   اقبال میفرستی
واد بار میخری   با خود چه دشمنی است ترا کز کمال نقص
دل را نزار کرده زبان را به پرورش   محبوس حس و گل شده بیخبر از آن
کز یک نگاه پرده نه چرخ میدری

سر نه براه فقر که اینست خسروی
تن ده براه عجز که اینست سروری
در راه وعامه کجا سا زداده ست.
در خود نگر که غول بیابان محشری
بیهوده بیست بله دست و پا تو   از اضطراب طالب رزق مقدری

تمت الرسالة بعون الله بید مؤلفه الجانی الفانی
الشیخ علی البحرینی اصلاً السبزواری الکرمانی
مولداً والحائری مسکناً فیما انشعر فی دوازدهم
شهر محرم الحرام ۱۳۲۱

بسعی و اهتمام جناب آقا شیخ محمد جعفر
سبزواری الملقب بمختار الشریعه مطبوع
شد

بسم الله الرحمن الرحيم

بجهت یمن و تبرک اراده کردم نوشتن بیست حدیث را تا اینکه یاد
او سبب باشد قال الشيخ طاب ثراه في الامالي عن ابي جعفر محمد بن
علي الباقر هنگامی نازل شد این آیه شریفه و کل شیئ احصیناه في
امام مبین دو مرد برخواستند عرض کردند یا رسول الله آن
تورات است فرمود نه عرض کردند انجیل است فرمود نه عرض
کردند قرآن است فرمود نه فرمود پس امیر المؤمنین علی فرمود
است امام مبین فرمود این است امام مبین به درستیکه اوست
امام آنچنانیکه احصا کرده است خداوند عالم در او علم هر چیز را
و ایضا روایت شده از عمار یاسر که گفت بودم نزد امیر در بعضی
غزوات پس گذشتیم به وادی که مملو بود از مورچه پس عرض
کردم یا امیر المؤمنین آیا می‌بینی که بوده باشد احدی از خلق که بداند
چقدر است عدد این مورچه‌ها فرمود بلی ای عمار من میشناسم مردی را
که بداند عدد آنها و بداند چقدر نر و چقدر مونث دارد
عرض کردم کیست آن ای آقای من پس فرمود ای عمار نخواندی این آیه
را فکل شیئ احصیناه في امام مبین پس عرض کردم بلی ای مولای
من فرمود منم این امام مبین ولیکن عرض میکنم کشف میکند از این
تاویل پرده مضمون آیه امام مبین بهم نامند سینه اوست لفظ هم
لف بم ۱۱ و ن بهمان صد و بیست و هشت میباشد و همچنین قول
ما باب علم الله علي بن ابي طالب پس بینات امام مبین ظاهر میکند
که مراد از او کیست انما انجاط منقولست سوال کردم از حضرت با
از این آیه شریفه نزل به الروح الامين على قلبك لتكون من المنذرين

اجتهاد ابتدائی را واجازه ایشان و نوشتجات خود را بمرحوم مغفور
حجة الاسلام والمسلمین وغیاث الملة والدین آقای حاج میرزا محمد حسین
شهرستانی طاب ثراه دادم قبول نکردند فرمودند مسئله ولایت نکاح را
بنویس نوشتم وبخدمت ایشان رسانیدم تصدیق فرمودند اجازه مرحوم
مغفور حجة الاسلام استادی آقای آقا شیخ زین العابدین قدس سره و بعد
ابتدا مشغول تالیف و تصنیف شدم رساله در تیمم نوشتم و رساله
در طهارت نوشتم و رساله در منجزات مریض نوشتم و رساله
در اتمام کر نوشتم و رساله در ولایت نکاح نوشتم و رساله در
صلوة مسافر نوشتم و رساله در مکاسب نوشتم و رساله
در نکاح نوشتم و رساله در عمل باحتیاط در تمام ابواب فقه نوشتم
و رساله در عقاید نوشتم و حاشیه بر رسائل مرحوم استاد الکل آقا
شیخ مرتضی الانصاری قدس سره نوشتم و رساله در مواعظ نوشتم
و رساله در فضائل فاطمه زهرا نوشتم و رساله در مصیبت خامس آل
العباء نوشتم و رساله ایضا در فضائل فاطمه زهرا در جواب
سؤال عمدة الواعظین که در حواشی اول همین کتاب درج است نوشتم
و رساله در فضیلت آل محمد نوشتم و امید که انشاء الله توفیق دهد
ابتداعی و تمام طلاب علوم را اراده نموده که صورت اجازه مرحوم استاد
آقای استاد الکل فی الکل علامة العلماء آقا شیخ زین العابدین را ازینجا
بالمعنا مرحوم مغفور سید العلماء والمجتهدین شمس دائرة الفقه والدین
افضل المتقدمین والمتأخرین حاوی الفروع والاصول وجامع المعقول